

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228581

UNIVERSAL
LIBRARY

لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ الْإِسْلَامُ فِي الْعِلْمِ

الْحَقِّ كَرَامَةُ الْعِلْمِ وَتَأْوِيلُهُ كَرَامَةُ الْعِلْمِ وَتَأْوِيلُهُ كَرَامَةُ الْعِلْمِ

مُسْتَمْتَلِ

تَأْوِيلُ الْإِسْلَامِ

مَا لَمْ يَنْتَهِ

مَا يَحْتَوِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ كَرَامَةُ الْعِلْمِ وَتَأْوِيلُهُ كَرَامَةُ الْعِلْمِ

مَطْبَعُ بَيْتِ هَلَالِ هَتَا سَيِّدِ مِيرَانِ طَبْعُ دَرْ

292541
—
2-25

تأویلات الراسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

حامد او صلیا و سلمنا۔ بعد ازین این رساله ایست مسمی بتاویلات الراسخ مشتمل بر مفهومات و تأویلات
و تعریفات تحقیقات جمیع کرده محمد حسن بن سید کریمت علی امر و بهو تر کمانی جلای حسینی مرحوم مدینه
مطالعین کتب نفوذیه در تفسیر بعض آیات و حروف مقطعات و احادیث قدسیه با اثبوت برای
این فن شریف که به ترتیب حروف ابجد یعنی ا ب ت ث ج ه ز ح ط ز ح ح ش م
محیی مظهر الہادی ہمیشہ زاده بقید تحریر در آورده و باللہ التوفیق۔

مقدمه در چند امور ضروریہ

(۱) اہل عقل و تہذیب و دانش که حقایق اشیا و نفس الامر ثابت پس گویند، بیشتر شود بطرف
قول مشککہ کہ در ثبوت ہر شیئی حتی درین قول نیز شککی دارند و نہ بخیاں عندیہ توجہ بایا کرد کہ ثبوت
ہر شیئی را تا بخیال خود گمان برد پس در تصور ثبوت اشیا و نفس الامر بر دو گونه تصور بکنی آنکہ
شیئی بنفسہ موجود در خارج باشد چنانکہ اجسام نزد عامہ عقلا دو م آنکہ شیئی خود موجود اگرچہ نباشد لیکن
اورا منشا موجود باشد کہ از و منتزع توان کرد مثل فوقیت و تحتیت و ہر دو مستمعا را احکام نفس
الامر یہ (۲) مفہوم از حال خالی نہاں یا واجب باشد یا ممکن یا متمنع متمنع انچه موجود شدن نخوا
چنانکہ اجتماع تقیضین و ممکن را نسبت وجود و عدم برابر باشد همچو دو پلہ ہای ترازو و تحقیق
مساوی الوزن باشند یکی مائل نیز نخواہد شد ممکن را وجودی علت نتوۃ پس از اہل بحث و انفاق
گرنہ باید کرد کہ وجود ممکنات را از انفاقات خسانند و اولویت وجود یا عدم بدون رسیدن درجہ

و جوب تصور نباشد در نه راجح و مرجوح برابر توان پس واضح گشت که موجود ممکن بی واجب
 نباشد. و واجب الی خداست اعنی خود است و آن سوای وجود مطلق دیگر نمیتوان پس راجح
 خدا اعنی خود بخود بلا ایجاد واجب تواند نه اجزاء لا تجزئ چنانکه قول آریه هست زیرا معنی
 انسانیت مصدری از زید و عمر و منتر معنی نه از زید و دلو الی پس درینستاء وجود مطلق انسان
 لا یابست بدین و تور معنی بودن از ممکنات موجوده و واجب منتر معنی پس اگر این واجب ممکن منشأ
 مشترک باشد پس چنانکه ممکن محتاج واجب مطلق خود باشد. واجب نیز محتاج مطلق خود باشد.
 پس واجب یعنی خود بخود نشد پس لابد وجود حقیقی مطلق آن واجب یعنی ضروری الوجود خدا باشد
 و پس که اولاً معنی بودن از و نهیب شود بعد از مقدمات و ممکنات بالعرض و بالتبع مراد ما
 از وجود حقیقی مطلق از ذیل لفظ وجود بسته شود و آن یگانه ایست پس کثرتی صفتی دارد
 و نیست موجودی غیر وجود مطلق حقیقی پس لا اله الا الوجود المطلق الحقیقی معنی کلام باید
 دانست و هم اینها تلویق افتم وجه الوجود الحقیقی یقین از آیه اینها تلویق افتم وجه الله باید کرد و
 معهم اینها کالوا صفت وجود حقیقی باید خواند و سخن اقرب الیه من جبل الوریذ غور در حق وجود
 حقیقی باید نمود و سخن اقرب الیه در حق متونی به نسبت وجود حقیقی بلا تخلف است آید معنی معیت
 و قرب مطلق با مفید چنانکه مفصل آید و علی هذا آیات و احادیث دیگر را قیاس باید کرد.
 از اینجا معنی شعر سلسله الذمب هو لا تا جایی دریافت باید نمود پیوسته در بیان ابرگاه است
 پس ازین بی نبوده اند که هست و عامه مطلق را موجودند دانند و چنانکه نزد محقق سوای معنی انسان
 زید و عمر و غیره چیزی نمید پس موجود نزد صوفی وجود حقیقی مطلق باشد و نزد عامه بدید و عمر و غیره
 مقدمات موجود اند ازین روی مطلب آیات مذکوره نه برند و در معنی معیت و قرب غیره
 میران باشند پس نزد صوفی هستی مطلق موصوف جمیع صفات پسندیده باشد و عیبی که
 مقید دارد مطلق از و پاک مثلاً از صفت مقید محاطیت است که از مطلق او که محیط بطور احاطه
 مطلق است در مقدمات را منققی است پس عیب مقید مطلق را نبرد که اگر محاطیت مقید

را نبوده اعطای مطلق صورت نیستی و جمل کارخانه وجود است که عدم مطلق چیزی نیست مقدمات
 و مطلق مندرج باشند مندرج مناسبت پس در آن حق وجود یکانه ذاتی کثرت تکوینات که بدان
 مقدمات نوانند مندرج بود بطور اندام صفات اعتباریه انسانی و بطور اندام کثرت در وجود
 نه بطور طول و ظرفیت و آن اول اصناف بساط اندلس فینات مثل نو و نو نام از و ثابت شد و از
 فینات مثل نو و نو نام همچو ترکیب حروف پنج که نسبت و مشبه حرف و عرب باشد هزار و صوفی الفاظ
 بتفریق و تعیین شود و عالم اعیان بالا بحجاب حسب امکان بحیل بسیط متغیر شد که اثر بر و مرتب
 پس خواست که بحیل مرکب بر آنها اثر مرتب نماید پس عالم را ایجاد کرد پس صورت اول که اثر بر
 مرتب شد که از زمانه و زمانیات یا کست عقل اول قلم اعلی روح اعظم حق مخلوق به سر و شهادت چون
 برسم بر آه و او همچو آفتاب است در کاخانه وجود و دیگر همچو شعاعها تا آنکه حیریل و صفت اخیرین است
 و در صفت اوست یوم یقوم الروح و الملائکه صفات و هم وارد و بنظر کمال محو و حق او در وجود و حقیقت
 و جبار ربک الملک صفا صفا و هم وارد و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و هم وارد
 ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام ثم هستوی علی العرش و منضبط
 و عامه علماء اسلامیه در او اجب مناسبت عالم گویند و گویند از لفظ روح تماشایی کنند لکن اعلی موجود
 که در عالم کثرت است و دیگر نیست و چون ترکیب اعیان از اسما بالا بحجاب حسب امکان عالم
 است پس از صحبت اهل تناسخ کناره باید جست بالخصوص از صحبت آن جمله چینیان که در
 نسبت اشیا و حادثه حال طالب سببانه که در نسبت آسودگی زید و خواری عمر و فاعل تناسخ
 شده افعال نیک و بد را در پیدایش اول سبب گویند را وجود قول شان به ترکیب آفتاب
 و ستارگان از اجزای آن تجزیه که بهیمنی پیرا و نامند محتاج صانع ندانند و حرکات و سکنات
 آنها و انشطار عالم را از عادت و میرود و هم موهومی محبول بنابرند و در حقیقت موجود
 حقیقی همون و بهر محبول الذات مبه امکان و هم مبه و زمانست و عدم مطلق چیزی نیست
 که علت موجوده وجود ممکن تواند

(۳) وجود خیر محض است چنانکه در مدارک حکمت ثابت گشته و بر اے تنبیه این امر مثالی آرند که هر سی وراشیا بنظر عدم است و حسب نظر وجود و بجل از صفات مذمومه است که لایست و واجب متمنع است و واجب و متمنع تحت و شدت نیابند و رده واجب و واجب و متمنع متمنع نماند پس شرط اختلاف افراد عالم اختلاف افراد امکان است که عبارت از عدم وجوب و امتناع است پس امکان امری وجودی نیست که محتاج بجل باشد پس اربعه را زوجیت و ثلثه را فردیت ممکن بود که اربعه فرد و ثلثه زوج نشد پس وجه اسودگی زنده و تنگی عمر و از اختلافات امکان حقایق ایشانست که در وجود مطلق ثابت و بمنزله بود و از فرق عطا امکان درین لفظیه هونما تغییر کنند و امکان چونکه امر لیت عدمی پس بنفسه در ایجاد ممکنات بلا واجب کافی نیست که هر دو طرفش بنظر ذات مساویست و گویند بنظر خود هر کس خیالی کند که مرا امکان سلطان روم حاصل لیکن چون غور کرده شود بنظر انشطام عالم ممکن نبود پس تنگنه شود که خداوند آفتاب را بدین کلانی باختیار چرا آفرید و زره را باین خسروی چرا ایجاد کرد و زیر حسب امکان عالم صور اعیان از ترکیب اسماے تفری یافت و آنچه در اعیانست همچو زوجیت اربع و فردیت ثلثه متبدل نشود باید دانست که اهل حقین قدیم معتقد و حدت وجود اند و گویند که او قابل و فاعل است بلا علم و اختیار در ایجاد عالم و حضرات صوفیه تفری را شبها بالا یجاب گویند و حق را فاعل و قابل و عالم و صاحب راه دانند و نسبت تربت آثار بر اعیان لیکن اراده او را جزافی ندانند که ایجادش را باراده و علم مطابق تفری عین دانند.

(۴) چون انشطام عالم مشاهدست و با عالم مقیدات هستیم و علم را کمال دانیم پس مطلق ما بالضرور که مبدء خیرات و کمال است عالم و علیم باشد و رده در مقیدات این کمال که کجا آید پس از صحبت آن دهریه بر عذر باید شد که معترض باشد که صانع واجب عالم اگر عالم را پیدا

کرده باشد پس بجاوش یا برض باشد پس محتاج شد یا غیر من نباشد پس لغو شود و اندک شوق
مالک در دنیا موجود که نه برض است نه لغو بلکه بنظر غایب و رسانی عالم کثرت است که در حق مندرج
است و انتظام عالم کثرت برین ترتیب است و وجود عالم با مقتضیات که از کمالات وجود
صانع عالم بود و اجزا که بر عالم تربیت بسیار با تحقیقات جدید ظاهر شده که از آفتاب هر یازده
سیاره بود مناسب آنکه عقل کلی بدان ترتیب خواهد -

(۵) طریق اسلام با هر چه از حضرت صلی الله علیه و سلم بر و گوید رسیده یکی عام فہم که عقل
جزوی در بایر و موم خاص فہم که عقل کلی را شاید پس عام فہم روح اعظم را خدا دانند
و سندشان آیه قرآن است ان یکم الله الذی خلق السموات الارض یعنی بدستی خدای شما آسمان است
که پیدا کرد آسمانها و زمین و ما بین آن هر دو را در عرض ششمین روز یعنی زمانه باز بستوی شد
هر عرض دستوی و بستوی و خالق و مخلوق جدا گانه و جابر یک دلیل نشان است که وجود
مطلق از محبت و استوار بر ثبوت این روح و در مدار احکام و در رخ و جنت که هر که
معتقد احکام او شد نجات یافت و هر که منحرف شد تباه و مقابل انبیا شد که انواع محبت
و پیشینگی بها برین گواه و درین طریق بسیار فرزند که بعضی برین قانع و بعضی منکر وحدت
وجود و بعضی معتقد وحدت وجود و بطور اشخاص که عالم را بمقابلش عکس و ظلال گویند چنانکه شمع
و عکس او در آئینها گویند که اهل عقل یک شمع داند و صاحب خیال معتقد وجود
عکس شود و اینچنین کسان در بعضی مشائخمان یافته شوند که معتقد بر اهل اشخاصند
و خود را ز اهل اشخاصند و خاص فہم همان معتقد وحدت وجود و بطوریکه کثرت عالم را منظر میدارند
معتقد روح اعظم در عالم کثرت باشند و آیات مذکور را بنظر کللی و محقق روح اعظم بر
صفت وجود مطلق گویند و در او اہل این فہم خاص قابل اخفا بود که ابوہریرہ رضی اللہ عنہ
بجوف قطع بلعوم اظهار نمیزمود و لیکن درین زمانه بقول حافظ بیت مدح اگر عارف ساک
بکس گفت و در جبریم که با دزدین از کجا شنید به طشت از بام افتاد پس معتبر است

جرات اظهار کلمات حضرت افتاد که درین زمانه اکثری بخیال منهدم و نامنهدم اند نظر بران
خواستیم که بعضی الفاظ حضرت صوفیه را شرح دهیم تا در غلط فہمی طالبی نباشد و مختصر
از اعتراض اجتناب نماید -

(۶) چون در عالم کثرت وجود روح اعظم ظاهر شد که هر که بمقابل ارشادش زلفت و بمقابل
انبیاء آہ حسب ارشاد و تباہ شد و بجا تعلیم سپید که درین عالم سر بہستی دوم مرتبہ الیست -
یکی اول تا زمان قیامت که منقسم بہفت حصہ شدہ بہفت روز متعہ کہ بعد از ہفتم ولادت
این آدم صغی اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام شد بعد از یک کم لکند و روزہ آدم کہ از روز ششم می آمدند
و ہر خاک آدم صغی اللہ در وقت عصر یکو چہل سال بباران ریخ و راحت افتاد و تا قیامت آن
عصر تمام شود پس رازی این روز اخیر قیاس باب کرد و برین تحقیق وارد نشود کہ قبل از
شش روز وجود آدم علیہ السلام صانع بکار بود زیرا ما را از شش و ہفت روز حصص
زمانہ از الیست -

و دوم ابابہ از لفظ و بر وجود قیامت لایمہای پیشینگوئی حضرت انبیاء ما را تا بہ رواہ
رسایند چنانکہ از امارت قیامت و روشوکت عرب عراۃ و حفاۃ بود کہ بدرجہ غایت رسید
و دیگر صد ہا امور کہ شش و پنجہ روی ماست و در واہ قیامت اورا بابہ گفت خروج
ثانی یا جوج و الی ریشما و اہل جزایر با امن بی ہزار سال حسب فصل ۳۰ حز ثیل و
بستم مکاشفات یوم من ست زیر اخراج شان سہ مرتبہ در کتب منزل ست یکی از سہ
ذوالقرنین کہ ما بین آرمینہ و آذربایجان حسب جغرافیہ درین ہا کہ احمد مختار و ابن ماجہ و دیگر
ستہ بود و بقولی در شمال بلخ متصل بطونہ کہ عثمان پاشا جہاد میکرد و قلعہای عظیم در آنجا
است و بقول ابن عباس و واثق باللہ و وہب بن منبہ متصل تارہ توہل کہ در قلعہای
خزنی نرکان در مملکت سیبر یا ست در وقتیکہ کورہ درل بستہ بود و حق آنست کہ
ذوالقرنین حسب قول بن منبہ از ارض روم ممالک آذربایجان از نسل ماد سے بود

مسمی بکورش کیمیا و چنانکه از فصل ششم و انبال و فصل الهی شعیبا هم ظاهر و در هر مقام
 مذکور بنای کرد و در کوه ازل سده مذکور نوی بود آن در زمان اول حضور صلی الله
 علیه و سلم تا زمان نزول سوره کهف بهستور بود و خبر از شکست او داده
 میث. در آخر زمان حضور صلی الله علیه و سلم که حضرت زینب و آنوقت ام المومنین
 شد. رضی الله عنها حسب صحاح سته مذکور شکست شد این اول خبر شکست او
 بود که درین روز برابر زمین است و بار دیگر خروج ثانی ایشان بعد هزار سال
 اهل اسلام موعود بود و چنانکه در احادیث صحیح و حسن و ضعیف در رساله الکشف عن
 مجاوزة هذه الامة عن الالف از سیوطی موجود که بعد هزار سال من قیامت است و
 مسمی این حدیث منافی حدیث ما المسؤول عنها ما علم من السائل ظاهر میث و نیز بعد
 هزار سال سه صد سال گذشته و قیامت نیاید لیکن در فصل چهارم و پنجم و ششم
 و هفتم مکاشفات ظاهر کرد که خداوند چهار خلفا صاحبان شش سیه سالار شریف
 خواهد آورد و تا هزار سال شیطان را مقید کنند و بعد هزار سال کشاده شود
 و قیامت بر پا گردد که قیامت اولی شوکت در با جوج و ما جوج هوید است و که بر
 اطراف ممالک مقدسان یعنی اهل اسلام مسلط شوند و این درین زمانه مشاهد
 و کسانیکه از شبهات احادیث که در مقدمه ایشان وارد واقع نیند و از حجازینه
 بسینه حضرت ابن عباس علیه السلام و دانی بالله و غیره مطلع نیند درین تحقیق
 اگر اعراف نمایند حرجی نیست که تا واقفانند معذور باید داشت و ستر و ج
 ثالث بنقریب عرصه خواهد شد منگامیکه مسیح علیه السلام شریف گردد و در حال را
 قتل کند و سواری او که عبارت از زریل است از اصفهان تا دمشق جاری گردد
 و مهدی علیه السلام قبل از و شریف آرد و قبل از انجذاب بنی اصف که عبارت
 از نصاری روم اُلمی و یونان. حوالی موالی سلطان اسلام است مملکت سلطان و

بیان تاویلات و غیره بطریق اثبت

بحث الف

الله آن تحقیق اهل حدت وجود یعنی هستی حقیقی است زیرا وجود حقیقی محتاج الیه کل امور تا بهین
 و محتاج الیه آن واجب الوجود پس هستی مطلق حقیقی آن ندان و واجب الوجود است که نادان آنرا
 صفت تابع شئی و اندوندا ند که بدو کن هستی کدام چیزی نتواند که هستی با و منضم باشد که انضمام
 وجود منضم الیه است پس عالم وجود حقیقی آن عالم و دود است و پس دورای عالم وجود
 نمیشنی است نه عالم دود و البته از عالم وجود بمعنی ظهور عالم دود که عبارت از هستی مطلق
 مرتب الا تا محیط ظهور بطون و اول و آخر است بالا و کنه وجود مطلق سواسی او تواند و آنچه صاحب
 انسان کامل فرمود که عالم دود و فوق عالم وجود است مراد از وجود ظهور دارد و در نه
 دور بیان ابرگاه است: پیش ازین پی برده اند که هستی و آنچه در قرآن مجید در صفات
 حق فرمود جمله حق وجود حقیقی مطلق ثابت که اهل رسم او را موجود گویند مختصرا و در مردم مفهومی گذشت
 و حق وجود سرمدی وجود حقیقی یگانه را در مرتبه مفهوم یکی اجمالی دوم تفصیلی و نو که بنویس حضرت
 هستی در حق و غور کن که در ذات تو همچنین در مرتبه مفهوم که مرتبه اجمالی وحدت مرتبه اصول است
 و مرتبه تفصیلی مرتبه کثرت مرتبه فروع تا من عرف نفسه فقد عرف ربه ترانا ظاهر شود و بدو عمل
 بر حدیث خیال بخشن تواند پس در مطلق نو که وجود حقیقی است مرتبه اجمالی مرتبه واجبیه کلیات
 و اصول است و مرتبه تفصیلی اسکانی مرتبه خزیات و فروع و هوید است که در مرتبه اجمال بعد
 مرتبه ذات مراتبهاست و مرتبه ذات در خارج که موضوع محمول نسبت در آن متصورینا
 در اصل مرتبه نیست بلکه در اولی از مراتب که اصل شئی یا وجود همین است شئی پس نیست
 مشا و ممکن و وجود و نسبت حق گفته شده زیرا عقد در آنجا ممکن نیست و مراتب بعد از ذات
 ثابت توان کرد که عقد باید بست پس اول مرتبه احدیت است یعنی مرتبه ذات که
 ذات را ذات توان گفت و پس و آن مرتبه نسبت نافی کثرت و این را الله

ماخوذ از اول که گویند پس و حقیقت این تشبیه اشاره به هم تشبیه الیه است و مرتبه دوم لا بشرطی است
 که مرتبه وحدت تعبیر کنند عامه قابل مره مغنوبات را و آن مسمی بر جن است اخذ از رحمت بمعنی
 لیست که در اکثر محسوسات قابلیت را لیست در کاربرد آن مناسبت به این اسم مسمی و مرتبه سوم مرتبه
 واحدیت بشرط لا عامه فاعله است مسمی بر حیم ماخوذ از رحم که بر دیگری فرماید و این مرتبه جامع است
 بدین وجه نبود و نه نام بکلیه مغنوبات مسمی چنانکه مقام اجمال خواهد و اسم عبارت از ان ذات
 باشد که تبیین صفات گیرند و اسما و صفات حق دو گونه اند یکی آنکه در کمون عیب حق بدست
 متصف که به این نفس ذات حق باشد مثل وجوب ذاتی و واجب بالذات دوم آنکه ممکنات را
 حصداً بالشیع حاصل مثل علم و عالم و حیات و حی و غیره و چنانچه از حروف نهجی بست و هشت کیس
 کلمات سجد متصور از ترکیب اسما و لا ثبوت اعیان سجد شد که تقریر آنرا باید گفت که ثبوت
 آنها را لا لا یجاب بجعل سبب بالضرورة آن گفت که چون حق تعالی خود را دانست آنچه در سبب
 بود بطور اندام مضیدات در مطلق همه او دانست پس ثبوت اشیا با لا یجاب شد حسب آنکه
 ممکن باشد نظام عالم بود که از بعد از وجوب لازم و تلمذ را فردیت و از جعل خلاص این متصور
 نباشد بعد اعیان ممکنه ترتیب آثار را بجعل مرکب با لا اختیار که جزائی نبود و ترتیب آثار مجبور
 کرد پس بجعل مرکب در آن اعیان آثار مرتب شد و عام مرتبه ترتیب آثار را بوجود تعبیر نمایند
 و ازین رو قائل بجعل مرکب شدن که مایات را متصف بوجود کردند - الحاصل آن هستی واحد
 بلا عدد و اولاً بصورت روح اعظم نظیر ذات بنظر اسما و کمالی جلوه گر شد که تعبیر با مرب و رب
 و روح و حق مخلوق به و تلم علی و در فارسی بسروشید و در هندی بهون برهم کرده میشود
 و بتمام انانیت تا یم و بنظر کمال ظهور وجود حقیقی در صورت و قرآن مجید دارد آن ربکم الله الذی
 خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام - چنانکه در مقدمه گذشت و نو در خود غور کن
 که روح تو اثر روح اعظم است چنانکه در سابق اشارت نمودیم و از مثل حق مخلوق عالم
 ارواح کلیه بنظر آمد حق بمقام اعدام سما جمالی او نظیری مسمی شیطان صورت گرفت

پس این مقام شیطان بر خلاف حزن گفته شود ورنه وجود مطلق را بر خلاف نباشد و چون ترتیب
در کارخانه حکیم از ضروریات ممکن نه که خلاف حکمت کلیه در ظهور آید نظر بر آن بعد معجزه ارواح آن کرده
هستی و احاطه خطوط عالم مثال جلوه کرد که مرتبه اوسط بیان عالم ارواح و شهادت باشد بعد از
عالم شهادت و درین عالم بصورت انسان کامل جلوه گرفت و خلیفه گردانید که صورت حاصل پنجم در عالم
شهادت بر ارواح اعظم باشد آن انسان کامل است که بمقام اصلی روح خود قایم بوده بر روی فرمود
و حقیقت بروز و تمثیل بایده و چون وجود مطلق بصورت روح اعظم بمقام کعبه برای آدم منتمل گشت پس
انجا ظهور صدر تبرک شد و در طور برای موسی تجلی فرموده گفت که بروز نسبت جلوه گری خود همیم کرد چنانکه
در کتاب خروج موسی است یعنی هزار هفتم و این تجلی نمونه آن تجلی خواهد بود یعنی بشکل مصطفی صلی الله علیه
سلم در هزار هفتم آدم که نسبت بمعنی هفت آید پس از اینجا ارواح حضرات انبیاء بروز در روح بطلعه صفا
آیند و روح حضرت سیدنا حضور احمد علیه الصلوٰۃ و السلام منظر ذات او و تمثیل و بروز تناسخ
نمید چنانکه بایده پس جمله عالم کثرت ظاهر حق وجود و غیر موجود بلکه از اعتبارات و افعیه که آثار بروز
مرتب که آن کثرت عالم بمقابل وجود موجودی دیگر نباشد لیکن ثابت است نه جزو حق که حق از او گوی
مرکب شده باشد با حق بطرف او تحلیل گردیده معاذ الله چنانکه بویده خواهد شد نه حق جزو عالم که عالم
از حق و غیر حق موجود شده باشد نه حق در کثرت حلول گردیده که اولاً کثرت به در در حق وجود و آید
البسیس ری مثل کرده موجود و خطوط اعتباریه در جمله و یگانه در ذات لیکن کثیر الصفات
و غیر محض جو اذ مطلق با ترتیب و در سید زبان و زمانیات در هم سید مکان و مکانیات
ذات مجهول معلوم الصفات ذات الاذوات محیط ذاتی بطور احاطه مطلق مرفیات را
به بطور نظری منظور و نه عین هو بهو برای کثرت که از کثرت ذات او کثیر شود و از
شکستن چوبه ذات او شکسته شود نه غیر او است بمعنی سبب این و حد اگاهانه
قریب ایشانست بطور قرب مطلق با معنی و با هر شئی است بمعنی مطلق بمقتضی
و تو در خود و خود کن که مطلق نظر اوصاف اعتباریه که نه کثیر شده نه غیر آنها و حق کاست

بمعنی کامل نه مرکب از اجزای جوهر است بمعنی صاحب کمال نه منتهی از ممکن که حکما به ان تعبیر کنند
 پس این ان بمعنی نه جوهر نیست نه عرض و باز جوهر و عرض غیر از معنی هب این اد موجود نباشند نه کلیت
 بنف که از او کثیره دارد نه جزئی فردی دیگر پس معنی فل هو الله احد از اینجا ظاهر که بگویند
 حقیقت استی خدای یگانه زیر استی مطلق اگر دو باشند هر یکی محتاج مطلق خود باشد
 و مطلق هستی پس هستی مطلق هستی مطلق نباشد و کل اشیا محتاج هستی است و او صمد بی نیاز است
 لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد از اینجا واضح زیرا ولد یا والد یا کفو اگر فرض کرده شود پس آیا او موجود
 باشد یا معدوم و معدوم بر دو گونه است یکی معدوم ثابت که بنفسه موجود نباشد بلکه در ذهن ما خود از
 موجودی باشد پس او مساوی با ما هست یا در جنس نشد پس نه والد شده و نه کفو و معدوم
 مطلق و او چیزی نیست موجود او خود است در هر صورت البته او را مظاهر و شیون و عکوس
 و نظایر و مراتب و خیالیه اعتباریه پیدا است که همه با معنی مقید است و از کثرت مظاهر کثرت
 و معنی ظاهر منفرد و خفا که مظهر او شان اول فریب بذات وجود حقیقی بصفت هایت و جمال و کمال
 روح اعظم است که از جهات او همچو شعاع عالم بدستور مظهر اول بعد از ذات وجود حقیقی بصفت
 اتصال شیطان بمعنی بعد که شیطنه هو البعد پس ازین رو روح شیطان تعادل روح اعظم
 مظهر چنین است و باز اثر است از روح اعظم که از عکوس صفات جمالی بطور آمد پس از اینجا غلبه
 روح اعظم است و چون روح اعظم آن عین و ذات نیست که در کثرت مظاهر وجودی حقیقی برابر
 نیست پس ما تر بدیه که میثاثر است اعنی میثاثر است واجب و ممکن تا مانند نظیر تعیشتش اخذ گفتند
 که رب و اثبت متشقی وجود و فی الحقیقت عین روح اعظم او وجود حقیقی لازم است گاهی
 در زمانه معدوم نبود و اشعری که در نظر شان بنظر عالم موجود جدا گانه از واجب است گفتند
 که واجب وجود مقید است و چون اندین صورت شرکت ممکن با واجب لازم با خصوص در
 وجود که بفر از واجب موجود متواند گفتند که میان صفات ممکن و واجب نیز آن لفظیت
 و معنوی پس این قول از در طرک خلاص گشتند لیکن اهل عقل و نقل معتبرین بر ایشان

مقرر شد که شرکت لفظی چگونه خلاف بدایت تواند که معنی علم خپا نکند در زیست همچنان در عیسو و
و چنانکه در حادث بدستور در قدیم قدم و حدوث فارق خوانده شد که مناسبت بالذات باشد و اهل
اتحاد بطور شمس و شمس گفتند که روح اعظم اگر چه ازین لفظ تخاشی کنند بطور شمس است و عالم
بطور شمس پس ازین روایت شرک خلاصی هستند کل حزب بالیدیم فرعون و فرقه اهل اتحاد و در این
بکثرت و هم بسیاری درین هستند اهل و قوف اندو اغیظ و کلام ایشان مطلع شوند که اوزبان
بگویند که مذہب حدت و وجود حق است لیکن اینان معتقد سوای وحدت وجود اهل وحدت اند و چون
روح اعظم او لا یفتنا و هزار و چهل و شش یعنی کثیره که هر چه پیش نهاد و هزار زبان دارد اما آخر حدیث
که هر چه ملکی مقرب بهمین و هر زبانی ملک کردی که بصورت چند مجند روح متشکل و حقیقت متشکل
عین متشکل باشد مگر بصورت و احکام متفاوت قول اهل اتحاد است که خدا هیچ شمع است که در اینها
متعدد و نافه اهل خیال داند که چند شمع اند و اهل عقل شمع واحد و کلمات سبحانی و غیره را بنظر شما
گمان برند و نظر بعضی که قابل مبالغت اند بر مخالف آثار متشکل و متشکل او فتاد و از اهل وحدت شنیده اند
که وجود واحد است و عالم کثرت از امور اعتباریه پس عالم کثرت را در هم مخلد فی گفتند و مثل قول
سبحانی را بنظر غلبه مکرر محمول کردند اما حاصل وجود حقیقی ذات حق است و پس که مناسبت او بمعنی سبحانی
چیزی نیست چون اهل شهود بطرف قید خود و منکر خود را نبندند چنانکه که العبدانی بدیهه است
پس از اینجا است قول مولفناست دست او را حق بود دست خویش خواند بنامه الله فوق اید بهم برانند
این مقام کمال است پس باید دید که این عبد که ام اسم است مثلاً سبح عبد الله بود و حضور صلی الله علیه
سلم عبده و مقام هویت چون غالب تر است مرجع جمله اسما پس مرتبه حضور عبده باید دانست که علی
ترین مقامات رسیده ای ختم رسل قرب تو معلوم شد و دیر آمده و ز راه دور آمده با اگر کامل است
با کمترین رسیده و خصوصیت از نظر او بر طرف شده اتانی خود را خود را اتانی حق دانسته اما حق
و غیره بگوید الله اعلم بالصواب

۴ اما عمارت از وجود است بمعنی ظهور که از خود و غیره بدان کرد و میشود مطلق باشد یا مقید بظهور یا با ظاهراً

وانا بیت سنهیت بانا د قیاس نیت بر و باید کرد و در حدیث ان فی حیدر آدم المصنعة الخیر انما عجا
 از دانش مصنف ظهور وزیر این مقام اخفی چمن است بمعنی قابل کنی بحقیقت بالبلیت جفی ترست
 وزیر او مقام سماست و اوست عرش الرحمن در چمنی مقام اعیانست که بسبب معبود وزیر سر مقام دهم
 است که منظر روح اعظمست وزیر روح مقام فو او عالم اسرافیل معنی مثال است وزیر فو اب مصنفه
 عالم شهادت مقام جبرئیل وزیر مصنفه جسم بران که در نمونه جده عالم اجسام موجود پس صاحب
 اگر از اهل وحی بود از مقام اخفی چمن و خفی اسماعیل تا مقام جبرئیل وحی حاصل کند و اگر از اهل اہام
 بود هم از مقامات مذکوره الہام حاصل نماید و او را صورت مقام متمثل شود پس عوام اند که وحی
 از آسمان بیع شد او آید و در اصل از صفت مراتب بالای جسم آید که بنظر علو مرتبه با سما ہما پیش
 در اینجا خود خود کنی کہ خود را شناسی تا خدا شناسی شوی چون معتقدانائیت حق و خود صحبت شدی
 پس دیگر امور چرا شک آری غنیمت نیست ہر مظاہر خوب گفته ۵ زہر شہینہا جو لا انگہ برق ۵
 دل ہر زہرہ در جوش انا الشرق ۵ و سب ۵ علیہ الرحمۃ بنظر اطلاق در سفتہ ۵ مراد رسید کبریا و منی ۵
 کہ ملکش قدمست و الشن عنی کہ منی بمعنی من بود نیست و ایمان امر انہماست مرتبہ اول ایمان
 بقدر بن کلمت مرتبہ دوم با اسلام تہ سوم با احسان مرتبہ چہارم صریح الایمان و آن مرتبہ عبارت
 از بن مقام اناست کہ تقوہ بر و کس ننوا ند کہ حضرات صحابہ طابین حاجت مشکوۃ صریح از ابو ہریرہ
 دریافت کردہ بود ند کہ اہل وسواس از وسوسہ اند و صریح الایمان ہمون فطرت است کہ در حدیث
 وار د کہ کسی ہو لودی نیست مگر انکای مفسور بر فطرت است پس پاد و ادشس باز ہو دی کنند اورا
 یا نقضاری یا نجوس زیر اظاہرست کہ در وقت ولادت از انای مطلق غافل نبات کہ اگر پسند
 و جواب داون تواند من بگوید بل الحاظ دوی گو بعد ولادت مسو کثیرہ و نظر کش آید و در
 بتہ خودی و ادنی گرفتار شود پس در بن وقت بر مذہب پدروا در و د مخفی مانند کہ اطلاق
 اسم شد کہ بفارسی مجاز تفسیر کنند گاہی بر وجود اطلاق باید کہ با نا عبارت کنند گاہی بہ
 جامع جمیع اسم مرتبہ ہم از اینجا معنی شعور مرقولہ پہلول باید ہنیدہ ۵ چہ خوش گفت پہلول

فرخنده قال: که من از خدا پیش بودم و دو سال که مرتبه انانیت از مرتبه اسم جیم دوم مرتبه تقدیم دارد یکی
مرتبه الله دوم مرتبه جن - ۳ اعتباری و انشائی و اختراعی و تخیلی و فرضی بر دوسنی اطلاق باید یکی بر
فرضی محض بلا منشا چنانکه انیاب الاعوال و بدین معنی ۴ از احکام نفس لامریه نباشد و دوم معنی فرضی که خود
و خارج نباشد مگر منشاء او بطوری باشد که از او این معنی نهییده شوند مثلا از جسم واحد تثلیث و تزیج
و تخمیس و تشدیس و دو اثر مختلفه معانی متمیزه در دو اعتباری بودن کثرت عالم بمعنی دوم است
که از وجود واحد حقیقی مبرأت خود را نهییده شوند که با هم در گم تمیزند و متغایر و بران احکام نفس لامر
مرتبه پس نظر منشاء واحد اند مگر بنظر مراتب کثیره ۵ است و تفسیرش از زیر لفظ حلول باید فهمید که
عبارت از حلول نیست ۵ احاطه آن بچند وجه متصور یکی مثل احاطه طرف منظر و ر او این پس نسبت
حقیقی ممکنات را غیر متصور دوم مثل احاطه مطلق مرتببات و قیودات را عام از آنکه مطلق عین و اصل
هیولا باشد نسبت صورت یا بطور احاطه کلی مرتببات را و وجود مطلق حقیقی عین واحد نسبت مقیدات
و قیودات بدین معنی محیط است و تحقیق این از ذیل لفظ مطلق باید دانست ۶ اصطفا بر گزینی
و اعلا از و بر و زست که ذکرش بیاید ۷ ابنا و آن عبارت از خبر دادن است با مخصوص از آنچه
و چون انواع عالم طرح بطرح است پس خبر از آنچه نیز یک طرح اوست نه در آن نیست مگر نا واقف
و آن بچند اقسام متصور یکی بطور سمریم که اکثر اهل فرانس به آن عامل دوم بطور شکن مثلا اگر سکه
با سیم پیچری گریه کند اکثر بلا آید سوم مجاننه ریکه با خطو طبعی که بدست حق تعالی در شکم مادر بعد تمام
خلقت در چیلر و ز نوشته است که در عرصه چیلر و ز ند کور مهشت و ز لطفه ماند مثل ایض لطفه عطفه مثل ایض
مستفاد در عرصه چیلر و ز ند کور مجاننه و ناد افشین از طبیبی بمطابقیت برده اند حتی که بعضی او باین داعی خلقت
منشأه نموده چو سارم بخشکی دماغ که اکثر دیوانه گان را منت حسیتم بنجوم که
از مناسبات عالم شمار لگان دریافت کنند ششم بریل که مناسبات
شکل گفتن آید هفتم بحسب مناسبات بروق چشم نظر انار چنانکه اطباء
یا دیگر عقلا از معانیه انار بگویند چشم بکشف عالم مثال در خواب یا در بیداری ۸ اگر چه

با اینسان باشد چنانکه اولیاء باشد باب ایمان چنانکه خواب بخت نصیب حسب
 فصل دوم دانیال و خواب ریان باشد مهر حسب تورات و قرآن مجید لیکن اینها همیشه است
 نیابند گاهی صبح و گاهی عصر و گاهی شب و گاهی نخل و گاهی غلظت و گاهی بخت و گاهی
 خواب بخت نصیب ریان حضرت دانیال و یوسف تسلیم کردند - و هم آن نبوت حق است تخصیص
 آتبی که سبب در و دخل نباشد آن با صطفی است که گاهی غلط نشود چنانکه پیشینگوهای
 معمولی و قرآن که اگر چه در آنها تشبیه و محاورات بکثرت مگر گاهی غلط نشود پس ازین
 شخصیت مخصوص آتبی گفتیم که آن خصوصیت بوحی آتبی پیدا است که ده دوازده صورت دارد
 که گاهی از مقام انا و گاهی از مقام اخفی تا مقام فواید و جبریل با طوار گوناگون باشد پس
 نو هر خطره را بشناس که از کدام مقام است ؟

ب بروز آن عبارتست از ظهور چیزی که با وجود قیام خود بصفت خاص در شکمی و غیره متشکل
 شود که با انسان ماند و خلقی و نقصانی در بار میفتد و این متشخص بصفت علاء الصلوات اگر روح
 اعظم نیست که امی فرماید این حقیقت او را در میبندست و خالش در مشاهدات شمس و شمس است
 که از زوال شمس نقصانی در شمس نیست پس گاهی بصفت خاص گاهی با جمیع صفات ممکنه البروز
 پس بظرفانی اتحاد با بر و زام باشد تا آنکه در بعض اوقات در کتب قدس منزله باسم احد تعبیر و نشان
 چنانکه در فصل سوم حقوق و فصل دوم دانیال و غیره حضور صلی الله علیه و سلم را
 بوضعی تعبیر کرده که مخصوص من بحق رحمت اعنی روح اعظم و چون الیاس بروز ادریس است و در بخاری
 حدیث معراج مذکور که حضرت موسی و عیسی حضور صلی الله علیه و سلم را برادر صایح و بنی صایح فرمود و
 آدم و نوح و ابراهیم پس صایح و بنی صایح گفتند و ادریس با وجود یک از احباء حضور صلی الله علیه و سلم
 اند برادر صایح گفت پس عبدالله بن عباس و ابن سعود و تاویل گفتند که مراد از ادریس الیاس است
 از بخاری و یسوی حکم دارد که الیاس برادر ادریس شراح چون برین نکته مطلع نشدند تفسیرش را جمعی
 نکردند و همین دستور با وجودیکه الیاس علیه السلام بسیار قبل از ملاکی علیه السلام بوده است پس کن

در کتاب انتخاب خبر است که خبر آمدن الیاس دوم خبر سیح سوم خبر بنی اعظم حضور صلی الله علیه و آله پس حسب باب اول انجیل یوحنا چون یحیی شریف آوردند و یهودیان از آنکه بروز مطلع بودند از یحیی علیه السلام دریافت نمودند آیا نوز الیاس هستی یا سیح یا بنی اعظم الیاس را بعینه بلا بروز گفتند پس یحیی علیه السلام انکار کرد که من الیاس یعنی بلا بروز بعینه یستم و چون سیح علیه السلام شریف آورد و یهودیان دریافت کردند که نه کیستی فرمود که من سیح هستم یهودیان گفتند که آمدن سیح موقوف بر آمدن الیاس است و الیاس هنوز نیامده سیح علیه السلام فرمود که مراد بقوت الیاس است و او یحیی بود پس یحیی از الیاسین بود و بجای الیاسین در روزی چنانکه مولانا جامی در منهج فیض اینا سینه کلمه الیاسیه بصریح فرمود و الیاسین واقع پس الیاس از او است پس نسبت مهدی علیه السلام آنچه وارد که نامش بنام من و نام والدین بنام والدینم خواهد بود از بهین مقام است که از اعلام محمد بن خواهد بود و مثل حسین بول نما و جناب مرشدی و مولای حافظ سید حضرت شاه رسول نام جوین از محمد بن بوده اند و بنظر کمال اتحاد و فصل غنیم و انبال بعد از چهار سلطنت اعمی تحت نفری کبابیه سکندری رومی ذکرده شناخت که از سنه چهارصد و ده سی شروع شدند و تا شش صد و ده سی تمام گشتند بعد از ذکر شاخ یازدهم بر قلی است بعد از ذکر حضور صلی الله علیه و آله سلم بنظر اتحاد بدان الفاطمیت که روح اعظم را شاید بعد از ذکر سیح است که از مهدی سلطنت یابند و از مهدی علیه السلام نیز بدان لفظیت که نسبت حضور صلی الله علیه و آله کرده از اینجا و یهودیان چنانکه ذکر حضور صلی الله علیه و آله و خبر مهدی علیه السلام نیز بود از اینجا قول عبد الله بن سبا که که حضرت محمد علیه السلام بار در گشت شریف آورد و خیالش ناصح بود که بصفت بروز میگفت و چون گفتیم که با اتحاد بروز و باز هم فرقیست قوی که از فنا و بروز فنا لازم نباید چنانکه از فنا انشل روح که بر وجود براسا سویی شد فنا و مثل لازم نباشد چنانکه در تناسخ لازم است پس از اینجا در کتب مقدسه مجموعه تورات انجیل و قرآن و بسیاری مقامات حضور علیه السلام بالمعنی تعبیر فرشته که مخصوص بوجود بصورت روح اعظم است که مستوی بر عرش است و عرش او را چهار ملک سد کبروی النور نقاب حامل

همون بروز روح اعظم حضور صلی الله علیه وسلم و بروز حمله عرش چهار خلفا اسر الله ابو مکرمی النبی
 فاروق چنانکه در فصل اول در قتل و چهارم کاسفات بوجن مفصل از اینجا مستنی آن حدیث باید فهمید که سر
 حمله عرش زیر عرش اندو با ای شان بر نری که اصل او شان زیر عرش و بروز او شان خلفا و در بعد
 بروز من و از زمان حضور سید المرسلین نبی سببی نقصانی در باز لازم نیست و سنی بوجملنا و ملکا بجملا
 رجلا باید فهمید که اگر گردانیم محی علیه الصلوٰۃ والسلام را حسب و فصل ۳ محقق ملک گردانیم حسب
 و عد و فصل ۱۱ یثیبا و هم مردی از نسل نبی از پیشوای اثنی عشری عبد المطلب عبد ادونا عبد الله
 این چنین مطالب از تفالس همچو این سال است که طالبین و ائمه و خورسند و خواهند شد و امان از حاکم
 خواهند کرد که نصیب باند شده اند که از مثل روح بر طو را قرار نمایند بصورت حضور صلی الله علیه و
 سلم منکر باشند حال آنکه در فصل بیستم خروج و غیره بجای طور را نمونه دولت حضور صلی الله علیه وسلم فرموده
 و از اینجا عظمت حضور صلی الله علیه وسلم با وجود و مدت وجود و قیاس باید نمود و بنیام زمانه حضور صلی الله
 علیه وسلم در فصل ۱ و انبال و جاجاد و انجل زمانه بادشاهت خدا گفته است و ال اعلم بالصواب
 است (۱) مثل عبارت از ظهور چیزی است که با وجود و قیام خود متمثل بصورت دیگر شود و چنانکه
 جبریل بصورت و حبه الکلبی بصورت اعرابی و این عام تر از بروز است زیرا در بروز اندرون جسم
 مثل شرط است سوا از آدم که بروز روح اعظم است و در مثل شرط نیست که گفته شود که آنچه بصورت
 انسانی بیاید و ذات باید بروز است و نه عام مثل چنانکه در کشمیر سید علی سمدانی را جبریل جاد و دیگر و زو
 شد و با وجود و قیام خود در کان و جبریل جاد و عوت خود و جبریل غزل فرمود که منو از با بطور استغاضه شهرت
 دارد و از زوال مثل نقصانی و مثل منی افند پس از اینجا مثل روح اعظم در مقام کعبه برای آدم شد که
 آنجا بجای صدر شبر گشت و برای موسی بر طو شد و برای انبیا و بنی اسرائیل و تابوت سکینه قیام
 باید کرد در وقت حضور صلی الله علیه وسلم روح بصورت امر بنظر همین مثل بود و بروز قیامت کمال
 جمال و جلال متمثل شود که موعود است و نو خود و خود و خود که در یکوئت و چند تمام خود را خیال
 کنی لیکن خیال کامل تصور شود بصورتیکه خواهد بر خلافت خیال ناقص این شاخ نیست که در توضیح

کما هیبه و چنانکه از شمس و شمس انصانی بخت بد آنکه صدوق سلیمیه موسی نمونه زانده حضور صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام خلفاء و اربعه و ستنه با فیه عشره مبشره و هفت اهل کتاب اهل کلبای اهل بیت که دوزمه هشتاد تن در کایه امان آوردند و ذکر آنها در فصل ۴۴ مکتوبات است و در حضرت حسن بود که بر بطور مشاهد و گماند هشتاد بود و در تفسیر حسنی از نام عبریان اشاره کرده ایم و آنچه در انجیل بوجوه دارد که روح را بر سر کوه بر حضرت یحیی متمثل شد و دید او همین عبارت چنانکه در بعضی اعراس حضور خود انجیل صنی الدینه مشاهد و بلکه معانی افتاد که در احوال بصورت کبوتر آمدنی خاموش و چون قل نام گفتی بر رفتی چون هر چه زیاد هشتاد آن آمد و بروی این فقیر موقوف شد (۲) تا نسخ عبارت است از خلق روحی بجای دیگر که از جای اول تعلق گسیخته شود و اکثر بود و نصاری و اهل اسلام منکر تاسخ با خصوص اهل اسلام چون به پیشینگی انحضرات انبیا طایفه الصلوٰه و السلام مطلع شدند که تا بدروازه قیامت را رسانید چنانکه در مغرب گذشت پس تعلق ارواح صدیقین و شهدا و روح صلهای طهور در عالم مثال با وجود متعلق شان بجز اصلی جسم خود یا منتقل ایشان در عالم شهادت همچو بعضی مقدس ناسخ نشد که دروغ و کسب خلق ازین عالم کردیم پس بهر دو تمثیل ناسخ نشد باز و اصغ با دکه مسکویه اولی که هم الصدیقون و الشهداء جمله اهل اسلام صدیق اند یا شهید زیرا در حدیث مشکوٰه است که مثل مطون و عربین و غیره شهید اند و کثرت فضل الله بپوشیدن ایشان و این تعریف تا صحت مراد از آنکه در بعضی سائل کرده ایم خود باید کرد **ثبوت** آن بر دو گونه باشد یکی خارجی که خود بخود و بلا انشراح موجود است و همچو زمین و سطح نزد عامه عقلا و دوم آنکه در خارج خود نباشد لیکن منشاءش بطوری باشد که این معنی متفرع نواندیش تحتیت از زمین و فوقیت از سطح که ثبوت بر دو واقعی است گو در خارج نیند و این هم در و مدار احکام نفس الامر پس نیز یکبار گردد و ضرورت که تحتیت را فوقیت و فوقیت را تحتیت نوان کرد پس ثبوت کثرت عالم در وحدت وجود از قسم ثانیست که موجود در خارج نیند و اما بنده همچو غیرت دو امر صغیر و کثیر مدکره و احادیث که موجود نیند و باز در مدار احکام مختلف است (۱) جزء را اطلاق بر دو معنی آید یکی بر جزء حقیقی که با او شی دیگر آسجده سنی ثالث شود مثلا حیوان گریانا طلق آسجده انسان شده پس از این

جز انسان نیست که از زید و عمر و آسمینه یعنی انسان حاصل شده باشد پس هر نظره و شان و جو و جز
وجود شده دوم غلبی که از ظهور جز کل برده چنانکه جسم متصل چهارگز را چهار باره کفیم آن چهارگز متصل
میرود از این معنی نیز زید جز انسان نیست که از وجود زید انسان عدم شده باشد بلکه تحقق زید عین تحقق
انسانست و ولد و اصل و الد را جز است زیرا کلیت جسم و الد باللفظ بعد جالی مطلقه سیر و (۲)
جمل برده و گونه است یکی بسبب که عبارت از نفس تفر اعیانست یا ایجاب که آثار بر آنها مرتب نیست دوم جسم
مربک که بر تفر اشها آثار مرتب شوند و عامه مرتبه ترتب آثار را وجود گویند و فی الحقیقت مرتبه تفر اعیان
بر مرتبه ترتب آثار مقدم است و عامه طلبه معقول یونانی با مخصوص خوانندگان مسلم و مشر و مشن این
معنی واقف نشده و سرگردانی مانند که هیچ از و وصول نباشد (۳) و سرعرب گویند مرتب
مروارید و اطلاقش بر نفس سنی آید از بیجا ذات حق را در دساتیر مجبور تعبیر کرده ح ۱ حصه جاریست
از کلی اعتباری بنظر خصوصیت چنانکه قوفیت آفتاب حصه خاص است از قوفیت کلی اعتباری و خدا
کلی نیست پس چه جای که اعتباری تا او را شده باشد پس بنده نظری است حصه خدا نیست (۲)
حلول عبارت است از در آمدن چیزی موجود و در وجود دیگر و آن بر دو قسم است یکی سرایی که از تقسیم
محل تقسیم حال لازم آید چنانکه از تقسیم بارچون تقسیم رنگ او دوم طریالی که در و اینچنین تقسیم لازم
نباید لیکن مشتق از حال گرفته صادق بر محل آید چنانکه از حلول سطح در جسم جسم را سطح آن گفت
بجلاف ظرف و منظور آن که گویند ظرف موجود در ظرف باشد لیکن صدق مذکور لازم نباشد و بجلاف
است و اگر عبارت از تعلق مجرد با ما و نیست تعلق ظرف چنانکه روح انسانی بر جسم و بدن است و
منصرف است پس از استوار ارب اعنی روح اعظم هر عرشیکه مناسب است معنی تفریب باید فهمید و آنچه
در آیت ان ربکم الله الذی خلق السموات الارض و ما بینهمانی است و ابام ثم است ذی علی الرحمن
دارد مراد از استعوا سبع رب است و استوار است و برابر شد است بر کار خود که عرسن بمعنی کار آید
که درش روز زمین و آسمان و ما بین آن سر و آفرید و بر و یفتم آدم صغی الله اید اگر و ارام رفت
ربان بمعنی استوانه حلوت نه موجب ظرفیت (۱) غیر آن وجود مطلق است و حکمت

تخصص نموده اند که از وجود و نظر وجود و غیره نباشد بلکه وجود سرخر باشد و چنانکه از معنی انسان فاعل هستی
 مطلق نیست از دیدان و غیره لغضائی هم نیست پس دیدان بنظر خود نیکو باشد و در زنا حو بی مرد و غیره
 ولایت مجامعت بد نیست بدی و در عدم نکاحست و علی نهاده شراب بادی از وجه زوال محفل است علی بن داود
 قبل مدفائی دست و شمشیر بد نیست اگر بطور حق باشد بدی در زوال صورت انسانی بطور ناحق است (۲)
 خاتم النبیین ان مثل سیم بضار آنچه است که حقیقت و مشکوۃ اما اسم حمن است و خاتم الاولیا مثل طلا
 گویند حاصل از است و حقیقت و مشکوۃ او اسم حیم پس خاتم انبیا با وجود یک در شمار انسانی مستفید
 از خاتم الاولیا مسیح و دیگر انبیا باشد لیکن مشکوۃ خاتم الانبیا که اسم حمن است مفید مشکوۃ خاتم الاولیا
 است چنانکه طلا از نضه خمر بد شود پس اولویت خاتم الانبیا راست این کلام در منزل برای ماول
 کلام حضرت شیخ اگر گفتند در مطابق حدیث صحیح خاتم الانبیا اندرون محل طلاست و فرق است مابین
 طلا و آنچه در طلبش باشد و هر آن بر سه معنی اطلاق یابد یکی بر زنا که عبارت از مقدار حرکت است
 یا یک متجدد در نسبت دیگر قیاس نمودنست و هم بر آن سیال سوم بر ذات مجهول وجود که نسبت به کثرت
 بدان کرده میشود و زمان و مکان و خلا و ملائمه اعتبارات اوست پس دهری آنرا از امور موهومه
 بنارند در حقیقت حسب حدیث صحیح او خداست مبدء عالم موجود حقیقی و معنی لاسبوا الله هوان الله
 هو الله بر از اینجا باید حسب ذات الشی نفسه و هو ذات الاذوات هو الوجود و باید دانست که حقیقت
 لفظ ذات در قرآن و حدیث بر حق تعالی وارد نشده زیرا ذات ما خود از ذالفاظ اسم اشاره و نامست
 و آن نسبت حق منصور نشود لیکن در مابقی استمالش علما نموده اند بدین وجه ذات الاذوات گفته
 از اینجا فرق مابین ذات و شخص ظاهر که اطلاقش بر جسم جسمانی اکثر روح الشی نف و جوهر
 و روح اعظم جوهر روح و رب است چنانکه در قرآن مجید در سوره فجر و جابر بک الملک صفا و در
 در سوره نبا و تفسیرش افع بوم یعوم الروح و الملائکه صفا و هو الله فی الطور و سحر
 فقال انی انا الله لا اله الا انا و فی مقام کعبه اندام و بزر بعلیه صفة فی الانبیا و بسبی نبی
 اله و زبلا صفا و بزر بجمیته الاوصاف فی ذات نبی صلی الله علیه و اله و سلم که مابین حمله اثر

الاسد والبکرو ذوالبنور الانسان والعقاب بصورة الخلفاء الاربعه كما سبق والذين لم يطلعوا على
 هذه الحقيقة قالوا العبدین خلیفة الرسول والعلی خلیفة الله والحق ان خلیفة الرسول الهامشی علیه
 السلام هو خلیفة الله فی الارضین كما وقع فی الکتاب المنزله الالهیه وقطیع الروح علی النفس
 الناطقه الانسانیه والنفس المحیوانیه والنفس النسانی البنانی البنا وروح القدس کمن است
 که آن تخت قدرت نیست و نزولش عبارتست که عید و عین حقیقت خود حقیقت حق بدانند و در
 عین صفات خود صفات حق که صفت عید محو شود و صفت حق مفاسد باشد و روح قدس
 بنظر پاکیزگی جبریل را هم گویند این معنی دیگرست و در کتاب کشف الاساطیحات هر چند بسیاری
 تفصیل کرد مگر بحقیقت اعنی رسم عام روح الحق و روح معنای نفس حمانی و روح تقدس جبریل
 بر سید انکار امام رازی بر روح الحق از عدم غور در معنی هر دو آیت از عدم دریافت روایت دیگرست که
 بر خاب بر نفسی مخصوص نیست اگر مخصوص باشد چه حرج که علی مرتضی باب حکمت است بحسب حدیث رضی
 الله عنه و کرم الله وجهه زیارت باخصوص زیارت کعبه غرضه و قبر حضرت نبی علیه الصلوٰه و السلام
 و قبور صحابه و تابعین و کاملین از اولیاء الله عنوان الله علیهم اجمعین و بوجه خصوصیت مثل و بروز
 روح اعظم یا بنزول روح القدس است در لطیفه ذات و صفات ایشان که در مقام جمیع و جمیع
 قائم اند پس در حدیث از مقام دارد که من رانی فخرای الحق بدانکه **شهر** بر من نه از وجود حکمی
 دارد و اگر ذوق مراتب کنی زندیقانی پس با وجود اعتقاد غایبانه تو لو افتم وجهه الله وجه خصوصیت
 این مقامات هیچ تعظیم و تشکیم مرآدم را با این نهی که اشرف کائنات است این بهر تشکیم
پیدا است (۱) سما اطلاق او هر چند معنی آید یکی بر بلندی و انزولنا من السماء
 دلیل اوست و گاهی بر سبب شهادت امار که جبک دارند و السماء ذات الحجب لیل اوست و گاهی
 بر مراتب عالی از مصنفه چنانکه در حدیث ان فی حسب آدم لمصنعه دارد و چون انا عبارت از ذات حق
 است پس نزول وی از دست و گفته شود که از آسمان می آید (۲) سران و آن بر دو قسم است
 یکی بر صورت طول سرابی که جو دی شاعرین در موجودی مثل جوهر در آب مثل سران سواد و در هم

دوم بصورت ظهور مطلق بصورت خفیات پس بران مثل انسان مطلق و زید و عمرو و طولی بتوان گفت
علی بنده اسیران کرده با خطوط صغیر و کبیر پس ظهور و سران مطلق وجود را در ظاهر طولی بتوان گفت
(۳) است گاهی بمعنی احاطه کلی خبریات را گفته میشود چنانکه احاطه مطلق انسان پس نسبت
مقیدات خود پس ریخاد و امر تصور کی لماناقید در بصورت صدق مطلق بر مقید نباشد و دوم بمعنی
لحاطه قید و درین حرجی نیست که مطلق بر مقید صادق آید بلکه صدق مطلق بر مقید در بصورت لازم
گاهی مطلق را گیرند بصفتی احاطه کلی اندر بصورت صدق مثل انسان کلی بر خبریات لازم نیست زیرا کلی
ظاهر است خبریات و آن سنده اند در باطن و از تعدد خبریات مثل زید و عمرو و غیره یعنی در معنی کلی لازم
نباید بمعنی انسان و گاهی مثل احاطه سهولی مصور اعتباریه و احاطه واحده و جمله اعداد و اشیان مثل
زید و عمرو و قیظ شبون خود را و حق وجود و کثرتیون خود را احاطه دوست دارد مثل احاطه واحد مراتب
اعداد و احاطه جسم سطوح را و احاطه سطوح و خطوط را و جسم موجود حقیقی نزد حکماست و سطوح فرضی نهی
و چون حق سهولای کثرت بمعنی قابل که با وجود و وحدتش در محاسبه سازی بدان نظر محضی در اردو فرموده و شجر
سبب من بورای کسی من کم نهین بلکه سرتا پا دی هر هم نهین به و گاهی ساحت احاطه بنظر فرضیت
متصور که دیگی مثلا دوست اینقدر بر پنج میدارد و این معنی در وجود حقیقی و ممکنات منتهی من
شتر مطلق عدم محض است و شتر اضافی آن بنظر اضافت بطرن عدم است چنانکه در ضمیر گذشت
و بنظر اضافت چیزی بطرن وجود شتر نمیشود **صل** معنی منسوب بصورت است و در مثل منسوبان
از غایت انگسای صوفیه من بودند و النصف ما خود مندر به تصویر خیال کما قال سیدنا ابن
رضی الله عنه و این تصویر خیال و عمر را و مجاهده با حاصل و تا میشود و آهنگ در بعضی اوقات زود
جمیع اوقات (۲) صفت عبارت از وصف است که بعضی و او را در آخر زیاده کرده شده
و صفات ذاتیه خدا مثل وجوب و حیات و علم و غیره نه عین ذات اند بمعنی اول عین چنانکه بی آید
و نه غیر و بمعنی ثانی و ثالث گویند آنها نفس است **صل** غلط است گمراهی و آن
از صفات مجاهد است که ضلال بمعنی گمراه بودن این صفت خداست بدان نظر مفصل است پس وجود

حقیقی واجب چنانکه مادی است به سطور مضل منظر اول ذات با سحر کمالی قریب باطلاق چنانکه روح
اعظم بصفت مادی بر آید بر عکس و با سمای جلای بعید از اطلاق منظر مضل شیطان و حبله بنظر وجود
خیر محض ط طر و آن عبارت از حالت کسبیت سیر ایشان معبر مثلاً بنظر عمر و غریب گفته شود
بچه حالت نسبت زید امیر گفته شود و بچه ایشان است و هر دو از امور اعتباریه و انتزاعیه اشخاص اطلاق
و شیون میباشد و افراد نمینا باشند کسبی حقیقی واجب اوجوبات و شیونند که عبارت از ممکنات
و آن هسبی صاحبان ممکنات چنانکه شان احوال و شیون است که با فظ و و صاحب ضافت نمود محل
مینامند چنانکه زید را بکسبیت حال او بذ و محل میکند و بمواطات نسکند پس واجب ممکن نمواند باشد بلکه
واجب ماف و ممکن و ممکن را ف و واجب توان گفت ط ط ظن موجودی مستقل است که موجودی
دیگر مستقل یا غیر مستقل در در آید چنانکه کوزه و آب و جوهر و عرض پس ظهور حق و منظر ممکنات
موجب ظن نیست و منظر و فیت نیست زیرا بستی مطلق موجود است نه منظر و نیز ظهور فعلیت را گویند و بطور
عدم را و منظر مفهوم در باطن باشد و فعلیت ندارد مگر بنظر عوام چنانکه گشت ع و ن ع ع
و اطلاقش بر چند معنی آید یکی بر تخت چنانکه بر روز قیامت روح بر عرش یعنی بر تخت متمثل شود و آیه و
یوم یقوم الروح و الملائکه صفاء حدیث که حق تعالی اولاً بصورت منکر متمثل شود که مردمان یعنی
عامه لا حول خوانند باز بصورت سرون تمثل کنند پس سجد کنند جمله دلیل تمثل است و دلیل تمثل حق
بر تخت حدیث دیگر است طلب باید کرد دوم بر کار چنانکه در آیه و کان عرشه علی الماء و ارد و تفسیرش
در توره تکوین است که روح خدا بر آب متصرف بود و آب عبارت از دست استعدا و عالم مثال است
و هر حکمی که درین عالم آید از عرش آید یعنی از عالم مثال و رحمن یعنی قابل است و در او اهل تکوین سبلی
و ارد که خدا تعالی اولاً آسمان و زمین پیدا کرد یعنی ارواح علیین و عالم مثال که هنوز زمین آسمان
جسمانی بوجود نیامده بودند بدین وجه که ذکر آنها در المجد میفرماید که روح خدا بر لجه آب متحرک بود پس آن
لجه عبارت از دست است و آب عبارت از استعداد پس معنی کان عرشه علی الماء مطابق این مابیه میباشد
و مطابق توره در سوره طه است نزلنا من خلق الارض و السموات العلی الارض علی العرش استوی

ما فی السموات والارض وما بینهما و ما تحت الثری یعنی نزول قرآن از خدائست که پدید آید و عالم
مثال دارد و احوال علیین بلند چمن بر عرش متصرفست برادر است آنچه در آسمان زمین و آسمان و زمین آن
هر دو و آنچه زیر زمین نمناکست سوم اطلاق عرش بر قلب مومن آید که عبارت از احدیت روح جسمست و
گفته شود قلب المؤمن عرش الله و مراد از مومن مومن کامل است و معنی ثم استوی علی العرش ازینجا
دیگر باید فهمید بریر تفسیرش در تکوین دارد که بی پیش آسمانها و زمین و عرشش و زبر و عرشش
آدم صلی الله علیه و آله را پیدا کرده آرام گرفت یعنی بر دل آدم یعنی آن کاریکه خواسته بود بر مستوی شایسته
آمد و کاریکه خواسته تمام کرد که باز آدم دیگر پیدا نشود و چهارم بر مقام خفی که عبارت از اسماست که اسم
عرش رحمن اخفی است و الله اعلم بالصواب (۴) (ع) و این لفظ بسیار بمعنی مستعمل میباشد
عین النسی لغت که به وجهی محمول ولی شود و لغایر و مفهوم هم نباشد چنانکه انسان عین انسان است بمعنی
حیوان ناطق نیز غیر انسانست و مطلق از بمعنی عین تعبیه نمیشد نه مقید عین مطلق و گاهی عام ازین
میگویند تا مثال بی رمی و دشود جائیکه مبدء و منشأ هر دو مفهوم یکی باشند پس ازین و
واجب و وجوب صفات خدا را عین ذات وجود حضرات صوفیه میگویند و گاهی اطلاق عینیت
بر آن دو مفهوم می یابد که مباین یعنی جدا گانه موجود نباشند پس ازین معنی غیر آنکه دو مباین جدا گانه
موجود باشند و ازین معنی انسان چنانکه عین انسانست هم عین زید و هم عین صا حاک پس
بدین معنی هر مطلق و مظهر و نشان عین یکدیگر را بیابد نه غیر پس ازین معنی هر عدد و مقدار و احدیت
و هم سطح که از جسم فشرسته است مفاد جسم نیست و گاهی در جای عین از یک معنی و غیر معنی دیگر گرفته
گرفته میگویند که نه عین است و نه غیر چنانکه صفات حق اند نه عین و نه به وجهی محمول اولی نه غیر که مبدء او
مباین ذات باشد پس ازین غیرت بیک معنی عینیت بمعنی معانی لازم می آید چنانکه در لایزاله الله
می آید (و) فرد عبارت از نفس کلی طبیعی است بطرف خصوصیت چنانکه زید عین انسان است و هر
مطلق موجود در فردی لازم نیست بلکه موجود مطلق کلی افراد ضرورت و موجود مطلق را نفس و مظهر
ضرورت و واجب الوجود وجود حقیقی بنفس ضرورتی جزئی است او را فردی ممکن نیست

ظاهر اطلاق اشکان فردیت لازم آید که برکن صادق آید پس ممکنات او را افرادی متواتر است
 بدین صورت واجب از ممکن و ممکن را از واجب آن گفت نه سهو بود آنچه در بحث قریب و غافل
 وارد که گفت بمثل الذی یسبح به الحی پیش آن بنظر حقیقت برفع وجود از انماست نه آنکه سر فروت و هفتا
 بنظر کثرت که موجودند و واجب تعالی است **ق** اقرب گاهی بر اتصال فرد موجود و اطلاق می باید
 چنانکه زید با عمرو قریب است و گاهی بر نسبت مطلق با مقید و مظهر چنانکه انسان قریب یا زید است
 بلکه بر مطلق قریب تر مظاهر خود است پس قریب هستی حقیقی با مظاهر بشیون خود است بدین
 و بر همین قیاس محبت باید ساخت پس درین صورت تمییز کنند و نشان مگر سومی وجود و حقیقت
 است و نه پنج مگر ششمی وجود و حقیقتی است و نه کم و نه زیاده مگر او همراهِ آن است چنانکه باشند و
 این بجملات تثلیث نصاری چنانکه در ذیل لفظ نصاری واضح خواهد شد که آن موجب زیادتى
 عدست و این نیست مگر سه اسرار توحید (۲) قلم آن عبارت از وجه خاص روح اعظم است از اینجا
 شعریه لانا جای باید نمید **س** محمد کش قدم چون نامور ساخت : ز بسبب حلقه طوق و کمر حشمت
 و آن اصل روح حضور است و سیم قلم بر سر ز کمر نام مبارک از اینجا در نه قلم دیگر را چه یارا
 که حضرت صلی الله علیه و سلم را نامور نماید (مسل) نیست آن برد و گونه است یکی تقسیم عدد و کل بعرف
 احادیث که موجب انتهای کل است چنانکه عشره را اگر بر پنج تقسیم کنیم عشرت می رود دیگر
 تقسیم مطلق است بنظر مقید است و مظاهر بشیون که مثلزم تحقق مطلق میباشد و در حقیقت
 این تفصیل است به تقسیم **ک** کل گاهی معنی کامل آید پس مثلزم اجزائست و وجود حقیقی
 کل معنی کامل است گاهی معنی مرکب این است و چنانکه انسان کل مرکب از حیوان و
 مطلق (۲) کلی گاهی معنی کل مجاز است مثل و اکثر استعمال کرده میشود به معنوی که نفس تصور است مانع
 وقوع شرکت افرادی نباشد چنانکه انسان بنظر زید و عمرو و بکر و جزئی بر عکس است و
 باید دانست که حکما در وجود کلی طبعی سه قوال است یکی آنکه وجود افراد است و کلی از او
 منتزع و آنان موجود در محصور در شخص دانسته میشوند که اگر کلی طبعی موجود باشد پس

تشخص یا در کلی موجود و تشخص منضم باشد پس قبل از تشخص تشخص شد یا در کلی معدوم و
 انضمام موجود و یا معدوم کی متصورند انست که بغیر از علاقه ذات انسان در این آمان
 چگونه معنی انسانیت واحد از زید و عمر و منتر هست و از زید و دیوانه و آنچه در جوایش
 سبکوبند که آن علاقه محمول الکنه است آمان در انست که بالبداهه آن علاقه مجهول خارج
 از زید و عمر و نیست پس آن عبارت از کلی است که موجود است که بر آن احکام مرتب و موجود
 و تشخص محصور نیست چنانکه قبل از دلیل منکر فرض کرده و معنی کلی نفییه که تشخصات در
 باطن کلی مندرج اند نه منضم و موجودند و هم آنکه کلی در ضمن افراد موجود است که تشخص در کلی آینه
 موجود شده و اینان نیز معنی کلی نفییه اند چنانکه در قول ثالث بیاید سوم آنکه وجود کلی را
 بنفس است و ماه الاغترک و الاتیازشی : احد ذات کلی است و غیرت و فردیت که هر دو مفهوم
 متغایر اند در بطولش مندرج و گو مفهوم اغترک و اتیاز دو اند که در شی و احد بطور جداگانه
 حیثیت منفیت معنی دارند پس حاجت انضمام تشخص بیج نیست و مشترک و کلی بودنش
 بنفسه خبری از متماز بودنش در صورت افراد میدهد مثلاً انسان موجود است و بنفس تصورش
 مانع و نوع شرکت نیست پس بنفس بودنش مشترک مستلزم بودنش صاحب اتیاز است و در
 مختلفه و اطوار منوعه و وجود حقیقی خارجی چونکه واجب عین و احبست او را کلی میتوان گفت
 چنانکه می آید (۳) کلکی اقرار - او تا عبارت نزد منودان از ظهور حق روح اعظم است بصورت
 بروز و کلکی مبنی دور کنند و کلک یعنی نقصانست و مراد پیشین گوینان منودان کلکی اقرار
 همین حضور احمد علیه السلام اند پس بنیایچه از جمله اوصاف و از ایچه مبین شان ظاهر که عین
 اوصاف و از ایچه حضور علیه السلام چنانکه سابقین شان بیان کرده اند گو اهل زمانه نفییه و مفصل
 در بیان چهارم کتاب تفسیر معالقات الاسرار ظهور آن حقیقت روح اعظم و مرتبه بیان کرده ایم
 و گو منود منودان نسبت مرتبه اول نیز ناحی منظر اند و بیشک در مرتبه نایه بروز آن حقیقت
 بصورت مبدی قابل اشتغال مگر موجود اول در زمان شاه عادل شاگردی معنی نوشیروان

ایرانی که سورج یعنی اولاد او را بر باد کرد حضور علیه السلام فرمود پس که ظهور کرد و در هر قدر ذکر
 را بجا که سابق از زبان کلکی اوتار که نوشته اند جمله قبل از حضرت صلی الله علیه و اله و سلم بویجو
 آمدند پس سخت نادانی کسی است که باز انتظار نماید و ابهر و یون و گرنه و مون و غیره جمله قبل
 از نشستن و بعضی نادان بنظر تعداد اشخاص این سلسله جمله را اهل اسلام نالیده و تماشای آنکه
 بنظر حق احسنین تا شاه عالم گوید و بنظر تعداد اشخاص تا عالمگیر اول این از نادان و اقفی او است
 لا اله الا الله کلمه طیبیه است مفید توحید و ثواب خواندنش در زمین و آسمان بیشک نیست
 بطور عامه آنست که لافعی جنس است و آله اسم آن ما خود ازال و هم دیگر اقوال رین است
 و لفظ ال در عربی و سنکرت و ایل در عبرانی و تریب التلظظ و المعنی چنانکه اوهیم عبری و اللهم
 عربی و الام سنکرت تریب التلظظ و بدلیل آیت قرآنی لو کان هؤلاء آلهة ما درود و یا آله
 یعنی مستحق عبادت که منحصر در عین و احد است جمعش آله بطور مشکاکت بنظر اتحادشان در
 مثل آیت و اخذ و من دون الله آلهة لعلمهم بضرر و و در و ظاهر است که لا اله الا الله و یوحنا
 نیز موجود چنانکه در تورات هنوز موجود است پس قول کفار که با سمعنا بنده فی الملة الاخرة
 ازین روح دروغ بود و بقول کفار که مذکور هنوز بدستور یهودیان قابل توحید وجودند که
 مثل کفار که از لا اله الا الله آله را یک الله گفته باشند و آیه ذیل بر ایه و و الهنا و الهکم اله واحد
 لا اله الا هو دلیل عامه اهل اسلام است پس الله و کلمه طیبیه یعنی مستحق عبادت و نفس الامر
 است و الا بمعنی غیر و الله اسم آن ذات واجب الوجود منائر عالم پس هر چه چنان شده که نیست
 مستحق عبادت غیر از الله پس نزدشان چنانکه یهودیان نیست کردند کفار مگر معنی غلط فهمیدند
 که آله امجبی معبود چنانکه باعتبار لغت و خیال داشتند و نهند یا از شرارت گفتند چنانکه قول
 شان در سوره ص منقول است اجعل الالهة العباد احد اگر در این پیغمبر از تشکیک لفظ آله در کلمه جمله
 معبودان را الله واحد و غلطی شان در سوره مایه بیان کرده شد که مراد از آله نه لغوی است
 که اعتراض کرده شود پس اگر بگویند ایها الله و ارد و درخ نگریدید و عامه خدا روح اعظم را

میگویند گو این لفظ تماشایی نمایند زیرا الله ذاتی را که بعد عالم کثرت بر درازان کسی نیست
و آن نیست مگر روح اعظم پس این کلمه لوحید مخالف مذہب کفار بطور عامه بطریق مذکور است پس این
عامه و غیر مومن اند نه فقط مسلم زیرا تعلیم انبیاء و حضرت خاتم المرسلین عوانه که عبادت حسیه است
ابوهریره کرده شده دلائل قرآنی برین مثل ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض
و ما بینهما تا آخر و تمثل حق بر طور و بر کعبه و بر وز قیامت که مستلزم اثبتیت باین خلق
و حق است و وجود مطلق با حمله و از حمله میرا دلیله بسیار اند و عامه را همین قدر کافی
که گفته شد لیکن ازین معنی ترقی باید کرد که نیز عامه مسلم که آله در لغت بمعنی معبود است خواه
مستحق عبادت یا یا نه باشد چنانکه مضروب آنکه بر وضرب واقع شود خواه بوجه حق باشد یا بوجه
ناحق و تعلیم کفار در اینجا بمعنی اصطلاحی بود که قرآن در بابی مقرر کند بلکه بطوریکه کفار
بفهمند و بدستورند که چنانکه فهمیدند پس بدان نظر فهمید کفار از کلمه لا اله الا الله که جمله
معبودان را یک الله بنمود راست و درست است گو قول موحدان پیوسته نبوده باشند
و بدان جهت یا سمعنا بهذاتی الملة الاخره گفتند زیرا ظاهر است که در آیه لو کان هو لا اله الا الله
ماورد و ما معنی حقیقی لغوی آن مراد بالتفاق نمیتواند و در دعوی لازم آید بلکه در اینجا بمعنی شفیع
است که عبادت بتان شفیع فهمیده میکردند و از لغتی غیرت بمعنی مبالغت و جابجایی غیبت بحمله
معانی لازم نمی آید و نظیرش آیه ارباب بنفرت قول حیرام الله الواحد القهار است در حدیث صحیح
من یشغلک عن ربک فهو صمک و ارد که هر شیئی مشغول عامه را از خیال وجود مطلق
میدارد پس هر چیزی رب آتش که با هم مباین و مفید مطلق نمند و معبودی باید که همه بوجه
مرجع امور باشد و آن ذات حقیقی وجود است و پس که غیرت بمعنی مباین و جدا از و چیزی
دیگر متصور نیست پس نیز جمله کلمه طلب که ان شد که نیست
موجودی در زمین باشد یا در آسمان در ارواح باشد یا در
جسام غیبه خدا یعنی خدا از خدای پس وجه ثواب قائلش برین روح و در زمین

اینکه در این حدیث شریف که در حق حقیقت جبرای عالم همین قدر کافیست

و آسمان بلکه در جمله عالم از ارواح و امثال و اجسام نمی گنجد زیرا جمله عالم را خفیش خسر کرده
اند زین صورت عبادت بنان تا جائز شد که مفید مطلق نبند و جمله آیات توحید برین معنی
و ال زبر اخیل وجود حقیقی خارجی مطلق چیزی نیست پس معنی لیس کثرت غنی صفات ظاهر
و محصور اول و آخر ظاهر و باطن در و با هر پس معنی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بنظر
تقدیم ضمیمه مفید خسر از اینجا بلا تکلف چون در طایفه فانیان تو لوافتم وجه الله بوجه اتم برود ال معنی
با انکم من سجوی ثلثه - الاهور البهم و لا اتمسته الا هو سادسهم و لا اتمسته من ذلک و لا اکبر الا هو
معهم اینها کما نوا بلا تکلف واضح و والله علی کل شیء محیط بلا تاویل درست و معنی سوره اخلاص
بدلیل برهان عقلی که گویو آن وجود مطلق حقیقی خارجی الله یحکمانه است زیرا خداوند باطن
غیرش در خارج متصور نیست بوجه آنکه غیرش موجود باشد یا معدوم ثابت یا معدوم محض و محض
ثابت از ذات باشد پس جدا از و ننوا اند شده و معدوم محض چیزی نیست موجود او خودست
چنانکه در زیر لفظ وجود و دلیلش بیاید پس بینبازی او ظاهر و همین دلیل نفی ولد و والده
کفوار اینجا تحیر پوشیده و چون چیزی جدا و مباین هستی مطلق حقیقی را نیست که قریب ترین
اش با هفتم مطلق است و سواي وجود حقیقی قریب ترین و مفید مطلق شافی و مفیدی نیست پس
عبادت چیزی باید کرد که مفید مطلق قریب از شمرگ باشد و هم ظاهر و هم باطن و هم اول و هم آخر
او باشد و اینجا معنی اجیب الراح اذا دعان الایه باید دانست که جواب و هم خواننده را چون
خوانند که خوانش عین جواب نیست بل یک **س** الله گفتن بل یک است و این
سوره گدازت پاک ماست پس باید که جواب طلب کنند از من و ایمان آورند پس اندر بیصورت
از ظاهر انانیت باطن خود که هویت است توجه باید کرد پس عبادت مقیدات و شینفات سواي و
به پنجم سو من نیست گو شمرگ افران سجده که بر روی بنان میگذرد و پنجم و سکو تو بود و هم
سجده وی تو بود و بی شبهه هیچ لیکن بطریق مفید نیست پس عبادت این مقیدات سواي وجود
نازیا و مقصود کلین خواه روح اعظم باشد یا بوجه دیگر بوجه نزول روح القدس و مقیدات نشان و

صفات شان مرجع است (۲) لوح و آن اسم جنس است حقیقت محمدی صلعم که قابل حمل است بهم
 اسم روح محمدی صلی الله علیه و اله و سلم که قلم اعلی روح اعظم بر آن بنوشت که بر چه در آن عالم
 پیدا است در آن مندرج ساخت از پنج مطابق نصوص حکم در کلمه طبع برای بدل حرف و او ترک کرده
 پس از پنج معنی محمد رسول الله بلا و او باید فهمید که مقصود از الله یعنی از هستی مطلق محمد آمد که رسولا
 خود است این مطابق نصوص حکم نوشته شد هم مطلق آن بلا فیه را گویند و اطلاق بر چند گونه
 متصور یکی اطلاق کلی بنظر جزئیات و درین صورت حمل کلی بر جزئیات از ضروریات دوم اطلاق
 جزئی بنظر حالات و شبیه و اطوار و اوصاف مثلاً زید بنظر نوم و لفظ مطلق است و درین صورت
 مشتق از احوال گرفته حمل تو آنکه و چنانکه زید را نامیم باستیقظ آن گفت نه نوم و لفظه و در چنانکه
 مشتق درست نباشد بلفظ و اضافت کرده محمول توان کرد و او همین ششم اطلاق جسم است بنظر سطوح
 و سطوح بنظر خطوط و خطوط بنظر نقاط و واجب الوجود را چنانکه در ذیل لفظ وجود و اسم نوشت که
 آن مطلق وجود حقیقی جزئی و منشأ هر کلی و جزئی است جزئیات متصور نیست و با وجود ظهور در کثرت
 در احدش نقصانی عاید نمیشود چنانکه قول حکما در نسبت سهیلا و اح شخصی بنظر صور جسمیه نوعیه
 کثیره محال است پس بر ممکنات و شبیهات و نظایر محمول نه انداخت بلکه واجب گفته خواهد شد که انضمام
 ممکنات است و ممکنات را گفته خواهد شد که آن صاحبان واجب اند که بدون واجب موجود نشوند
 و در اطلاق حق هستی شبیهی از اطلاق کلی نیست افراد و ششمی از اطلاق شخص واحد سهیولی
 باصور اعتباریه است پس در بعض احادیث کلام بجهت نیست و دیگر بعضی بدیهه فحاشا باید دانست
 که موجود در اصل مطابق میباشد چنانکه زید نسبت نوم لفظه اگر از اعتباریات فرض کرده شده
 و اگر قید مثلاً سهیلا و نسبت جسم موجود خارجی باشد آن قید نیز از موجودات میباشد و در کلیات
 موجود در اصل کلی طبیعی است و مقیدات از امور اعتباریه را قیسه بسیار آنچه در عوام طلبا مشهور است
 که وجود مطلق را نمیتواند چیز سفسطه نیست و چون در حقیقت موجود در اصل کلی طبیعی باشد مثلاً
 انسان و صدق انسان بر انسان کلی طبیعی اولاً و بالذات است و صدق او بر زید و عمرو

اگر نظر قیاس گرفته شود و نباشد و اگر نظر عدم لحاظ نشود بکبریم همچون انسانیت جناب شیخ جهان آبادی
مرحوم در نسبت جوهر مطلق فرماید که اگر کلی باشد چه چیز که بالذات اجب آن مطلق است و بالشیع و بالعرض
ممکنات موجوده الله اعلم بالصواب (۲) منظرهای ظهور که عبارت از اعتبارات افعیه مطلق است
و چون در حقیقت سوای وجود حقیقی واجب خارجی جسمه و افعیات عالم خیال است که انشراح
از وی میکنند. با انشراح واقعی نظر بر آن سوای خدا هستی مطلق عالم را و بهی میگویند و گاهی
عکس فعل و مرآت و آئینه بهم می نامند چنانکه در شعر ذیل بطور منع النحوی فرموده که ظلم ممکن نباشد
نه بطور جمع **س** کلام فی الکون و بهم او خیال و عکس فی مرایا و ظلال (۳) متشابه آن
آئینست و هم لفظی در آیت که بنظر تشابه معنی دیگرین سوای او است و سخن دیگرند اند چنانکه قول شافعی
ست و نیز در حقیقه سوای الله و بعضی سخن فی العلم دیگرند اند چنانکه در کتاب فی الالوار اصول
در نزول شرط نوشته که منزل علیه راضی و است که واقف متشابه باشد پس در آیت لا یعلم
تا و یله الا الله بر لفظ الله وقف لازم نشد بد آنکه نزول این آیت برای نصاری بجزان شده
بنظر آنکه لفظ این در انجیل به نسبت مسیح وارد و معنای او نیز در اسحیخ فی العلم مظهر اسم رحیم است
چنانکه در ذیل لفظ نصاری بنیاید که مخصوص مسیح نیست و مثل مسیح هم آدم مظهر اسم رحیم و آن
مشبه کمال آدم دلیل اوست مگر نصاری غیر اسخ فی العلم بطوری دیگر می نهیدند که از و کفر
شان لازم آمدی هم برین طور در بعضی آباء فی القاطی هستند که حضرت رسول علیه الصلوة
و السلام و نائبان دارند و دیگران تاویل او ندارند و از الفاظ مثل نصاری تاویلش بطوری
نمایند که سخر بکفر گردد و بخلاف تاویل اسحیخ که اوعین ایمان باشد مطابق محکمت بلکه از محکمت
معلومه محمولات متشابه یافت کنند چنانکه قاعده دریافت در منطق مقرر است **مقطعات**
با آنکه در حروف مقطعات قرآنی که بر لبست و نه سورت مصدر اند اختلاف است و تفسیر غریبی
متأخره قول نوشته که مرجع آنها چهار اقوال است یکی از آنها قول شعبی و جماعتیست که آلم
و سایر حروف چهار اوائل سویتها از متشابهاتند اختیار کرده الله تعالی بجام خود در مشران

پس بظاہر آنها ایمان آریم و علم آنها را پس و پنج انما بکم و از فکر آنها فائدہ و طلب ایمان است
و او دوین چند از شعبی از این حروف پرسید جواب داد که انرا بگذارد و سواى از این سوال کن و سندی این
قول محض و صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در کار که کسی بظاہر سنو ز نرسانید. که از متشابهات است فائدہ
طلب ایمان نزد شافعیہ قدس سرہ نیست و آنچه در دید این قول گفته شد که این حروف اگر دلم
بر معانی باشند پس معلوم شوند و اگر نباشند پس خطاب بدو است و خطاب باہمل و حکم زنگی
با عربی باشد و ہم جملہ قرآن تبیان و ہدایت نباشد این ترویج نا درست زیرا تا اولین متشابهات قبول
مثل صاحب لوزالہ مخفی مخاطب معنی حضور صلی اللہ علیہ وسلم استثنی گوید کہ برای مصلحت
را از دنیا از دیگران مخفی داشته شد. **قول دوم** فاروق و ذی النورین و ابن مسعود
رضی اللہ عنہم چنانکہ بر حاشیہ بیضیاری از خسرو نقل کرده شد. کہ حروف مقطعات از ان پن
لکنو صیت کہ لقبی نیکو دہ شود و انتہی پس غالب کہ آنحضرات را معالی آنها معلوم بود مگر بر اسے
مصلحت اخذ داشتند چنانکہ در زمان مرتضیٰ رضی اللہ عنہ مصلحت در اظهار بود کہ بیان کردند چنانکہ
در قول چهارم باید **قول سوم** مطابق معالمت قول جماعت است گویند آنها معلومہ المعانی اند
پس بعضی گفته کہ ہر حرف از او متفاح اسم خدا است و دلالت دارد برہو کہ علی کرم اللہ وجہہ مفسر بود
یا کہ بعضی یا حم عسق و ممکن کہ مراد حضور مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ منزل آن حروف باشد و فتاوی
اسماء قرآن گفت و در بابش خبر بدون قرآن و کتاب بر ای این حروف در مجموع آلم ذلک
الکتاب اگر کتاب طس تلک آیات القرآن و کتاب حسین و غیرہ گفت و مجاہد و زید اسماء و ہر ہا
گفتند و فرمودند کہ چون کسی گوید کہ المقصود اندم سامع بشناسد کہ او سورتی خواند مقصد کہ المقصود
و بیضیاری گفتہ کہ بر و اطباق اکثر است و در معالمت از آنفلس سخوی مسقول کہ بظرف شرف و فضل ہا
بوجہ بیانی کہ تہ منزل و مبادی اسماء حسنی اللہ شتم بدو ہا خورد و در جمع بن انس در نسبت
الم گفت کہ الف متفاح اسم اللہ و لام لطیف و سیم مجید است و محمد بن کعب گفت کہ الف الا اللہ
و لام لطیف و سیم ملک است از آلم ہمچنین بیضیاری قول ابن عباس نقل نمود و در معالمت گفتہ کہ این

عباس در کتب معتصم کافای ای مادی بای حکیم عین علم صادق فرمود و سجید بن جبیر از بن عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده معنی المقص انا الله اعلم و افضل و معنی الم انا الله اعلم و ای و زجاج حسین بنو و گفت که عرب عربی از کلمه آرند و را اوه بگویند و معنی از قول شاعر آورد و شخص تحت لطفی : فقاتل قاف : یعنی گفتیم برای معشوقه و قوف کن پس گفت برای آن مقام بجای وقت و در بیهناوی از بن عباس است که اگر و حم و ن اسم الرحمن مرکب شود و در معالم از سجید بن جبیر منقول که آنها اسم خداست تقطیع کرده شده اگر آ و سبان تالیف بگویند اسم خداوند آید مبنی چون تو گوئی اگر و حم و ن پس باشد الرحمن گرفتار دنیا غم برای وصل و در بیهناوی از بن عباس معنی آلم انا الله اعلم نقل کرده و مثل این در سائر لغات و نیز از بن عباس روایت کرده که گفت الله و لام جبریل و سیم محمد علیه الصلوة و السلام در آلم اشارت است که قرآن منزل است از الله بزبان جبریل بر محمد علیه الصلوة و السلام و در معالم از بن عباس روایت که آنها اقسامند یعنی در بعضی بطوری و در بعضی دیگر بطوری دیگر یعنی جای بطور اسبیه چنانکه قول ابوالعالیه است و جای منقاع اسمش و غیره قول چهارم آنکه این چو فاروق اند با این سورتها پس بیهناوی گفت که از سبب و هشت حروف چهارده بر او امل سورتها آورده شده و چهار در نصف سبب و هشت اند و در نصف صفات حروف پنجمی سبب که اهل علم اگر کوشش کنند نتوانند پس از امی لقب محاز سبب ظاهر و در بیان بسط کرد و چنانکه در مطالعین مخفی نباشد لیکن جمله اینها از امی حضرات است کسی بجهنم صلی الله علیه و سلم نرسانند و نیز شب ابجد غیر مربوط و خصوصیت حرفی بر سورت دون حرفی تر حیح بلا حرج مگر ابوالعالیه بقول بیهناوی تشکیک رفت بدینچه روایت کرده شده که هرگاه کسی آید بهیو و بر حضرت صلی الله علیه و سلم خواند بر ایشان آلم بفره پس حساب کردند او را و گفتند که چگونه داخل شویم در و بی که مدت او هفتاد و یک سال باشد پس بسم فرمود و حضور صلی الله علیه و سلم گفت پس آبا غیر است پس فرمود المقص و اگر و آلم پس گفتند که خلط شده اند این حروف

بر این انیم که ام یکیم پس تلاوت مضمون صلی الله علیه وسلم بر ایشان باین ترتیب و تقریر حضور
 صلی الله علیه وسلم بر استنهاطشان دلیل دانست و خطیر گوید که کاسن میزدان بر عهد و آت سی
 و یک انبیاء تم عهد و جل کتب اسرائیل بی بردی که حضور صلی الله علیه وسلم آنرا بالواح موسی
 تقریر فرموده که او اهل بقعه از الواح موسی مرا عنایت شده بمطلب رسیدی و حضور صلی الله
 علیه وسلم تقریر بدان نفرمود که در مجموعه تقریر کردند که یا بر الف ستمه س یعنی بریزم
 عظیم که موعود برای حضرت محمد علیه الصلوة والسلام موعود محمول کردند که درین سورت
 ذکرش بسیار است پس بحکم حضور صلی الله علیه وسلم از آن باشد که با وجود تنظیم سبب به نتیجه غایت
 و علم صاحب جل وین حروف رسیدند که آماخوذا از آنها اول ماخوذا از الف و سیم ماخوذا از مقده
 کردند قول پیغم قول فیصل قول عیدی الا علی علی مرتضی و صدقین اکبرست رضی الله عنهما
 که اول باب حکمت است و در نسبت دوم وارد در حدیث که فرجیه شد در دلم که در اول ابو بکر پیغم و سب
 معالم جناب مرتضی کرم الله وجهه فرمود که برای هر کتاب صفوة ایست و صفوة این کتاب چون
 جنجی است یعنی برای اکثر کتب براعت است و براعت سوره صدره حروف پنجمی است و کند
 این را قول جناب صدیق رضی الله عنه که برای هر کتاب سرسیت و سرخا در قرآن ارا امل
 سورتهاست و سر یعنی خلاصه آید چنانکه در صراحت و عادت مصنفانست که خلاصه مطلب
 کتابچه اول آید و براعت کنند و سند این دو حضرات ارشاد حضور است صلی الله علیه وسلم
 به نسبت آلم بقعه که او امل این سورت از الواح موسی مرا عنایت شده که الف او امل و
 لام الواح و سیم موسی بدان اشارت بهم در حوالیم فرمود که در حوالیم مرا از الواح موسی داد و اند
 پس های الواح و سیم موسی بدان اشارت و در آلم سوره دوم بعد هشت سال خلیفه شد رویان
 و عهد و آلم بحمل صغیر هشت با ستمه بین نظر بصدیق برای زیادت سال غمط ارشاد دینت
 و در نسبت مقله ت ثوری و تقریر سیمین مرفوعا منقول که کسی نمی نیست که بر و این جزو
 نازل نشود باشد و بر و نزول این سورت انا ریخ بر چهره مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم

ظاهر شد بعد دریافت ارشاد رفت که آنچه خست و خست و غیره برستم خواهند آمد از ان اطلاع دادند
ملازمان سج و در صورت مجله واقعات کلان از بیعت وفات حضور صلی الله علیه و سلم و خلافت مدنی
و فاروق و ذی النورین و مرتضی و امام حسن و جنگ حضرت زبیر و طلحه و صدیقه با مرتضی
و هم ذکر جنگ اسیر معاویه با جناب موسی و در آن خلافت امام حسن و شهادت امام حسین و سلطنت
مروانیه و عباسیه و اسماعیلیه و بیان نزکان نازمان سج است و جناب مرتضی ازین حروف اطلاعی
میفرمودند و تفسیر معانی الاسرار و چیزهای بسط نموده است و سنین و کثیر واقعات بیان
کرده است حاصل قول براءت استهلال محکم و بایدار و حضرت فاروق و ذی النورین و بن مسعود
مخالف این قول نبند مگر آنان مصلحت در وقت خود را خفا دیده و جناب مرتضی مصلحت در وقت
خود را اظهار دید پس کم مایه گانیکه از تفصیل این قول واقف نبند بر قول اول چندان صراحتی
دارند که بقول تفصیل گویند نه بکتاب اصول همچو نور الانوار و تفاسیر همچو احمدی خوانند
و نفهمند که اگر چه بعضی قائل بشوند مگر منصف بطور ظن تاویل کنند و چون قبل از تفسیر این حرف
ضرورت مقدمه است پس بدان نظر اول مقدمه در تحریر آورده میشود مقدمه چون مضمون
براءت واضح شد و بقول ابن عباس معنای حروف مقطعات گوناگون بطور قاعده اهل بیت
است که گاهی از عدد حروف کنند و گاهی عمده صرف از کلمه و عبارت در اول آنند چنانکه در کتب
حروف و حقیقه مفصل است و قبل از زمان نزول قرآن حساب عدد و حروف در عرب منتهی اول بود
و اهل تاریخ معتبر اتفاق دارند که بابل بر کناره عرب محل و سبب و علوم جمله زمین بود و پس حساب
ابجد در زمان نزول قرآن مروج بودن لمده می ندارد بلکه وقوع او از قول ابو العالیه یافت
شد و حساب حروف در عرب بدو از دو طریق باشد یکی بطور محلی کبیر مشهور با ابجد دوم بحبل صغیر
که الون ابجد را آت و مات را عشرات و عشرات را احاد و احاد را یکستون دارند چهارم
به بسط ترشح که احاد را عشرات و عشرات را آت و مات را الون و بر الون قیام کنند -
چهارم بعد از اسماء ملفوظی نهجی مثلاً الف اسم است پس عدد ال ف مطابق ابجد کبیر بکنند

پنجم عدد در برهمناسه مثلاً از الف عدد آذر برست و لغ برای بیان اوست پس عدد ولف مینماید
 جداگانه گیرند ششم عدد وکبیر الاکبره مثلاً آ را واحد گویند و برا اثنی پس عدد واحد با اثنی
 عدد وکبیر الاکبره پس عدد و آ درین صورت ۱۹ باشند و علی بنه اششش ششم و گیرند که در سائل
 علم حضرت مسطور باز باید دانست که علم اشاره سوای اشاره مصطلحه اصول در کتب مقدسه
 بسیار و درج مثلاً از ا و قیام نشو سج آمده گفته که تو معتقد قیامت هستی و در تورات که می جایی
 ذکر قیامت نیست سج فرمود که در تورات صلی نوکر قیامت نیست جای که فرمود خدا تعالی که من
 خدای پدرت ابراهیم و اسحق و یعقوبم پس دین ذکر قیامت آمد که خداوند گانست نه مردگان را
 و این عجیبان اشاره یح فیهی و چون در سوره طه معاشقه کردیم که در آن مذکورست که در تورات
 ذکر قیامت کرده بودیم آمده تورات ازین مقام دیدیم پس همین ذکر را فیهی که من سج ابریت
 ابراهیم و اسحق و یعقوبم و این بطور قاعده نباشد که دیگر بعضی موقوف بر نهیم حضرت باشد
 مقدمه تمام شد بعد ازین تحقیق بر اعت هر سورت مصدره بیان باید کرد پس واضح باد که
 حضور صلی الله علیه و سلم در نسبت آتم سوره بقره مطابق حدیث مرفوع چنانکه در بعضی تفاسیر
 است ارشاد فرمود که او ائل این سورت از الواح موسی مراد داده شده پس بعد ذکر مغضوب
 یهود و ضالین نصاری و آخر سوره فاسخه مناسب شد که در او ائل بقره از الواح موسی برای
 یهود و در او ائل سوره آل عمران از انجیل مسیح برای نصاری تحقیقی کرده شود پس در او ائل سوره
 بقره که مراد از وکتر از نصف سورت است سندی از الواح موسی آورده شد بدان نظر بآتم که
 که آ ما خود از او ائل آل الواح و تم موسی است و بدستور در او ائل سوره آل عمران برای
 بنیاد کسان بصورت نصایق انجیل مسیح نصیحت است چنانچه در تفسیر معالمان و تفسیر مسینی
 مفصل منوده ایم پس او ائل آل انجیل و میم موسی گرفته بر اعت شد و باید دانست که مراد از الواح
 موسی که در نسبت سوره بقره در حدیث وارد از تطبیق قرآن و کتب انبیا مجموعه تورات سی و یک کتاب
 است که مجموعه چهل کتب بر ایشان نازل شد که در هر یک هنوز ذکر حضور صلی الله علیه و سلم و هم ذکر

قرآن در اکثر موجود پس آل اشارت با حضرت سی و یک ست و تم اثار مجموعه چهل کتب که کتاب
امثال سلیمان و دیگر از فصل سبت و پنجم امثال است پس اگر مجموعه متداوله توریت سی و نه کتاب
مشهور است که در اصل چهل اند و نیز کتب موجوده و مفقوده حضرت انبیا بنی اسرائیل هفتاد و یک
بوده چنانکه در تفسیر معالمت مفصل نموده ایم پس آثم اشارت در اینجا بدان تواند و نیز در کتب
بنی اسرائیل است که در اوائل و ابتدای الف مقدس یعنی بر ابراهیم خاتم المرسلین علیه السلام و بنی
فرانست بدان نظر تعظیم سبب و در سوره بقره بحثی در آن نسبت است و آنکه سبب
تفسیر بنی مخفی نموده بود پس الف ابتدا و لام الف و هم مقدس گرفته براعت می تواند
که بهر دو مان با وجود چندین تا که سبت یعنی الف مقدس و بقره ابتدا از مان بی بطلب
نبردند مع آنکه واقف حساب عروت بودند پس جانی بسم است که حضور صلی الله علیه و سلم
تسبیم شدند و مشارالیه ذکا و صحن آثم است و علی بن ملک آیات و غیره غور باید کرد
و در سوره اعراف تشکیل حضور صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه از بیان سی و یک تا انبیا اعیان
مجموعه چهل کتب است از ذکر صالح نیز نیست بدان نظر بالقص براعت که از ص اشارت بصلح
علیه السلام است و در سوره یونس و ابراهیم و حجر اشارت از آل بطریق سی و یک نفر
آله بطریق رسوالت و نیز بر وایت در سوره یونس آثم است و در سوره یوسف و در اشارت
بسی و یک انبیا صاحبان مجموعه چهل کتب مرسله است که در آنها هنوز ذکر قرآن موجود پس
را اشارت بر رسول و مرسله است و در سوره مریم ذکر جنید عبد و پیمان است یکی ذکر عهد کریم
که در او یحیی و مریم و یح و آمدند و هم ذکر عهد ابراهیم که از امان ملاکی غمزه شود و عهد کریم
بنظر فطرت جدا گانه شد و هم ذکر عهد ادریس هم ذکر عهد اسماعیل است که هر یکی را الصدق
یا البیادق الوعد یا بعد یقینت ذکر نموده پس کاف ذکر یا ابراهیم و یحیی و ادریس
و عین اسماعیل و صا و صدق و صد یقینت گرفته براعت فرمود و در سوره طه بیان
حرص با این حضور صلی الله علیه و آله و سلم است و از اسما حضور صلی الله علیه و سلم بر عین علیکم

واقع در طایفه نبی و در حدیثی که در آیت است و در سوره شعر ابیان در حدیث انسان کامل
 اعنی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در پس طایفه اشارت بمزدحمین و سنین با انسان کامل
 است چنانکه در پس قول عبدالله بن عباس بیاید و نیز درین صورت و سوره نخل و سوره
 قصص ذکر طایفه بنای موسی است پس طایفه طور و سنین سینا و سنین موسی گرفته براعت
 است و در سوره عنکبوت بیان افتنان اهل اسلام برای هجرت است و در کتب سی و
 انبیا مجموع چهل کتب مفصل ذکر هجرت واقع پس آتم اشارت بدانش و در سوره روم
 غلبت مجهول و سیغلبون معروف واقع و غلبه و سیه بعد هفت سال از نزول این سوره
 بر خسر و فارسی شده بود و در روز بد خبری از آن آمد پس صدیق اکبر فرمود که با کافر بد
 کرده بود و عد و آتم بحمل صغیر هفت یا شصت پس از آن براعت ظاهر و در فردی غلبت
 و سیغلبون مجهول واقع در آن هم عدد و خبر کلان واقع که درم چنانکه بحسب مراتب اول
 غالب بر فارسبان شدند بحسب این قرات مغلوبان مسلمانان و در عده شانزده سال گردید
 پس شکست شان مکر شد بدان نظر عدد و مضاعف آتم گرفته شد اعنی شانزده و نیز
 درم در صدی آخر پیچیدگی بر اهل اسلام غالب شده بودند درین صورت در آتم مطابق
 شذواعت میگوید شیخ ابوالحکام بر جان فرمود که عدد آتم بحمل صغیر هفت اند و سیه
 حضری مسمی آس هفت ماند و مقصود از بضع بحسب قوع فنع هفت اند پس مجموع
 بانزده شدند و از هفت با عدد و حمل کبر آتم که هفتاد و یک اند با الف و سیه هفت
 گردید و از جمع کردن با بانزده و هفت هشتاد و سه برآمدند و همین زمانه فنع صلاح
 الان بن ترک بر رویان است که از بیت مقدس خارج کرده شدند لیکن اهل اشارت
 بحسب سنین هجری است و سورت مکه و نز و حضری چون صورت کلیه است و عدد آتم هفت
 بحمل صغیران پسند مغلوبیت و میان از زمان شیخ عثمان از اهل اسلام که در زمان
 فاروق شد شانزده اند نظر بر آن عدد و مضاعف شانزده گرفته پس با سیه

فاروق برآمد چون عدوالم بجهل صغیر بحسب قدرت اولی هشت اند و بحبل کبیر هفتاد و یک غلبه
 از ضرب قتل آید بدان نظر چون ضرب با هم نمودیم ۶۸ شدند و شکست شان المضاعف
 است پس شانزده مضاعف هشت گرفتیم پس ازین رو ۵۸۴ برگردد و اگر ازین هفتاد و یک
 جمل صغیر و شانزده مجموع قبل کم کنیم ۴۹ زمانه فتح روم میان بری آید پس معنی آیت بیان شد
 که در عرصه ۴۹ باز غالب شوند روم در متصل زمین عرب و آنان بعد غلبه خود بمادرش
 مغلوب خواهند شد در عرصه چند سال یعنی سه سال از اینجا و سست ششم علم حضور صلی الله علیه
 و آله وسلم دریافت باید کرد و در سوره لقمان ردی ضربین حارث است که قرآن را اسما و عادی شود
 میگفت و میگفت که من اسما درستم و اسفند یار گویم حالا که قرآن مطابق بپنجمین گوی سی و یک
 انبیا اصحاب مجموعه چهل کتب است پس از آتم براعت ازان شد و قریب این در سوره سجده
 آتم براعت است غور باید کرد و در تاریل پس اختلاف علماست ابن عباس فرماید که قسم است
 و نیز روایت ابن عباس در معالم نوشته که معنی او بلفظ طی یا انسان است و لما حسن بصری
 و سعید بن جبیر جماعتی انرا پسند داشتند زیرا در حقیقت انسان انسان کامل باشد و
 خصوصاً سرور اولیا و انبیا علیه الصلوٰه و السلام بدان نظر ابو بکر در اقی یا سید البشر
 معنی پس گفت و درین سورت ذکر رسول پطرس و یوحنا است که یکمال تا کید انحضرات ذکر
 حضور صلی الله علیه و آله وسلم در فضل سوم کتاب اعمال نموده اند که که امی بنی نیست که ذکر
 حضور صلی الله علیه و سلم که در بابین عرصه شریف بری و بار دیگر شریف آوری ^{افزود} سیح رونق
 شوند نکرده باشد پس براعت ظاهر پس معنی ابوالعالمه بیا جمل یعنی مطابق است و در
 فصل اول حزقیل حضور صلی الله علیه و آله وسلم را انسان کرده و میفرماید و در سوره ص بیان
 بسیار امور است که بر و صا دست و کفره انکاری داشتند با خصوص برستی حضور صلی
 الله علیه و سلم حالانکه در کتب سابقه آنچه نوشته است سر اسر مطابق پس فرمود و القرآن
 ذی الذکر یعنی صا دست برستی نبی اعظم قسم قرآن موعود صاحب بنموا و داشت است +

و سوره مؤمن و غیره مصد رحیم آن و از مستدرک در حصن حصین از حضور صلی الله علیه و آله و سلم
 مرویست که ارشاد فرمود که خوانیم از الواح موسی بنی داده شده پس ح از الواح و سیم موسی
 گرفته براعت است و نیز در رس ۲۴ و ۲۵ فصل نهم و انیال از سنه بر بادی بیت مقدس
 طرطوسه که در سنه هشتاد و ششم سی ش و لادت ختم المرسلین علیه السلام را در سنه چهارصد
 و نود و بنوشت و عدد و تخم باشباع الف از بسط مخرج چهارصد و نود و میشوند پس تخم گویانام
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدین عدد گردید پس خطاب کرده شدن بحکم و سوره شوری بسطی طلب
 خلاصه سن آنکه درین صورت بیان هجرت است که بی دو سال از نزول سورت ش و هم بیان شفا
 سید المرسلین علیه السلام که بی دو و ده سال نزول سورت ش و هم بیان خلافت صاحب
 زکلی صدیق که ختم بی چهارده سال نزول سورت ش و هم بیان خلافت عمر فاروق که مجتنب از
 کبار و فو آهن بحسب اتفاق اهل سنت و شیعیه بود که هر دو سنه نسبت و چهارست نزول سورت
 ش و هم بیان خلافت ذی النورین است که بر پا دارند قرآن و صاحب شوری و سخاوت
 بحسب اتفاق فریقین بوده و ششم خلافت آنجناب رسی و ششم سورت است و هم بیان خلافت
 مرتضی است که در آن زمان از آنجناب نزاع حضرت صدیقه و طلحه و زبیر شد و جناب مرتضی
 اصلاح حال صدیقه کرد و آن هر دو را بخشید اگر چه اول ام المومنین طیبه و دیگران اصحاب
 بدر از قبل بخشیده شده بودند و بعد بغاوت قوم امیر معاویه شد که بناحق فساد و انجمنند در
 زمین و در سال چهل و دوم نزول سورت شهادت آنجناب شد بعد خلافت با مام حسن
 رسی آنجناب با امیر معاویه بخشیده پس امیر معاویه از سابق تائب گشت چون که یکی از بستن چهار
 تخت نشینان فصل چهارم مکاشفات و یکی از شش سیه سالان عثمان است که هر یک خلفاء
 از بعد از شش سال را بود و بحسب حدیث بخاری که در شش مقام از احرام روایت کرد
 بخشیده شدند و بعد در سورت مذکوره ذکر ظالمان بنی امیه مثل یزید و شهادت امام حسین علیه
 السلام است و بی و ذکر سلطنت عباسیه و هم ذکر سلطنت سادات آل عباسیه و سیم ذکر سلطنت

ترفع ۴۸۰ است که مجموع ۵۲۸ شوند پس بهیون مشروع زمان حکومت نبی قنطوراه و از حتم لغو
 عسوق بعد اگاهانه نوشته شود و عدد و از بسط ترفع ۷۰۰ و عدد و من از بسط ترفع شود پس
 صلیبی پس مسیح است که بار و گزشتی آرد و این سیزده صد سال شمسی قبل از دو سال هجرت محسوب
 شوند و تاریخ باقی واقعات اهل حضرت منعی کنند خارج نوانند لیکن کسی بمطلب حدیث توجه نکرد
 که در وثایق هر واقعات است و الله اعلم بالصواب و در سوره ق ذکر انبیاء است که در وقایع
 واقع با خصوص ذکر قیامت که در آن بسیار است بدان نظر مصدر بق شد و آنچه در نسبت قاف
 نویسنده که محیط زمین است و از سبزی او سبزی آسمان این بطور سبع ابرار آسمان یا کلهین
 عجایف سبع سنهلات و اخرا بسات از عالم مثال است و رنه کوه قاف هر واقف جزا فیه
 که در بابین روم در کس است قریب بنه صد میل طول دارد و در سوره آن عمده بیان دنی النون
 صاحب حوت پلوسن است پس نون از ان بر اعوت و آنچه در نسبت حوت زمین گویند محمول بر عالم
 مثال و تشبیه است اهل اسلام را لازم که برخود مسخرگی نکنانند و الله اعلم بالصواب
 نفی اثبات عبارت از کلمه طیده است که گذشت (۲) نبوت حق و ذکرش از انما باید جست که
 عبارت از اختصاص الهیست که بدان سبب صاحبش از خیر و شرافت خود را مطلع گردانند چنانکه
 از مجموعه یونین و انجیل و قرآن و حدیث ظاهر پس اگر صرف خبر و خواه الزام نکردند باند
 آن نبوت است اگر بالزام منکر باشد آن سستی بر سالت از اینجا بقا اوسه صد و چند اند و انبیا
 یک لایه نسبت و چهار سزار یاد و لکده مشتاد و تراس طلب این هر دو روایت کثرت است و اعطای
 رسولان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که به رحمت حیات و صاحب سبت و بهر سزار
 صفات از ثبیل شهرت داشت و یک تور فرموده بتعین وقت نسبت یعنی سزار مضمون ظهور فرمود
 از اینجا اسم با سستی شد که محمد صلیه مبالغه است از محمد یعنی بسیار ستوده شده یا صلیه
 منقول یعنی حمد کرده شده لیکن اول قول اقوا است و صورت نبوت از اصطلاح پیدا شود
 نه بکسب به شهنیت ضایکه نصاری و هم بزند (ع) نصاری ما خود را ناصریه است که مسیح

ناصری بود که در قصبه ناصریه مقیم شده بود و آنکه بر سر ایوان آورد و سواى مسلمانان آن بنصرای
مسیحی شد. و بعد بر وزمانه در ایشان چهار فرقه سازند یکی موحدين سابقین که مسیح را عبد الله
مطابق انجیل گفتند چنانکه با دشا حبش که مسلمان گشت دوم قائلین مخصوصیت مسیح و
ابن مریم انتخاب را الله و خدا را محصور در این مریم نمودند و کفرشان از آیه لقد کفر الذین
قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم ظاهر فرمود که بجز مسیح ابن مریم لغی الوهیت نمودند و سوم
قائلین تثلیث که خدا را واحد گفته مریم و مسیح را پرستش کردند و در روشنای فرمود لا تقولوا
ثلاثة و نیز فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة که خدا علیهم دسوی است از خدا و مریم
و مسیح بخلاف آنچه در قرآنست که سه نمیباشند بگر چهارمی خدا میباشد که چهارمی معانی آن
سه نمی باشد که عدد زائد شود چهارم قائلین سه المونند یعنی سه مراتب یکی جوهر ذات که مسیحی
باب است و دوم حیات مسیحی بام و بروح القدس یعنی رحمن که ام الاسماست سوم علم
که باین مجیزه از ذات الله و ام الاسما و رحمن حیات مابعد است که هر سه یکی در خارج هستند
پس در مفهوم سه اند و در خارج یک چنانکه قول مستکملین نسبت ذات و سببه صفات است که در مفهوم ذات
و سببه صفات اند و در خارج یک شئی است لیکن نصاری مذکور با این تصریح گفتند که با وجود
قیام ذات و صفات آن ذات بعلیه صفت علم باخصوص درج بروز کرد و مسیح با پیوجبه
مسیحی باین شدند و انستند که چنانکه روح اعظم بعلیه صفت علم فی المثل و مسیح با پرست
در آدم نیز بپستور بود و علی بن ابی طالب و موسی بعلیه صفت کلام و در ابراهیم بعلیه صفت اراده
و در یوحنا بعلیه صفت قدرت و علی بن ابی طالب و یحیی بن یحیی بعلیه صفت کماله حضور
صلی الله علیه و آله و سلم با پیوجبه در روشنای فرمود ان مثل عیسی مثل آدم خلقه من ترا بیتم
قال ای کن فیکون اگر این نصاری حصر بروز در مسیح نکردند ی صرف برین کلام سرزنش
شان هیچ نبود اگر گویند که در تورات نسبت مسیح دل بجان داده گفته شود که در زمانه
عمر نایاب هر مسلمان را بر سر بگانه گفته شده است چنانکه در تفسیر قرآن حسنی مسیحی به در نایاب

مفصل است و درین زمانه فرقه پنجم است که هیچ ازین معنی فهمند که مذکور شد. و در مطلب ثلثیت خود خود میرانند (و) وجود این لفظ با اشتراک لفظی گاهی بمعنی بودن مصدری اشتراکی مستعمل و گاهی بمعنی ثبوت علم از وجود خارجی و ازین معنی هر ثابت نزد صوفی موجود می تواند خواه موجود حقیقی باشد یعنی وجود با انتزاعی و اتمی و عامه بر ثبوت ترتب الایثار خارجی وجود خارجی و بر ثبوت ترتب الایثار ذهنی وجود ذهنی اطلاق مینمایند و ازین معنی اطلاق لفظ وجود بر ممکنات صوفی انکار نمی کنند و گاهی بمعنی مابیه الموجود ویت و الفعلیه و ترتب الایثار فی الخارج آید و بدین معنی محل نزاع است و در آن ده مذاهب چنانکه مفصل مرشح است بحر العلوم معتقد بر سیرزاده منقولند حضرات صوفیه اگر اشخاص احد را واجب الوجود گویند و شخص بمعنی متعین گیرند در صورت اخلاص و جبریت و شخص حق را شخص بگویند و ممکنات را موجود و بدین معنی میگویند و محجول واجب دانند و لا یجعل بسیط بالاجاب بصور اعیان که ترتب الایثار نیست و ثانیاً بجعل مرکب که آن صور را مرتب الایثار کرد و در مرتبه ترتب الایثار الم اکثر ازین مظهر سیمای بروج است مستوی بر عرش که عامه حکما و شکاکین او را واجب الوجود دانند آنرا نزدشان سیمای سخن مخلوق به است باز باید دانست که عدم منفی معنی و این مرتبه بلکه به نظر اضافت بمقابل هر یکی از این معنی وجود سه معنی می آید که بمقابل وجود و مصدری و ثانیاً ثبوت نفس متصور و بمقابل وجود خارجی عام است که ثابت در باطن باشد یا نیست محض و فوق مابین معنی ثانی و ثالث وجود عموم مخصوص گشت که مثل نفسیت و لذت در جسم متصل ثابت است و موجود نیست و نه در بها جزا و غیر متناهی موجود خارجی باشد پس وجود خارجی بمعنی مابیه الموجود ویت و الفعلیه که بدان موجود خارجی تو انکفت نزد ما تریه صفتی است و واجب که مستوی بر عرش است که کیفیتش ندارند و در ممکن عالم کثرت منظم گشته و این صریح البطلان است که انضمام وجود خارجی با غیر وجود که در خارج موجود نباشد چگونه تصور کرده شود و اگر حکما وجود واجب منهای عالم را عین واجب گفتند و وجود ممکن را صفت منضمه به بشود

بر ایشان هم در وجود ممکن اعتراف ناکورست و نزد سیر باقر منشأ وجود بدون مصدری که آن
وجود حقیقی است و ذات واجب متاخر عالم نفسی است و در ممکن بوصف استناد واجب است و
گویند این نیز نادرست است که در منشأ انسانیت مثلاً چنانکه منشأ نفس انسانیت بستر
منشأ وجود آن ذات ممکن است نه وصف او و نه فاعل او پس صفت استناد واجب چه معنی
دارد و قابل بوحثت وجود نیست تا بالشیع وبالعرض بگوید لیکن واضح باد که چون صورت
عالم کثرت سوامی روح از مثل روح اعظم است موصوف بواسطه بابها واسطه و در مثل متشکل
و در لحاظه لحاظ حقیقت بدان نظر اشخاص ظاهر و اختلاف آثار بدان نظر نقایس موصوفه الیه
اعظم را واجب مثل شمع و آفتاب عالم را مثل آینه ها گمان بر آن و گویند که گوید در نظر صاحب
خیال وجود و شمعها و آینه لیکن اهل عقل پیش از یکی ندان و ممکن که مبرسط را ایشان باشد
بدین وجه وجود مصدری را منشأ ذات حق گوید و ممکن بنظر استناد بطرف واجب که واجب
موجود بالذات و ممکن بوجود بالشیع است تا فهم و نزد اشعریه وجود واجب متدی بر عرش
عین ذات واجب وجود ممکن عین ذات ممکن و درین قول و احتمال است یکی آنکه ممکنات از
عدم محض آمده باشند بقرت حق چنانکه نزد مقلدان شان مشهور این صریح البطلان است
زیرا بر عدم محض چگونه حکم کن متعلق شد دوم واجب با وجود قیام خود و واجبیت متشکل کرد بطور
خیال انسان کامل چنانکه نقل سید علی همدانی مرحوم مشهور است و بعید نیست که مراد بعض
در جای که گفته که وجود آن ذات واجب است و ممکنات مخلوق در دهنده همین داشته باشد زیرا
هر عدم محض متعلق قدرت و اراده تصور نباشد پس اعتراف آن آری و غیره بر ایشان عائد نشود
لیکن این بعض موصوف به تأخرت واجب ممکن در حای بطور مشکلین قائمند و گواهی لغز روح
شامخی کنند لیکن واجب آن روح اعظم را دانند و باز بطور قول اهل اشعریه واجب را همچو شمع
و ممکنات را همچو آینه ها گویند و بر اشعریه و از آنکه مبرسط بدون واجب چنانکه از واجب
متاخر فهمیده شود از ممکنات موجوده نیز فهمیده شود و وجود با امکان را داخلی در و نباشد

و این بدون اشتراک منشا چگونه متصور گردد پس در تصور چنانکه ممکن محتاج جاعل
و مطلق وجود خواهد بود و واجب محتاج وجود مطلق خواهد بود و احتیاج منافی وجوب است
بالخصوص درستی او و هم شری با ممکن واجب را لازم پس واضح گشت که وجود مایه موجود
یعنی علت آن ذات واجب الوجود است بنفسه و منشا وجوب ذاتی آن ذات است و
ممکن اگر عبارت از قیودات گیرند هیچ نوع و لفظ مرزب را پس صدق واجب وجود
برو لازم نیاید که ممکن بوسی از وجود نشتب. ه تا توان گفت که بر ممکن حمل واجب لازم بر
اهل و حدت آید غایت آنکه توان گفت که واجب صاحب ممکنات است موجد او شان ممکن
صاحب واجب است مخلوق او و واجب ممکن بودن یکبسی نوع لازم نیاید و اگر ممکن عبارت
از وجود مطلق بصفت نیست باشد پس اگر باحاطت گرفته شود حمل واجب یا وجود حقیقی بر
لازم نیاید و اگر بدون لحاظ قید بگیرند آن ممکن نباشد بل عین واجب است و مراد از حدیث
الحق یطق علی لسان عمر بن الخطاب در قرب فرائض بنظر محویت عمر در حق وجود مطلق
بعینم لحاظ قید است و علی نه از حدیث قرب فرائض فقلت سمعه بنظر محویت قوی و اعضات
در حق وجود مطلق (و) وسعت آن عبارت گاهی از وسعت است سوای احاطه باین معنی جزئی
وسعت معنی کلی طبیعی خود و اوردن بصفت کلی چنانکه زیاد وسعت معنی انسان دارد و بصفت کلیت
او پس جزئی را اطوار و شیون وسعت ندارند و اندر تصور پس ممکن اگر عبارت از شیون
و قیودات بگیرند هرگز وسعت حق ندارد و اگر بنظر محویت عید عبارت از ذات وجود بگیرند آن
در حقیقت ممکن نباشد پس محبت حایت لاسفنه ارضی و لاسمائی و لیکن بسفنه قلب عید
المومن در دنیا دریافت باید کرد که بنظر محو و سخن عید مومن است که بالذات مراد از عید مومن
و اب حضرت صلی الله علیه و سلم است و بالشیع اولیا انبیا و حسب حایت الا لایمان
لمن لا امانه له ایمان با امانت باشد و مراد در آیت انا عرضنا الا لانه حضور صلی الله علیه
و سلم چنانکه از وجه عرض ظاهر از قرآن است که تا از آن امانت عذاب دید خدا تعالی مشرکین و

مستحقین را و توبه قبول کنند بر بنوعین چنانکه از دشت حیات آدم آنچه در توبه است مرا بپوشان
 امانت است بازید آنکه وجود و قدرت هر شان اما گو یا است کسی و اندازد و انفع لظن
 دشمنان باشد یا بعلم بطور عقل باشد یا بطور نقل لیکن اهل شهو و بران شایه چنانکه در قرب قرآن
 و نوافل پیدا است بدان وجه در حدیث صحیح است الحق بیطلون علی لسان عمر بن الخطاب
 که ذات فاروق ذات حق در شهو و آند و در دیگر حدیث فکنت سموا الذی یسمع به و بصره
 الذی یرى به و افصح گو در حقیقت در هر امانت اوست از اینجا است **و** طلبه فی
 الصفا و جدته فی الکر (۵) هدایت و آن اراده الطریق است و هر طریق براس
 مطالب خود مستقیم پس حسب آیه ما من دابة الا هو آخذ بناصيته ان ربی علی صراط
 مستقیم روایه بر راه مستقیم پس اهل جنت بر راه جنت و اهل دوزخ بر راه دوزخ راست
 لیکن صراط مستقیم اصحاب انعام یعنی حضرات اند یا که شریعت است طلب باید کرد و
 باخصه شریعت مصطفوی علی صاحبهما الصلوة والسلام پس ازین مقام دریا
 شد که حکم خدا تعالی دو گونه هستند یکی ارادی که موافق او شد هر چه است و نخواهد
 پس ازین حکم کسی مخالف خدا نیست بلکه منکر بر ای حکم ارادی او لبیک گو یان دیگر حکم
 بشر علیست که در آن بیان حالات کمال نوزع انسانی است و این مختلف میگردد که
 بسیاری را حسب امکان عالم و جوادیت خدا تعالی خواسته است که ایمان نیارند و محکوم
 بشرع اند پس حسب امکان و اراده اش ایمانی نمی آورند زیرا اصل امر اینست که چنانکه
 امکان عالم است مطابق علم حق تعالی و مطابق علم قدرش و مطابق قدرت او
 و مطابق اراده و ظهور عالم پس اعمال و عقاید حسب لیاقت هر یک میباشد و مطابق اعمال
 و عقاید جز او سزا است پس اهل جزا چون درین عالم تکالیف شرعی کشیدند پاک شدند و لایق
 جنت گشتند و اهل سزا چون درین عالم تکالیف شرعی کشیدند مستحق دوزخ گشتند و
 پس دوزخیان چون در دوزخ روند استفسار خواهند کرد که چرا این تکالیف به ما رسید

جواب خواهد شد که قاندر اعمال نامنوی شما این صورت گرفته عرض خواهند کرد که آن قاندر اعمال آیا از اراده
 تو بظهور نیامده بود نه حکم خواهد شد که بیشک اراده من با قدرت و علم است و علم من با امکان عالم و امکان
 ذاتی نیست محمل و عامل نیست لیکن زیر چون معنی امکان اعتباری و اتمی عاری است حاجت جعل
 ندارد پس در آن وقت محبت بالغه ایستحالی را خواهد شد و در خیان شرمند و خواهند گشت و بجا
 احتجاب آن دوزخ بحسب آن مع العسب عذاب یعنی مشرب خواهد شد که سبقت رحمتی علی غضبی اینجا
 بر ایشان ظهور خواهد نمود و چون امکان عالم ذاتی است و وجود فی شخص و حق تعالی جواد مطلق پس
 بحسب قول جنید رضی الله عنه لون المار لون اناءه مطابق امکان عالم ایجاد و نمود و بحسب عقاید
 و اعمال جزا و سزا و آخر کار بوی جنت و دوزخیان را به معلوم خواهد شد (لا) هیولی عبارت از ماده است
 و حکما را یونان میگویند که در جمیع عناصر شخص احد است و آنچه قابل آتش همون بشخصه قابل آب حکما را اشراقیه
 میگویند که از عرض تا عرض جسم واحد قابل اتصال و انفصال احد است و حضرات صوفیه میفرمایند
 که قابل ارواح و عالم مثال و عالم اجسام همون نفس جمین احد است پس اهل عقل پیر و یونانی حکیم
 را در وحدت شخصی وجود جای تعجب نماند که بصورت چندین کثرت بشمار ظاهر است و قول صوفیه
 است که آن قابل واحد فاعل نیز هست و هم عالم و الله اعلم بالصواب (ح) یعنی آن نام
 ادعائیت که طرف دوش احتمال ندارد و فی الواقع پس اگر آن یقین نسبت وحدت ذات حق و بیالت
 ختم المرسلین علیه السلام بابت یعنی نفس این کلمه طبع آن مسمی با ایمان است و در آن چند مراتب یلی
 نفس یقین مذکور ربط عیسم استنکاف پس یقین پیوسته با استنکاف از پیغمبر علیه السلام خارج
 از ایمان شد و دوم درجه اسلام که با وجود تصدیق مذکور آوردن احکام اربعه است سوم مرتبه
 احسان است و آن مرتبه در قرب از اهل بطور گویاست چنانکه در حدیث است اعتبار یک کائنات
 تراه یعنی عبادت کن رب خود را گو یا تو یعنی یعنی خودی تو نرفته است و آلات
 رویت تو صورت حق گرفته چنانکه حدیث است سمع الله یسمع به و اذنته سمع
 و در نسبت قرب از نفس در حدیث عمر رضی الله عنه مذکور و در مقدمه احسان و ارفاق

تم کن تراه نہیں اگر تو نباشی مہنی حق را فانیہ سیراک زیر آن حق درین صورت بلند ترا و بدین سخن میر
ویدن لست چهارم مرتبہ صریح الایمانست آنچه از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ در باب وسوسہ شکوہ
مروست کہ جبار اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالوا انا نجد فی النفسنا
ما یشتاظم احنا قال او وجہتموہ قالوا نعم قال ہذا صریح الایمان و این مقام مقام ایمان
است کہ محمد ثنین نامہیدہ در باب وسوسہ می نویسند و آن مقام از بزرگ و صغیر حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ و رمی یافتن این مقام اتانیت بود کہ بزرگ سید السند تقوہ بدان
بدینوجہ بطیب خاطر نمود حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافت نمود و در جواب انعم گفتند
پس ارشاد شد کہ این صریح ایمان است و درین چندہ انتہاست از دنیا و فناء و الفناء و قرب
قرائن خبا کہ در نسبت فاروق وارد کہ الحق یطلق علی لسان عمر بن الخطاب اللہ اعلم بالصواب

کتاب

قطعة تاج انطبوع رسالہ نذیر تصنیف شیخ حیم بخش صاحب

چونکہ مطبوع جزو این رسالہ	عجیب و طرفہ تاویلات رسوخ	و تمام نامہ پخش نو ششم
	بہ پنج عمده تاویلات رسوخ	
ایستہا کرتید		

تفصیلاً اسلام اس سالہ مصنف کا محمد صلی اللہ علیہ وسلم	فصل فی کورٹ آسمانی عیسائی و
میں ایک عیسائی کے نہایت اہم و مشکل بارہ سوالوں کے	مسلمان کا مباحثہ
جواب اردو میں ہیں جو بموجب تحقیق جدید	اعجاز عیسوی
عمدہ طرز پر لکھے گئے ہیں قیمت فی جلد ۳۰	مستعلق یہ پہلی کتاب ہے جس نے مسلمان مولوی احمد الدار صاحب
رسالہ شتمہای قرآن مجید جس قدر تسمین	اور بارہ دہائیوں کا مباحثہ اگر کہ میں ہوا تھا اس وقت یہ کتاب
مثل و الدلیل و الشش وغیرہ قرآن مجید میں ہیں اور کی تقریریں	تصنیف ہوئی تھی آج تک کسی باوری سے اسکا جواب نہیں لکھا
دینگ سے بیان کی ہوا اور ایسے مطالب لکھے ہیں کہ آج تک	قیمت اسکی
کسی نے نہیں بیان کئے۔	ابطال التثلیث مصنف ایضاً۔
قیمت کو شش مباحثہ ہشت نذیر	۳۰

و مطبعہ عظمیٰ قرنی باہتمام سید حسن طبع کر دیا فقط

محالات الاسرار الشیخ القاسمی نے بیان کیا ہے کہ مولوی احمد الدار صاحب نے یہ کتاب لکھی تھی مگر اس کا جواب نہیں لکھا گیا ہے۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقص از دین ساله عجب بغیر بیان مراحباتی دوازده گانه سنی

مِعْرَاجُ الرَّسُولِ

مصنفه فاضل اجل و محقق بی بدل خباب حکیم یو کوبید محمد حسن حسامی

مطبع در بدیع مجبوری با اهتمام از آتشی که تمام مناسبت و میل و
بن و بدیع مجبوری با اهتمام از آتشی که تمام مناسبت و میل و

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حَامِدًا وَشَیْئًا وَمُصَلِّيًا وَمَسْلَمًا

بعد حمد و ثناء سے خدا و درود و سلام مصطفیٰ کے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی معراج کے
ظاہرین پر مخفی تر ہے کہ اس زمانہ تحقیقات جدید میں، علم حواس مثل جغرافیہ و ہیئت کی
توفیقات بدرجہ غائب ہو چکی ہے اور جغرافیہ جدید سے زمین کا منطقہ تقریباً چوبیس ہزار
میل کا یونانی محقق و اہل اسلام کے علما کی دریافت کے مطابق محقق ہے کیونکہ ظاہر
ہے کہ چوبیس گھنٹے رات دن کی ہوتی ہیں وہی خط ۱ ستوا پر ایک ہزار میل کی
شرق و غرب کے فرق پر ایک گھنٹے کا فرق پرتا ہے اور اسما نوٹکی تارون کے
موجب عجب تدقیقات اب ہوئے ہیں کہ یونانی جوزمرہ و عطار و کی آسمان ثابت
کرتی تھی اُن کی غلطی ظاہر ہو گئی کہ کبھی وہ آفتاب کو کاسوت ہوتے ہیں اور کبھی

آفتاب اُونکو پس تو بتواؤنکی آسمان آفتاب کے آسمان کی اندر غلط ٹھہری پس اس
 بنا پر کالج انگریزی و پادری و نیچر یونکی طالب علم اہل اسلام کے مسئلہ معراج پر طرح
 بطرح سے معترض ہوتے ہیں جیسی زمین کی طول کی نسبت جو حدیث میں پانسو سال
 کے راہ بیان کی گئی ہے معترض ہیں کہ کل آٹھ ہزار میل کا اسکا محور ہے پس پانسو
 سال کے راہ کے حسب حدیث کیا معنی اور اس زمین سے دوسرے سات نیون
 و آسمان میں پان پانسو سال کا فرق کیسے درست ہو سکتا ہے کہ فقط سورج تک نے میں
 سے گیارہ کروڑ میل کا فاصلہ ظاہر ہوا ہے اور زمین کی شکل حسب آیت قرآن
 وہم من کل حدب نیلون کی کرومی ہے اور اُونسکے مضطربانہ حرکت پر پونچالی متر
 تحاغل و نکائف کے سبب سے ہوتی ہے کہ مادہ کہ جسے جو وقت شعلہ زن ہوتا ہے
 یا سخت سرد سے زمین کی اجزاء متکا ٹف ہوتے ہیں بناچار حرکت مضطربانہ کرتی
 ہے نہ آنکہ ایک سنگ سے دوسرے سنگ پر کاؤز میں اُونکور کہتی ہے اور
 نہ گائی کا قیام مچھلی پر ہے اور مچھلی سمندر میں اور زمین کے مچھلے کی سرود و گندہ
 اور دونوں سمندر سے کہلے ہوئے ہیں اور جبکہ زمین کا بیضہ حال ہے آسمانوں
 کی تحقیقات کیسی مانی جاسکتی ہے جسمیں آدم و موسیٰ و عیسیٰ و ابراہیم وغیرہ کی
 ملاقات ہوئی اور معراج میں بہت کچھ بیانات ایسی ہیں جسمیں سوای یکن و لا
 کے اہل اسلام کا جواب ندارد ہے اور ایک بنوہ کے طور پر قیامت کے
 حال پر تمثیل لاتے ہیں کہ اہل اسلام میں عذاب قیامت جیسے بیان کیا گیا ہے ویسی
 عذاب قبر جسمیں کافر سے کی ایک پسلی کی ہڈی دوسری پہلو میں چلی جانی
 لکھی ہے اور اہل جنت کے لئے ستر در ستر گز کے وسعت کا بیان ہوا ہے پس
 اُونکی لٹی نصار سے یا ہود یا اون ہنود کے قبرین جو دفن کرتے ہیں ہم تازہ بتاؤ
 کہلوائی دیتے ہیں اُونکی ایک پہلو ہر گز دوسرے پہلو میں نہ ملین گے اور ایسا

اونکی مردے کے چھاتی پر چڑھ کر رکھی دیتے ہیں پس در صورت ایک پہلو کی دوسری
 پہلو میں آجائے سے ضرور گرنیکی پر بہت سے قبریں کھلی ہوئی دیکھی جاتی ہیں کہیں یہ
 امر مشاہدہ نہیں ہوتا اور مدھے پر لازم کہ دکھلا دی اور اہل اسلام کی دس گز مربع
 قبرستان میں ایک مسلمان کی مردہ کو اس طریق سے ہم جبکہ دفن ہوتا دیکھیں کہ
 وہ وسط بہت سی مردوں میں ہو پس تشرذر ستر گز اونکی قبر کی وسعت کیسی متصور ہو سکتے
 ہے اور جب کہ زمین کا منطقہ تقریباً جو بیس ہزار میل کا ہے علی ہذا عرض زمین کا حال
 ہے چنانچہ خود اہل اسلام اوقات نماز کے نسبت اونکے عرض کے تشریح کرتی ہیں
 اور گو بارہ در بند ضرور ہیں لیکن وہ زمین جا بجا و جا بجا مواجی جسمیں بارہ بارہ ہزار ہزار
 ہیں جنکے ہر در بند میں بارہ بارہ ہزار آدمیوں کی وسعت کے دروازہ ہیں اہل اسلام بیان
 کریں کس مقام پر ہیں اور نیل و فرات کی مبداء و مقبدا دریافت میں پس ساتویں آسمان
 کی اوپر درخت طوبی کل برج سے کسی اونکا نکلنا ظاہر ہوا ایسے خلافت کیسی قابل
 تسلیم ہو سکتے ہیں گو فرض کیا گیا کہ اونکے پتی باقی کے سے کان اور پھل مثل مائٹھ
 ہوں اور وجود آسمان بھی فرض کیا جاوے حالانکہ عطار دے کا سف ہونے سے سورج
 کو اور سورج کی کا سف ہونے سے عطار کو ظاہر ہوا کہ آسمانوں کا وجود اس طریق سے
 نہیں جیسے یونانی قائل ہیں بلکہ آسمان نام خلا کا ہے جس میں سورج مثال ہزار بانو اب
 میں اور اکثر مرتبہ سورج مثال ہے اور سورج زمین سے زیادہ گیارہ لاکھ حصہ ہے اور
 اونکے گرد جیسے سیارہ بہت سے ہیں ویسے اونکی گرد متصور چنانچہ زمین بھی آفتاب
 کا سیارہ ہی جیسے جملہ اور دائل سے ایک اونکے حرکت کے پیمہ دلیل ہے کہ پتھر جو
 اوپر زیادت میل کی سبب نیچی گرتا ہے شرق میں پڑتا ہے اور دوسرے بہت کچھ متنبہ
 ہیں کہ اکثر طلبہ مدارس اسلامیہ نے باوجود اسکے کہ اکثر زبانوں میں بیان کئے گئے ہیں
 نہیں دیکھی کہ چونکہ اپنی قدیم شنیدہ پر مثل ہنود کی تحقیقات جدید کی طرف اونکو مطلق

توجہ نہیں اور وہ فائیت میں ہیں اُسکو وہ حاصل سمجھتے ہیں اور بیان فرمادین
کہ اُنکی اساتون آسمان شداد اس صورت میں کھان گئے ذرا ہوش پیدا کریں
اور آسمان کی طوبی سے نیل و فرات کے مبدتاؤں جیسے مذکور ہوا اور
طلیہ مخیری صرف عالم حواس ظاہری سے اکثر آشنا ہیں دوسری عوالم سے اُنکو
خبر نہ دار کہ عالم مثال از روح و معانی سے مخض نیچہ اور بلاد لیل اُنکی منکر اور حُر
انبیاء و عالمونکی خبر دار حسین مشاہدہ فرما کر ارشاد کرتے ہیں اور کبھی اُنکی مشین
گوئی غلط نہیں ہوتی جیسے دوسرے مشاق اشخاص کے کبھی غلط و کبھی صحیح ہوتی
ہے جو ماریت سے کرتے ہیں گو قول حضرات انبیاء میں تشبیہ ہو مگر راست
ضرور ہوتا ہے چنانچہ فصل ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و

اوسکے پرین اور آسمان کی تحقیق آئندہ آتی ہے اور عالم قبر کا غذا لبتا بقول امام
 غزالی عالم مثال میں ہے علیٰ ہذا اوسکے وسعت کا حال ہے اور لذت و گوشت
 مناسب منافی کے دریافت سے ظاہر ہو کسی عالم میں ہو کیا بنجار صفراوی و
 سوداوی والے کو ان مواد کی کثرت سے جو خیالات پیدا تکلیف دہندہ ہوتے
 ہیں تکلیف نہیں ہوتی علیٰ ہذا مشرکات سے لذت پیدا کیا نہیں ہوتا باوجودیکہ
 علایق جسمیہ میں مبتلا ہوتا ہے پس جبکہ تجرد علایق سے ہو اوس میں مذہب کو جو ہوا
 میں پہلی پہنا ہوا تھا اوس کو قبر یا جہنم یا دھیمین لیت اور رنج مناسب منافی
 سے ہونا ہے جلے تعجب ہے پس اہل اسلام کے مرنے کو جنت کی وسعت
 اوس عالم میں اور کافر کے ایک پسلی دوسری میں آجانے قریب قیاس ہے
 کہ پہلا دنیا کی دوزخ سے جنت میں گیا دوسرا دنیاوی جنت سے دوزخ رسید
 ہوا رہے قیامت کی احوال اوسکے دروازہ میں ہو کہ حضرات انبیاء نے جبکہ پوچھا
 شہر جنت میں ہو گا شک نہ رہا اور دروازہ قیامت کا یہ تھا کہ خروج روح ہرگز نہ
 تین خروج لکھی تھے ایک فتح مقام سے تھا و بقرآن بیضا سے آریہ و اذربجان
 کی وسط میں ذوالقرنین نے باندھی تھے جو بقول صاحب عقول عشرہ ہمدان سے
 تابہ ریاء گیلان دیگر سو فرسخ کے کوہ قاف کے پاس اوس کے جنوب میں
 ہے اور بقول صاحب لغت عباسی و دیلم بن بن و حسب حدیث کے جیسی تاریخ
 الجمان و معالم میں ہے سد مذکور تارہ و توبل و مسک کے پاس کوہ ہراں میں تھے
 جو بقول قیل بیضا سے کی منہا شمال ربع سکون میں ساتویں اقلیم سے تا عرض
 چوراسے میں ہے جسکی مشرق میں ترک اوس سے ترک کئے گئے ہیں اور غرب
 میں اوسکی مملکت روس ہے اور جو کوئی اسطرقان سے جاویے بقول مسالک
 الممالک کے کوہ ہراں پر غرب کے جانب سے وہی مقام ہے اوسکی شکست

یہ جہنم ہے
 جہنم ہے

کے خبریں قرآن و حدیث میں لکھی تھیں پھر آخر وقت حضور صلی اللہ علیہ وسلم میں حسب روایت صحاح ستہ کے جوام المؤمنین زینبؓ سے مروی ہے شکست ہو گئی اور دوسرا خروج ہزار سال بعد خداوند پاریار کے تھا جیسے احادیث میں ہزار سال بعد قیامت کا آنا لکھا ہے وہی فصل ۴ و ۲۰ مکاشفات میں خداوند چار یار کے اعنی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی ہزار سال بعد یا جوج واسے روس ماجوج اہل خبر میں شکوت لکھی ہے چنانچہ دستور فرمودہ مشاہد ہے یہ قیامت اٹھنے جو قیامت کبریٰ کا دروازہ ہے مہور میں آئے جنکار و رسمند و پھاڑوں پر مشاہد اور باقی حالات اُن کی عالم مثال کے بطور تشبیہات کے اس عالم میں صاف ظاہر جیسے رسالہ آگہی نامہ میں ہم نے کتب مجموعہ عتیق توریہ و متوسط انجیل و قرآن مجید و حدیث و فارسیوں و کتب ہنود سے مفصل لکھے ہیں اور تیسرا خروج بعد ثلث اوری بار دیگر مسیح میں مملکت مقدس پر ہونا ہے جس کے آثار ظاہر اور جبکہ ہم قیامت کے دروازہ میں آگئے پس شہر قیامت میں ہلکے کچھ شک باقی نہ رہانا و اقصا اہل اسلام خواب خرگوش میں پڑے ہیں جو کو واقفیت جغرافیہ و تفاسیر سے نہیں حالانکہ سد کی مقام اُن کے تفسیر و ن میں مقدسین اہل اسلام نے لکھے ہیں پس وہ اگر ممکن و لایعذر سے احتمالات نکالیں معذور ہیں گو اس میں ہم کچھ نہیں کہہ سکتے کہ جیسی یا جوج و ماجوج کی حالات تشبیہوں میں تھی بہت کچھ امور قیامت کی بھی تشبیہات میں ہوں مگر اُن کے آئین کسی طرح کا تردد نہ رہا اور اس میں شک نہیں کہ جابلقا وہی مملکت بنقان قسطنطنیہ میں شہر جابلقا ہے اور بلنبہ اسپین وہی تھا اور جیسے یورپ میں سے یہ مملکت والی حسب حدیث ایمان لائے جو پیشین گوئی حدیث میں مذکور ہوئی تھی اور اُن میں آبادی بکثرت ہی پس اس عالم کے مشاہدہ میں جیسے فضول و انیال میں بہت

کچھ شبہات ہیں پر وہ امور اس عالم میں ظاہر ہوئے ویسی ہی حدیث میں
 مذکور ہوئے ہیں اور مسلمانوں میں سداً آسمان یونانی طریق سے نہیں بلکہ آسمان
 پائین اوس مقام پر ہے جہاں مصالح روشن سے زینت ہے اور حکمت
 جہید والی اس میدان میں جہاں تارے ہیں قلت و کثرت روشنی سے چھڑک جاتے
 کے قائل ہیں اہل اسلام سات درجات کے قائل ہیں ثبوت شدید ہے اور قرآن
 شریف میں آسمان جالدار کے قسم اس مقام سے ہے جیسے فرماتا ہے والسماء
 ذات الجہک پس کہیں جال کی طور پر میدان خالی و کہیں تارے ہیں البتہ وہ طائین
 جوار سطوح کی امت میں ہیں اور اوسکی تقلید اُنکی گردن میں ہے اوپر عطار و کو
 آفتاب کے کاسف ہونی سے اعتراض ہے نہ اہل اسلام پر اور رجعت آسمان
 اور بعض دوسرے امور کی تاویل ممکن جسے دوسرے امور میں علماء اسلام
 بہت کچھ کرتے ہیں اب رہی معراج کی نسبت جو آسمانوں پر صعود حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم کی نسبت وارد ہے اُسکے بابت فقیر کے ہمیشہ زاد مظہر الہادی مجھے
 مستدعی ہوئے کہ معراج کے متعلق بعض اہل نیچر کو سخت اعتراض ہے اور اہل اسلام
 بھی بعض خواب و بعض بہ بیداری و بعض دوسرے امور میں باہم نزاع رکھتے
 ہیں پس اگر ایک رسالہ مختصر معراج کے حالات میں لکھا جاوے جس میں اُنکی
 شبہات کا دفعہ و اہل اسلام کو تسکین اور خلافت کا رفع ہو جاوے بہت
 مناسب ہے نظر بران اُنکی اقتراہ و مزید طلب کے وجہ سے یہ رسالہ مسمی
 معراج الرسول لکھا گیا اور چونکہ اس میں معراج حضور نبی صلی اللہ علیہ وسلم
 کا حال لکھا جاتا ہے جو ہزار سہتم یعنی مہتمم میں زمانہ آدم سے موعود میں جہکے
 لئے سبت کی تعظیم قبول پولوس نامہ عبرانیوں میں ہے اُسکے حد فصل
 ۲۰ و مکاشفات سے ظاہر ہوئے پس اس مقام سے سنیں نسخہ تورات

یونانیہ آدم سے تا ولادت حضرت ابراہیم اور سنین نسخہ توراتیہ عبرانیہ ولادت حضرت ابراہیم
تا ولادت باسعادت حضور صلی اللہ علیہ وسلم صحیح میں اور کتب احادیث سے بارہ
مراج حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے مشہور میں اگرچہ ہنوز حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو مروج
و ترقی روز افزون ہے پس بارہ بابوں میں اول کا ذکر مناسب ہے پس یہ رسالہ
مشمول ہے ایک مقدمہ مشتمل سات تہیہ و بارہ باب پر۔

(مقدمہ)

تہیہ اول۔ بیان ایجاد عالم میں بطور حضرات موفیہ کے مخفی نہ رہے کہ ذات حق
سستی مطلق ہے کیونکہ حق محتاج الیہ کل وہی وجود واجب الوجود پس وہی
اپنی تجلی سے قابل یعنی رحمن ہے اور وہی اپنے تجلی سے صاحب اسماء رحیم اور
بعد تجلی اسم رحیم کی تجلی بعالم معانی داعیان اور توسط تجلی اس عالم کی
متجلی بعالم ارواح ہوا اور قبل از عالم ارواح مراتب عقلیہ میں پر واقعی اور عالم
ارواح میں اول ہے اول ایک عظیم الشان روح ہے جس کو اللہ رب کہتے ہیں
جیسے آیت یوم یقوم الروم والملائکۃ صفا و آیت و جاء ربک والملك صفا
اسکی دلیل اور یہود و نصاریٰ سے اس کو اللہ کہتے ہیں اوسیکے نسبت الصفا والکرم
از واحد وارد کہ ہمارا اللہ اور تمہارا ہی اہل کتاب ایک ہے یہ عالم کی افق
اسطی میں ہے کہ اس سے بڑھ کر عالم کثرت وجود میں دوسرا نہیں اس کو عقل اول
و نور محمدی و رب و امر رب کہتے ہیں جس کے صف متقربین کے آخر میں جبرئیل
حاکم عالم شہادت افق میں لینے ظاہر شہادت میں ہیں اور روح موصوف حسب
روایت مرتضیٰ و حیر کے ستر ہزار یعنی بکثرت و جو ہات سے متجل و متمثل کہ ہر وجہ
ملک مہمین ہے اور ہر وجہ متجل و متمثل ستر ہزار سان سے ہی لینے جیسے وجہ
سے شمع دریافت ہوتا ہے ویسے زبان سے اوسکا حال کہتا ہے اوس نور

سے رُوح کا ظہور و جومات یعنی ملائک ہمنیہ سے و ملک ہمنیہ کا ظہور کر دینے سے جو
 بسان معبرین اور مہربان ستر مزار لغات سے مثل اور ہر نعمت میں کلمات گونا
 گون سے تسبیح کرنوالا کہ تاقیامت اور سکی تسبیح سے ملائک جزئیہ کا ظہور پس عالم
 ارواح و ملائک جند مجذبی اور یہ عالم چونکہ اجزاء لایتنجیہ سے برابر ہے جسے جسم
 کی ترکیب ہے جو کسری و غلی قسیم قبول نہیں کر سکتے گو فرغے دو ہی اُون میں ہو
 سبے پس زوال سے پاک پس کمال لطیف بن حق یہ ہے کہ رویت بھرے سے
 پاک اس مقام سے قرآن شریف میں بہ نسبت اوس رُوح کی واردات رکھ لیا
 و ہو پدرک لالہ بصر کہ نہ ادراک کرین اوس کو بنیائین اور بنیائون کو ادراک کرے
 کہ ادراک بھر رویت سے عبارت ہے جس میں بشرط مقابلہ ہے اور اس مقام سے جہ
 میں آیا ہے نورانی ارادہ کہ وہ نور ہے یعنی کمال لطیف کیسی اوس کو میں دیکھوں
 اور اس مقام سے مدلیہ کا مطابق آیت مذکور کے ارشاد کہ جو کھن کی حضرت علی
 علیہ وسلم نے خدا کو دیکھا اوس سے میرا روان کھڑا ہوتا ہے البتہ پردہ سے
 اوس کے تجلی کی رویت کے حضرت ام المومنین فاطمہ جو مثل ہو جاوے جیسے طور
 پر مثل ہوا اور قیامت میں ہو گا جیسے تحقیق آئندہ آتی ہے کہ ہر چند اہل کتاب قیامت
 کی اقرار کیے سبب تنازع و جہنم کے معتقد نہیں کہ ایک رُوح ایک جسم سے علاوہ چھوڑ
 کر دوسری جسم میں دوسرا حیوان بن جاوے وہ بھی اس عالم شہادت میں کر
 مثل کے قائل کہ کوئی رُوح باوجود اپنے تعلق سابق کی باقی رہنے کی دوسری
 صورت پکڑ لی یا دوسری جاندار کے صورت میں بارز ہو پس مثل و بردگی
 قائل ہیں جیسے سید علی ہمدانی کی دعوت چالیس مقام پر ہوئی اور اپنے مقام پر
 بیسی بیسی باوجود چالیس ڈولی میں بیشک چالیس مقام پر دعوتیں کہائیں اور چالیس
 غزنین کہیں کہ ہنوز وہ متواتر موجود ہیں اور ادریس باوجودیکہ جنت میں ہیں اور

ساتھ اسکے بصورت الیاس باز رہوئے اور کتاب ملاکی میں صد سال الیاس کے
 رفع کے پھر الیاس و مسیح و بنی اعظم کی خبر ہے اور ظاہر ہے کہ متمثل و متمثل بروز
 و باز رہن ہر چند کمال تو وحدہ ہے لیکن زوال تثل و موت بروز سے متمثل و باز رہن فرق
 و نقصان نہیں آتا اوسکی تثل ایسی ہے جیسی خیال ناقص میں آسکتا ہے کہ میں چند
 مقام پر ہوں مگر چند مقام پر نہیں ہو سکتا اور کامل جب خیال کری اوسکی خیالی صورت
 ظہور کرتے ہیں پس اس صورت سے طور پر روح موصوف کا تثل ہوا اور موسے کو
 رویت کی سوال کا موقع ملا اور موسے کو حسب توریہ فرمایا کہ تو رخ نہ کیسے کا پر پہنچنا
 میں سوراخ کر کے پتلی رکھے دیتا ہوں جب نکلون تو پتلی اوٹھا دو نکلا اور وقت لوشت
 میری دیکھنا پس پشت سے دیکھا موسے بیہوش ہو گئے اور موسے کو یہ معراج
 ہوئی جو فرمایا کہ تو جو یہاں دیکھ رہا ہے یہ نمونہ ہے اوس تجلی کا جو ہزار ہفتہ میں
 بروز بصورت بنی امی اسماعیلی فرما دیں گے پس اوسکا نمونہ صندوق سکینہ میں
 موسے نے رکھا جس سے انبیاء سے کلام ہوتی تھی پس اس بنا پر جبکہ بھی آئے اور
 یہود کو گمان الیاس کے آنے کا بطور ختم کے یا بعینہ تھا پس یہود نے اوکے سے
 دریافت کیا آیا تم الیاس ہو یا مسیح یا وہ نبی یعنی حضور صلی اللہ علیہ وسلم پس
 یہی نے بنظر اسکے کہ وہ بطور تنازع گمان کرتی تھی یا بعینہ جنہیں مطلق فرق ہوا نکال کر یا
 اور مسیح سے جو دریافت کیا کہ آپ کون ہیں جواب دیا مسیح ہوں پس یہود نے
 کہا کہ مسیح کا آنا موقوف ہے الیاس کے آنے پر مسیح نے جواب دیا کہ یہی
 وہی بقوت الیاس تھا یعنی بروز الیاس پس اس مقام سے الیاس حسب قرآن
 قرآن اور یسین سے ہیں اور یحییٰ الیاسین سے اور شب معراج میں اور یسین سے
 مثل موسے و عیسیٰ و یوسف کی جو حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو برادر و بنی کہا
 اور مثل آدم و نوح و ابراہیم پس و بنی نکھا عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ

بن مسعود اس مقام سے حدیث معراج میں مراد اور یس سے ایساں رکھتے ہیں اور
 تشبیہ ارواح کی یہود اور نصاریٰ اور اہل اسلام تینوں قائل ہیں جیسے قسطل لکھا
 لبشر اسویا وار دہے اور سفید پوش کے صورت پر جبرئیل کا آنا احادیث میں مجمع صحابہ میں
 وار دہے پس اس صورت سے روح اعظم کی رویت روایان حسب فصل ۱۴ کتاب ۱۴
 کے یوحنا حواری کو ہوئی کہ اوس مطابق حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی صورت پر
 اور حملہ چار عرش اسد بکر ذی النور عقاب کے بروز اسد اللہ والو بکر ذی النورین و
 فاروق کے صورت پر ہوئے الحاصل رویت عالم ارواح بدون تدلی و تنزل کے نہیں
 ہو سکتی اور بصورت تدلی بعالم مثال یا شہادت ممکن کیا بلکہ واقع ہے اور بتطرع رُوح
 کی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کا ارشاد من رانی فقد رای الحق چہ جائیکہ آپ کو رویت
 حاصل ہوئی بعید ہو پس اس مقام سے ابن عباس کا قول ہے افسوس کہ نور نے
 نور کو دیکھا پس اہل جنت مثل شمس نصف نهار و تدر بدر کی طور پر بالمشافہہ دیکھیں گے
 پس باوجودیکہ اپنے ذات میں پاک جہت سے ہے پر وہی ہر جہت میں مری ہوگا
 پس دراصل صدیقہ و ابن عباس میں ترلع لفظی تھی اس مقام سے ظاہر کہ
 ارواح کے عالم کی تجلے عالم مثال ہے جو اہل کمال کو ہنگام لطافت و عروج میں دریا
 ہوتا ہے اکثر خواب میں و کبھی بیداری میں جیسے وانیال کی کیسے کیسے تشبیہ کے
 ساتھ خواب اور کیسی صحیح ہیں اور کیسے تشبیہات میں ہیں و چونکہ اس عرصہ میں افویٰ کتا
 کے ترجمہ بہت سے زبانوں میں موجود ہیں محتاج نقل عبارت نہیں بالخصوص
 چارون بادشاہت تخت لفری و کیانیہ و سکندری و رومیہ کا حال اور اوسکی دس
 شاخون و گیارہویں ہر قلم کا کس کس تشبیہ سے ہے اور دولت اسلامی کو
 خدا کی بادشاہت کہا گیا ہے جسکو مسیح نے بکثرت امثال بیان کیا اور فضل و شتم
 سکا شفات میں ہزار سال اوس بادشاہت کے زمانہ کیوں محدود کیا کہ اول

بین اوسکے خداوند چار خلفا ہوں اور ہزار سال تک اوسکا زمانہ خوبی سے رہی
 اور ہزار سال بعد اوسکے باجوچ دالی شہابو ماجوج میں روز پیدا چوریک دریا
 مثال ہوں پس کیسے کیسے تشبیہ سے اونیکی حالات مشاہدہ کریں گے، اوس عالم
 سے بیان کئے کہ بظاہر دس وانگریز نکلی الحاصل اس عالم کی وصحت ایسے
 تھے کہ عالم جسمانی اوسکے مقابلہ میں ایسا ہی جیسے حلقہ صحرایہ نق و دق میں
 اور اوسمیں زمانہ کے گزرنیکی وہ حالت جو انگریز اپنے تاریخون میں شاہ مصر
 مسلمانہ کیمسلمان کا قصہ نقل کر کے تعلیم مدارس میں کرتے ہیں کہ ایک بادشاہ
 مصر کو تردد معراج میں تھا کہ اچانک ایک حکیم آیا اور رفع استبعاد کی واسطط
 پر آب طلب کر کے بادشاہ کا سر پکڑ کے غوطہ دیکر نکال لیا بادشاہ سخت غصہ ہوا
 اور کھاکہ بارہ سال کمال تکلیف کے بعد زمانہ راحت مجھ کو ملا تھا کہ تو مجھ کو یہاں
 لے آیا پس حکیم موصوف نے جواب دیا کہ حاضرین مجلس کے روبرو صرف تین
 آپکا سر پکڑ کر غوطہ دیکر نکال لیا ہے اوسوقت معراج کی تصدیق ہوئی اور بادشاہ
 کا غصہ ہونا دلیل اوسکے صحت مشاہدہ کی تھی جو برسوں اوسکو اوس عالم میں
 تکلیف پہنچی پس واقف ہوا کہ دم کے دم میں اس جہان کی وہاں ہزار ہا
 سال کے سیر ہو سکتی ہے علیٰ ہذا چھوٹی شے بڑی و کم بکثرت معلوم اوس عالم میں
 ہو سکتی ہے ویسے حدیث میں درہند و نکامشاہدہ ہے کیا عام شخص کو خواب میں
 دم کے دم میں سیر عجائبات کے نہیں ہوتی جو عالم دنیا میں اوس مدت میں کبھی
 ہوتی لیکن حضرات انبیاء کی رؤیت راست درست آتھی گو کیسے ہے تشبیہ کے
 ساتھ کیوں نہ ہو خلاف دوسروں کے رؤیت کے کہ کبھی اونیکی اصل ہوتی ہے
 و کبھی محض اوسکے خیالات کی تراشیدگی سے یا مادہ کے طلب سے پس عالم مثال
 محض خیالی نہیں ورنہ حضرات انبیاء کے خواب جیسے دانیال و اشعیا و دیگر حضرات

کے جو برابر مطابق ہیں کیسی صحیح ہوتے بالخصوص جبکہ وہ پیشین گوئیں مخالف پاس
ہوں جسین دوسرے قوم مخالف کی طرح ہو۔ والفضل یا شہادت بہ اعداء قول
عرب مسلم و معتقد علیہ ہے لیکن باوجود اس کثرت و وسعت کے اس عالم میں وہ روشنی
نہیں کہ محسوس ہو اس ظاہر عام کو ہو سکے پس سدرہ کی اصل اس مقام سے دریافت
کرینی چاہیے کہ دنیا میں ایمان کے مثل طوبی کا درخت حسب قرآن ہے جو سدرہ کو کہ
ہی یعنی اوس عالم میں وہ ایک درخت ہے جس کے تشبیہ قرآن میں شجرہ طیبہ سے ہے
پس وہ درخت طوبی ہے جس کے بیخ زمین دل میں ہے اور شاخ اوس کے آسمانوں
میں ایسے بڑے پہل و پتوں کے ساتھ ہے اعمیٰ ایمان ہے کہ اگاہی زمین قلب میں اور
چڑھائیں سماءات تک جس کے جزا جنت ہے پس وہ اوس کے پاس ہے اور اوس میں
پہل بڑے بڑے لگے ہیں اور پتی اوس میں بڑے بڑے ہیں اور نیک اعمال سے
طرح بطرح کے رنگ سے مزین ہے اور دوندین اوس کی تصدیق و تلفظ مثل نیل
و فرات کے سیراب کرنے والی اور دو اوس کے باطن کی مدین جنت میں اونکا مہو
اس بیخ سے ہوگا غالباً وہ احسان و صریح الایمان ہیں جیسے شرم کی صورت جس کے
مسائل باریک تر بال و تیز تر تلوار سے ہیں قیامت میں ضراط کی صورت پکڑیگی جیسے
فتوحات مکیہ میں ہے پس وجود جنت بیشک اوس عالم میں موجود ہے گو ہم کو
ظاہر قیامت میں ہوگا۔ الحاصل چونکہ اس عالم میں وہ روشنی جو خواہ اس سے
محسوس ہو سکے نہیں پس اس رو سے وہ ظلمت میں ہے اس مقام سے زمین
رفی اللہ عنہ نے جو مضمون ایما تو لو انتم وجہ اللہ سے واقف تھے اور عالم
جسمانی بہ نسبت عالم روم و مثال کے جو امر کے عالم میں خلق گنا جاتا ہے و گرچہ
وہ بھی مخلوق ہیں حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے دریافت کیا کہ حق قبل از خلق
خلق کھان تھا فرمایا عا میں جو بعض ظلمت ہے اور اوس کے لطافت کے بابت

فرمایا کہ نہ نیچی اوسکے ہوا ہے نہ اوپر یعنی ہوا کے عالم سے بھی پاک ہے اور حاکم اس عالم کا نام اسرافیل ہے جنکا رتبہ جبرئیل سے بڑھ کر ہے اور جبرئیل حاکم عالم جسمانی بن کہ غیب سے ہر روز خدا شہادت میں لانے والے اور اوسکے لئے دو ملک عظیم میکائیل موجب حیات و عزرائیل موجب ممات درکار ہیں جبرئیل افق مبین یعنی عالم ظاہر کا مبدء ہے الحاصل خدا تعالیٰ نے عالم مثال کو ظاہر کرنا چاہا پس اولاً ہمارے دیکھنے پر زمانہ اول اجزائے ویمقرا لھیسے کی صورت پر ارواح جزئیہ فی مثل پکڑا اور ارواح کلیہ کے ظہور کے لئے اونیکی ترکیب درکار حسب مراتب ہوئے پس اونیکی مادہ ثقیل و لطیف کو جدا کیا جو زمین سارے عالم کی ترقی پیدائش ہر روز دوم ہوئی پس لطیف سے اوسکے سات درجات کئی جو سبع شداد اپنے ثابتی کے سبب سے ہن اور اکثر ثابتہ مثل سورج ہے جو زمین سے گیارہ لاکھ درجہ اس وقت میں پیمائش سے ظاہر ہوا ہے کہ بعلم مثلث ہوئی ہے جسے طلبہ مدارس اسلامیہ کمتر واقف ہیں اور غیر لطیف سے سیارہ بنائے پس اونیکی میں سے جو اقفا کے گرد ہیں بطور زمین سات شریع میں ہیں یعنی عطارد زہرہ زمین مریخ مشتری زحل و ساتواں دوسری سیارات اس آفتاب سے مثل ارنیس و فیرہ کے اور چاند اس زمین کا سیارہ ہے اور حکمت حکیم کو غور کرنا چاہئے کہ اس زمین کے لئے ایک چاند کافی ہے اور مریخ مشتری و زحل کو اونیکی دوری کے موافق چند پس خدا تعالیٰ نے ویسے ہی کئے اور جیسے اس سورج کی سیارہ ہیں ویسے دوسرے سورجوں کی سیارات ہونگی خدا کی مخلوق کو کہنے حد کیا ہے اور کہہ کے لئے ایک وجہ رُوح اعظم کو حاکم کیا پس نباتات و حیوانات اس زمین پر بنا کر عالم ان کو پیدا کیا اور ان میں ان کا مل بنایا جس میں ساری جہان کے نمونہ ہیں اور ان کا مل میں بصورت محمد وجہ اوسکے متمثل بارز

جنگی ستر فرار ان سے ستر فرار اہل جنت بحسب حدیث ایسے ہوں کہ ہر ایک کے سات ستر ستر فرار نجات اہل اسلام جنت میں بلا حساب و کتاب جاویں جنہر حضرت ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ کو غبطہ ہو۔

تنبیہ دوم۔ مخفی نہ ہے کہ جب حضور صلی اللہ علیہ وسلم کا و آپ کی امت کا یہ رتبہ ہے پس اس مقام سے نامہ عبرانیوں میں پولوس زبور سے نقل کرتے ہیں کہ ان انسان یعنی داؤد و ابن الن یعنی مسیح کا کیا رتبہ جو حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے اوپر اؤنکو اختیار ہو بلکہ ملائکہ یعنی عالیہ کا آپ پر دخل نہیں پس جب اپنی حقیقت کو حضور صلی اللہ علیہ وسلم غور فرما دیں پس اوس وقت میں و کار

اذر میت و لکن اللہ دہمی کی صفت نامہ ہر اس مقام سے فصل (۳۳) سفر مشنی آدہ موسیٰ میں محمد رسول اللہ کے تفسیر میں لکھا ہے کہ خدا آیا سینا یعنی مکہ میں کہ سینا نام مکہ کا فصل ۴ نامہ گلٹیوں میں پولوس بتلاتے ہیں جو مجموعہ انجیل میں ہے پھر فصل ۳۳ مذکور میں ہے اور خداوند مسیر کرنے گیا سیر کے اور بھری نسل سیرین اسحاق میں حضور صلی اللہ علیہ وسلم دو مرتبہ تریف لگئے پھر فصل ۳۳ مذکور میں ہے کہ اٹھرا ہمارے فاران یعنی تیمہ میں جسکو طیبہ مدینہ طیبہ کہتے ہیں اور چار خلفا کی مثل فرماتے اور کتاب حقوق بنی میں ہے کہ تیمہ میں صحرا ی فاران میں خداوند ہزاروں پاکوں سے جلوہ گر ہوا پر اوت اوسکے پردہ میں ستھیں بنا پرکے والوں کو یہود مدینہ نے قبل از ہجرت نہایت اسی کی یہ نشان بتلائی کہ تین سوال کرو اگر کسی کا جواب ندین جانو دیکھا بنی ہوئی و گرتین میں سے دکا جواب دین و ایک کا ندین یعنی اوسکو در پردہ کر جا دیں پس جانو کہ وہ بنی موعود ہیں کیونکہ وہ فصل (۱۸) سفر مشنی سے جانتے تھے کہ بطا ہر وہ بنے مثل موسیٰ ہونگے اور موسیٰ نے پہلے چلی خبریں دی ہیں پس ایک سوال

قصہ اصحاب کف سے کرو جو پہلے گذرا ہے اور نہ تو رات میں اور نہ کتبہ حزنہ کجیل میں اور دوسرے سوال فرما کر
 سے کرو جس نے سد یا جوج پر باندھے ہے اور نبی اعظم کی امت پر ان سے کف آئی ہے۔ یہ خصوصیت
 ہے کہ نبی اپنی امت کو ان کے حال سے مطلع فرما دیں گے اور ایک روح موعود سے دریافت کرو جو کہ میں ظہور فرماؤں
 ہے۔ ان کے والوں نے جو سوال کیے دو اول کا جواب آیا اور روح کا جواب دہ پردہ ہوا کہ روح موعود امر ہے
 سے ہے کہ امر رب نام ہے روح اعظم کا تو یہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی پیدائش کا حال ہے اور یہ عظمت حضور صلی
 صلی اللہ علیہ وسلم کی سب سے اور جو کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم اس میں کی وجہ روح اعظم میں اور ہر نجم کے لیے
 وجہ اعظم ہے اس مقام سے سورہ نجم میں حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی قسم ہے جیسے ہم بیان کریں گے۔ بدیع
 دولت اسلامی کتب مقدسہ میں بالخصوص سائٹ و ڈو دانیال و کجیل میں ابجا خدا کی بادشاہت سے سب سے
 اور روح کی وجہ موعود ہونے حضور صلی اللہ علیہ وسلم پر آیت قرآنی و اوحیٰ الیک روحا من امرنا۔ دلیل ہے کہ آیت
 ہم نے تیری طرف روح عظیم اپنی امر سے +

تنبیہ سوم

جو اہل عقل کہ قدرت خدا کی بے شمار اور مقدرات حق سبحانہ کو بے مد سمجھتے ہیں اور اپنے زمانے کا شاہد
 بلکہ معائنہ کر رہے ہیں کہ کسی کیسی منتیں مثل تار و ریل اس زمانے میں نکلی ہیں وہ ہرگز دوسرے امور
 جن کو عقل تجویز کرتی ہے انکار نہیں کرتے کہ مطابق اوکے دو ۶ میں آدے۔ پس ان کے نزدیک مسئلہ
 اشغال میں تردد واقع نہ ہوگا۔ جو آیت قرآنی و ہم فی بس من خلق جدید سے قیامت کے وجود پر سند فرماتا
 ہے کہ کافر سنارین قیامت خلق جدید سے اشتباہ میں ہیں تحقیق اوکی یہ ہے کہ علم آدمی چراغ کی روشنی
 جو صہ تک جلے ایک سمجھتا ہے پر تحقیق عانتا ہے کہ ہر دم میں نی ہوتی جاتی ہے ایسے ہی دوسرے حباب
 کا حال ہے بالخصوص نامیات میں یہ امر ظاہر ہے کہ ہر وقت او میں سے کچھ کم و زیادہ ہوتا ہے پس وہ بعینہ
 نہیں رہا پر تجدید اشغال سے البان ظاہر ہوتا ہے کہ سابق وہی لاق ہے جبکہ اس قدر تحقیق ہے تو تخت طقیس
 کے آنے کے دم کے دم میں شیخ محی الدین عربی نے یہ وجہ لکھی ہے کہ علم دے جبکہ عمل میں وضع ہوتا ہے
 جیسے ہی آں نما میں تخت عدم میں گیا اور جو اس کے عمل وجود میں نے والی تھی او کو اس مقام پر ظاہر
 نہ کیا بلکہ دوسرے مقام پر ظہور فرماتے آئے یہی حالت عالموں کی غائبہ انشاؤ کی طلب میں ہوتی ہے

گو اور انکو اس مسئلہ کا علم نہیں ہوتا۔ اس مقام سے ابدال پل کے پل میں ایک مقام سے دوسرے مقام پر
 طے ارض کرتے ہیں۔ چنانچہ اس عرصے میں لندن و فرانس میں ایکے عامل بہت کچھ ہیں کہ اشیاء کو بلا
 کے مسافت کی قطع کی ایک آن واحد میں طلب کر لیتے ہیں پس براق کو قطع مسافت و دم کی دم میں جہان نظر
 پر سے وہاں قدم رکھے۔ کیا جائے تعجب ہو۔ گونا داتف کے لئے مقام تعجب ہو۔ بالخصوص جبکہ اس میں
 برق کی صفت ہو۔ کیا مابرقی لمحہ واحدہ میں ہزاروں کو سن ہو چٹا نہیں ؟

تنبیہ چہارم

عالم صغیر کے بیان میں

نحی نہ رہے کہ جیسے عالم کبیر میں حق انا عالم حزن قابل و عالم رحیم اسما و عالم اعیان و عالم ارواح و عالم شہاد
 اسرافیل و عالم شہادت جبرئیل و عالم انسان میں تنزل ہوا ویسے انسان کامل میں بمقابل عالم شہادت اور
 جیم ہے اور اس میں مہفتہ عالم بمقابل جبرئیل و بمقابل عالم اسرافیل عالم مثال کے فواد اور بمقابل عالم ارواح
 کے روح اور بمقابل اعیان کے عالم سیر اور بمقابل رحیم عالم اسما کے نحی اور بمقابل عالم حزن کے عالم
 نحی اور انا و مقید انا کے مطلق کا منظر۔ پس اہل کمال کو اس صورت سے حسب لیاقت عروج و سیر
 پر ہوتا ہے کہ ہر مرتبہ بالا آسمان ہے اور مہفت مراتب کے بعد مرتبہ ذات ہو کا ہے۔ پس یہ صورت سیر
 انفسی ہے۔ اس مقام سے سرد فرماتے ہیں ۵ تاکوید احمد بہ فلک درشد ۶ سرد گوید فلک در احمد
 اور موسیٰ علیہ السلام کو عروج میں سیر آفاقی غالب تھی جس سے طور پر تجلی ہوئی۔ اور مسیح کو سیر انفسی جنہوں نے
 خود میں کیا۔ اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم چونکہ اکمل ترین ہیں دونوں سیروں سے موصوف اور دونوں تجلیوں
 سے متجلی ۷

تنبیہ پنجم

بیان سوانح دوسرے حضرات انبیائیں

نحی نہ ہو کہ سوانح بمعنی عروج ہے اور ہرنی کو اس کے درجے کے موافق ایک وقت عروج کا ہونا ہے
 پس حضرت آدم کو وہ وقت تھا جبکہ انہیں دوزخ حیات نور محمدی رکھا گیا جس سے سارے
 جانداروں کے نام سکھائے گئے۔ جبے درس نم فصل دوم کتاب کوین مفاہر ہے۔

اور حضرت ادریس کو منہام عالی جنت بین الا اور ملائک نے جو وہاں سے کالنے کی تدبیر کی مراعہ
آپ کا حق کے روبرو پیش ہوا۔ آپ کی دلیل یہ تھی کہ جنت عالی سے جا کر واپس کوئی نہیں نکلتا۔
حق تعالیٰ نے انکی بات قوی رکھی۔ یہاں سے ظاہر ہو گیا کہ جنت آدم وہ ہے جہاں نیل و ذرات
و درجہ و حیثیت حسب حدیث مسلم و تورات کے ہیں۔ جہاں شیطان کا گذر ہو سکتا ہے اور خوفِ بشارت
جناۃ آدم وہاں سے خارج بھی ہوئے جیسے امام نجفی و امام تشری اہل سنت و بیشتر فرقہ دوسرے اہل
کے اور نصارے و یہود کا مطابق تورات کے قول ہے اور حضرت نوح کو وہ عروج کا وقت تھا جب کہ
حسب تورات عدد نامی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے قبل از طوفان خبر دی اور حضرت ابراہیم کو وہ ہوا جبکہ ملکوت
آسمانی و زمینی یعنی دولتِ اسلامی خدا کی بادشاہت اسماعیلی و دولتِ زمینی اسحاقی دکھلائی گئی اور پھر
دم کے دم میں نبیل و باجو کو ممالک مقدس سے مکہ میں اتر کر پر سوار کر کے ڈال گئے اور موسیٰ کو وقت
طلب رویت اور طوفین پر جبکہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی خبر دی گئی اور یحییٰ کو وہ تین پر جب کہ حسب فصل
متی کے مشہم فی الانجیل کی تفصیل کے اور حواریوں کو وہ زمینوں پر جب کہ روح قدس سے بہرہ حضور صلی اللہ
علیہ وسلم کے حسب فصل ۳۲ کتاب اعمال کی۔ پیشین گوئی کی و علیٰ ہذا دوسرے حضرات انبیاء کا
حال ہے +

تنبیہ ششم

حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو ہر چند ہر وقت عروج تھا لیکن زمانِ ولادت سے تا وفات حسب ارشاد و فرائض
حضرت نظام الدین اولیائے ملفوظ کے مطابق احادیث کے بنظر شہرت بارہ اوقات بزرگ مہراجہ ہوئی
بعض جہانی و بعض عالم مثالی و بعض منامی و بعض ما بین النوم و البیظہ مراقبہ کی حالت میں و بعض کفاتی بعض
انفسی بعض قبل از نبوت و وحی حاجی و بعض بعد کو و بعض حالت ولادت و بعض حالت صغریٰ و بعض بعد از وحی
اور بعض میں جنت میں تشریف لے گئے و بعض میں نہیں۔ پس اس وجہ سے کہ بعض کو ایک حدیث پہنچا
و بعض کو دوسری و علیٰ ہذا صورت اختلاف پیدا ہوئی +

تنبیہ ہفتم

جب کہ حضرات انبیاء حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو تجلی حق سمجھیں پس اس سے بزرگ اور کیا صورت ہو۔ جیسے

بعض کے ارشادات سابق لکھے گئے۔ تو ہم کو کچھ لازم نہیں کہ کسی طرح کی کوئی بات بطور شاعریت نسبت حضور لکھیں جس میں مبالغہ و غلو کو دخل ہو کیونکہ منفہ حالات عجیبہ کیا کچھ کم ہیں۔ اور اپنا مذہب وہ ہے جو قرآن و احادیث سے ظاہر ہو نہ ان کے کسی مذہب کے ہم طرفدار ہوں۔ ہر عالم شہادت کی بات کو عالم شہادت پر اور مثال کی بات کو عالم مثال پر اور خواب کی بات کو عالم خواب پر اور مراقبہ کی بات کو مراقبہ پر غرض ہر محل کی بات کو اس کے محل پر لکھنے چاہئے ہیں واللہ الموفق

باب اول

معراج اول کے بیان میں

(جو متعلق بحکم ہے)

معنی نہ رہے کہ پہلی کتاب میں لکھا ہوا تھا کہ خداوند جب تشریف لادے گا۔ زمین کی سیر کرے گا۔ پس جبکہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم رونق افروز اس جہان کے ہوئے ابرجت آغوش میں اٹھائے گیا اور از آلی کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو عالم کی سیر کروا تا کہ آپ کے نام سے پچا پنس اور شاہد مکرم پر لے جاوے۔ پس سیر کرادہ ابراہیم کو واپس لایا جیسے اکثر مولود خوان او سکوترہتے ہیں ۴

باب دوم

بیان معراج دوم جہا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے

اسلم میں انس بن مالک سے روایت ہے کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس جبریل آئے۔ کہ آپ نرگوں میں کھیل رہے تھے۔ پس آپ کو جبریل نے پکڑا اور گرا تا تو شوق کیا آپ کو دل کو اور نکالا اوس سے خون بستہ۔ پس فرمایا کہ یہ خط شیطان ہے تم سے پرہیز کرو اور کو طشت سونے میں اب زعفران پر ملایا اور سکو پر لونا یا اور کی جگہ اور رک کے دوڑے ہوئے آئے۔ اپنی ماں پاس یعنی طلحہ دودہ بلانے والی پاس۔ پس کہا کہ محمد قتل کیے گئے تو جیسے آدمی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی طرف اس حالت میں کہ حضور متغیر لاوتے اور انس کہتے ہیں کہ میں نے سینہ مبارک میں اوس سے ہوئے کا نشان دیکھا تھا۔ حدیث تمام ہوئی۔ یعنی تاکہ پر حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو نیکے لب میں شامل نہ ہوں اور

بسمہ سرور ہوتا ہے اور شیطان کی روح کا تعلق نارسوم سے حسب قرآن ہے اور حسین عودادیت لکھا
 اوسین اثر شیطان زیادہ ہوتا ہے ایسے ہی مجنون کو دیوانہ یعنی دیوانہ لگا ہوا کہتے ہیں جیسے اسکی
 تحقیق رسالہ کو اکب در یہ ترجمہ سکوة میں بخنے بہت کچھ کی ہے ۴

باب سوم

معرّاج سوم حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے نبی

مخفی نہ رہے کہ چھ ماہ تک قبل از وحی جلی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو خواب میں الہام سے معراج ہوا
 حضرت صدیقہ فرماتی ہیں کہ جو دیکھتے وہ مثل فلن صبح ظاہر ہوتا اور منیر مثل مصلیٰ جس کے آواز سرید کے
 الہام ہوتا یہ بھی معراج ہے جیسے اکثر اولیاء اس فر سے آشنا ہیں ۴

باب چہارم

مخفی نہ رہے کہ اس عرش شاہ سکے قریب میں ایک معراج عظیم الشان ہوا حسین بیت مقدس و
 طبق آسمانوں کی میسر خواب میں فرمائی پس ہر ایراد مخالف نادرست ہو۔ اور سلم میں حدیث ابی نمر ہے
 جو دلالت اس پر کرتی ہے کہ میں نے انس بن مالک سے سنا کہ ہم کو حدیث کی اوس بات سے
 کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو اسرا کی گئی مسجد کعبہ سے کہ آئے آپ کے پاس تین نفر پہلے اس کے
 کہ وحی کیجاوے آپ کی طرف کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم خواب میں تھے مسجد حرام میں اور چلائے۔
 حدیث اس کے تھے کے ساتھ اس حدیث ثابت بنالی کی اور مقدم کیا کچھ اور موعو کیا زیادہ کیا اور کم
 کیا۔ اور یہ معراج وہ ہے جسکی طرف سورہ نجم قرآن شریف میں اشارہ ہے کہ البتہ دیکھا محمد نے روح عظیم کو
 یعنی افق اعلیٰ میں۔ بار در گزدر منشا کے پاس جسکے پاس جنت ماوراء ہے اور جبریل کا مقام افق
 اعلیٰ میں نہیں بلکہ افق مبین عالم شہادت اور اعلیٰ میں ہے اور افق اعلیٰ پر روح اعظم ہے جیسے ہم
 پہلے تبیحہ میں بیان کیا۔ پس سورہ نجم میں افق اعلیٰ پر روح عظیم کا ذکر ہے اور سورہ کورت میں افق
 مبین کا ذکر ہے۔ جہاں مقام جبریل ہے اور یہ معراج اوموقت ہوئی ہے کہ سنوز ملائک کو ساتون کا
 اکی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی پشت کی خبر نہ تھی اور سنوز ملائک دفن نہ ہوئی تھی جسکی اسلام میں سخت تاکید

ہے ۵ روز مختصر کہ جان گذار بود + اولین پیش نماز بود + پس اس سے نماز فرض ہوئی چنانچہ
 ثابت بننے سے سلم نے روایت کی انہوں نے اس سے کی - کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے فرمایا
 کہ میرے پاس لایا گیا براق اور وہ داہرے سفید چارے سے بنا چرخ سے کم رکھے اپنا گہرا نی نظر کی
 منہا پر - فرمایا کہ میں اوسپر سوار ہوا یہاں تک کہ لایا گیا میں بیت مقدس میں فرمایا کہ میں نے اوسکو باندھا
 اوس حلقہ سے جس سے انبیا باندھے - فرمایا میں داخل ہوا مسجد میں اور پڑھیں اوسمیں دو رکعتیں - پھر میں
 نکلا کہ لائے میرے پاس جبریل شراب کا ظرف اور دودھ کا ظرف تو اختیار کیا میں نے دودھ کو
 پس جبریل نے کہا کہ آپ نے فطرت اختیار کی - پھر حرام یا مجھ کو آسمان تک تا آخر جبکہ مطلب قریب ہے
 بخارے کی روایت کہ جو مالک سے کی جبکہ ذکر آتا ہے پس اس سے مستفاد ہوا کہ دوسرے
 انبیا کو بھی براق آیا ہے اور کتاب مدد خلق بخارے پارہ سینہ دہم میں مالک بن حصصہ سے
 روایت ہے مگر اس قدر قصہ جو مذکور ہوا وہ نہیں اور قریب اوسکے مسلم میں ہے اور روایت بخارے
 کا ترجمہ یوں ہے اس حال میں کہ میں تہابیت کے پاس سوئے دھکنی کے درمیان - پس فرمایا ایک
 مرد کا دو مردوں میں یعنی تین ملائکہ کا پس لایا گیا میں حکمت و ایساں سے بہرہ اوسوئے کا طشت پس
 شوق کیا گیا خیر سے راق شکم تک پھر دہویا گیا شکم آب زمزم سے پھر پھر دیا حکمت و ایساں سے اور لایا گیا
 مجھ کو داہرے سفید چرخ سے کم خورے بلند کہ میں چلا جبریل کے ساتھ تا انکہ اے ہم آسمان دنیا کو - کہا گیا کون ہے
 یہ کہا گیا جبریل کہا اور تیرے ساتھ کون ہے کہا گیا محمد سوال کیا گیا کیا رسالت کی گئی آپ کی طرف کہا ہاں
 کہا مر جا آپ کو اور اچھا آنے والا ہے جو آیا - تو آیا میں آدم پاس کہ میں نے اونپر سلام کیا - جواب دیا مر جا
 تم کو نبی دیتی - پس اے ہم دوسرے آسمان کو - کہا گیا کون ہے یہ کہا جبریل کہا تیرے ساتھ کون
 ہے - کہا محمد کہا گیا کہ آیا رسالت کی گئی ہے آپ کی طرف - کہا ہاں - کہا گیا آپ کو مر جا اور اللہ تعالیٰ چاہا
 ہے آنے والا جو آیا پس آیا میں علیے و یحییٰ پاس کہ اون دونوں نے کہا مر جا آپ کو بھائی نبی
 پس اے ہم تیرے آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبریل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھ کہا
 کیا محمد پوچھا گیا کیا رسالت کی گئی ہے آپ کی طرف کہا ہاں کہا گیا آپ کو مر جا اور اللہ تعالیٰ چاہا ہے وہ
 جو آیا - پس آیا میں یوسف پاس - پس میں نے اونپر سلام کیا تو جواب دیا مر جا آپ کو برادر نبی -
 پس اے ہم چوتھے آسمان پر کہا گیا کون ہے یہ کہا جبریل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھ کہا کیا محمد صلی اللہ

علیہ وسلم کہا گیا آیا رسالت کی گئی ہے آپ کی طرف کہا گیا ہاں کہا گیا آپ کو مر جا اور اچھا ہے آنیوالا
 جو آیا۔ پس آپ سے ہم اور یس کے پاس تو میں نے اونپر سلام کیا اوسکا جواب دیا۔ مر جا آپ کو برادر نبی
 پس آپ سے ہم پانچویں آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبریل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھ کہا گیا محمد
 کہا گیا کیا رسالت کی گئی آپ کی طرف کہا گیا ہاں کہا آپ کو مر جا اور اچھا ہے آنے والا جو آیا۔
 پس آپ سے ہم ہارون کے پاس کہ میں نے سلام کیا اونپر پس کہا آپ کو مر جا بھائی ونبی پس آپ سے
 ہم چھٹے آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبریل کہا گیا اور تیرے ساتھ کون ہے کہا محمد صلی اللہ
 علیہ وسلم کہا گیا اور رسالت کی گئی ہے آپ کی طرف کہا ہاں کہا گیا آپ کو مر جا اور اچھا ہے آیا
 جو آیا۔ تو آیا میں موسے پاس اور میں نے سلام کیا اونپر تو کہا آپ کو مر جا پس جب میں نے شجاذ
 کیا موسے روئے پس کہا گیا کن شے نے تجھ کو رلایا کہا اے میرے رب اس سچے مرد کی امت
 میں سے جو بھیجے گئے ہیں میرے بعد وہ داخل ہونگے جنت میں اوس سے افضل جو میری امت سے
 داخل ہونگے پس آپ سے ہم ساتویں آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبریل کہا گیا ہے کون ہے
 تیرے ساتھ کہا گیا محمد کہا گیا کیا رسالت کی گئی ہے آپ کی طرف کہا ہاں کہا گیا آپ کو مر جا اور اچھا ہے
 آنے والا جو آیا۔ پس یامین ابراہیم پاس تو میں نے اونپر سلام کیا اونہوں نے فرمایا تم کو مر جا بیٹا ونبی
 پس اوشائے گئے میرے طرف بیت محمود اوسکو میں نے جبریل سے دریافت کیا تو کہا یہ بیت
 محمود ہے اوس میں نماز پڑھیں ہر روز شہر ہزار فرشتے جو کلین پہر عود کریں یہ آخر ہیں اوسکے جو اونپر
 ہیں اور لائی گئی میری طرف سدرۃ الملوک اگمان اوسکے ہر مثل ماہون خبر کی تھی اور اوس کے
 پتے ہاتھوں کے کان جیسے اوسکے چہرے چار نہرین ہیں دو نہرین باطن اور دو نہرین ظاہر پس
 جبریل سے میں نے دریافت کیا پس کہا دو باطن نہرین تو خست میں ہیں اور دو ظاہر وہ فرائ
 ونبیل میں پس فرض کی گئی میرے اوپر چاہیں نماز تو میں ٹوٹا نا انگہ موسے پاس آیا تو عرض کیا۔
 موسے نے کہ آپ نے کیا کیا میں نے کہا فرض کی گئیں مجھ پر چاہیں نماز کہا میں آؤ میونگو سے زیادہ
 جاتا ہوں میں نے اسرائیل سے سخت بڑا کو کیا ہے آپ کی امت طاقت نہ رکھے گی پس چاہئے
 اپنے رب کی طرف اور سوال کیجئے اوس سے پس میں ٹوٹا کہ میں نے اوس سے سوال کیا پس
 کہا اوسکو چالیس۔ پھر اوسکی مثل تیس پھر اوسکے مثل پس کین میں پھر اوسکی مثل دس پھر آیا میں

پاس پس کہا اوسکی مثل کر کیا خدا نے اوسکو پانچ پس کیا میں موسے پاس تو کہا آپ نے کیا کیا
 میں نے کہا پانچ اوسکو کیا پس کہا اوسکی مثل کتا تین نے سلمت پس ندا لگینی کہ میں نے پورا کیا
 ایسا فرما اور اپنے بندوں سے تخفیف کی اور خداوند بندوں کو دس نخی نہ رہے کہ ادریس سے
 مراد الیاس ہیں اور وہ بھی مکان عالی کو اوٹھائے گئے ہیں اور بیت المعمور نقشہ ہر کعبہ کا اوس
 عالم میں ورنہ آسمانوں میں کعبہ کے محاذی بنظر حرکت زمین یا آسمان کے متصور نہیں و ہر چہ پانچ
 کو گنجائش بہت کچھ ہے لیکن صریح خواب و بیداری کے جھپٹ قبل زمانہ نزول وحی جلی کے یہ امر
 ہیں اور قرآن شریف کی آیت ولقد اراہ نزلا اخری سے اوس طریق سے کہ سورہ نجم میں ہم
 بیان کرینگے رویت حق روح عظم ہی ہوئی مگر وہی درپردہ تجلی جسکے نسبت حضرت صدیقہ کو انکار نہیں
 اور ان احادیث پر پھرے کا کسید صورت سے اعراض واقع نہیں ہوتا اور سدرہ المنتہی و اوسکے
 پاس جنت کا ہونا جیسے ہم نے تبھیہ اول میں بیان کیا ہے بعید از عقل خبر دے نہیں جہاں تک مثل
 اکلی کے نزدیک کیونکہ کلام عالم مثال سو ہی او عالم مثال میں بہت تشبیہ سے مورد ریا ہوتے ہیں اور قرآن میں سے قل ما کنت
 بدعاصم الا وصل کہ وہاں کوئی نیاز معل نہیں ہیں جیہاں حضرت کے کام میں تشبیہات و تہے حضور صلی اللہ علیہ وسلم
 کے کلمات میں لازم اور روایت مسلم میں ابن حرم و انس میں جو روایت جنت میں تشریف لیجنا
 اور واپس آنا لکھا ہے وہ سنا فی اسکو نہیں کہ بیدار کے یہ بعد از موت جاو میں جاوے وہ پھر
 واپس نہیں آتا جیسے قصہ ادریس سے ظاہر ہے

باب پنجم

پانچویں مہراج حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے ذکر میں
 (جو بیداری میں ہوئی)

مخفی نہ رہے کہ مہراج پنجم عبارت نزول وحی جلی سے ہے جو جبریل غار حرا میں آئے اور
 اقرار باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق تعلیم کی اور یہ واقعہ رمضان سنہ چہلم عرسا
 میں واقع ہوا اور افاقہ بین میں چہ سو بازو کے ساتھ جبریل تجلے ہوئے۔ پس اس مقام سے
 جو بیداری میں ایسی صنعت سے دیکھا آپ کا اپنے لگے اور سردی سے زلونی زلونی فرماتے

ام المؤمنین خدیجہ رضی اللہ عنہا پاس تشریف لائے یہ ایک بڑی سراج جہانی ہے اور حضرت خدیجہ
درتہ نوبل پاس لنگین اور اونہوں نے تکین کی اور علی مرتضیٰ چونکہ پرورش حضرت خدیجہ میں تھے
وہ ایمان لے آئے :

باب ششم

موراج ششم حضور صلی اللہ علیہ وسلم بیداری میں

المسجد الحرام

جہاں سر کر کے سورہ نبی اسرائیل میں ہے جیسے ارشاد ہر سبحان الذی اسرے بعد لہ دیار من
الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حولہ لندرس من ایتنا الکبر انہ یوسمیع البصیر
پاک ہر شرک سے وہ ذات پاک جسے سیر کرانی اپنے بندہ کورات میں مسجد حرامت والی مکہ سے
مسجد اقصیٰ تک جکے گرو کو برکت دی ہم نے تاکہ ہم دکھلا دین اپنی بڑی آیات کیونکہ وہ شہوا ہے
قوم اسرائیل کی عافری کو بنیا ہے شرارت رویہ کو جبکا ذکر زبان ابراہیم سے بالخصوص ہوتا چلا آیا
کہ رویہ سے جو یور پر باد ہونگے زمانہ اہل اسلام میں یہود کے دشمن رویہ بر باد ہونگے اور یہ معراج
جہانی ہے اور اس میں وعدہ ارادت نشانات کبرے کا دیا گیا ہے جسکو معراج سال بارہ میں یور کیا
جسے سورہ نجم سے ہم لکھیں گے گواہین ہی بڑے بڑے نشان و معجزات ظاہر ہوئے اور اس وقت
یہ معراج ہوا ہے جبکہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پہر ابو جہل کو شبہ ڈالنے کا خیال تھا۔ واضح ہو کہ
ابوبکر اوس وقت ایمان حب آیت حقے اذا بلغ اربعین سنہ کے لائے
اور سنہ چالیس کو پھونچے اور دو سال حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے خود تھے اور نزول ابتدا
وحی سے مدت تک قدرت رہی اور پھر جزو نزول شروع ہوا اور تعلیم کو حکم ہوا پس اول ابوبکر صدیق کو
تعلیم ہوئی تو حکم تعلیم کے بعد اول ایمان ابوبکر لائے پس حکم حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو یہ معراج
ہوا اول ابو جہل جسکو حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ملا اور کہا کیا خبر ہے ارشاد فرمایا کہ رات کو
میں بیت مقدس گیا اور آگیا پس نکر بڑی بات جانی اور ابوبکر کو کھلا بھیجا کہ آج تمہارے حساب
آکویہ ہوا یعنی تاکہ او کو لازم دے اور ابو جہل کذیب ہوا اور ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے کھلا
کہ میں اس سے زیادہ کالیقین کرتا ہوں کہ جبریل دم کے دم میں آسمانوں سے آئے ہیں اور

جاتے ہیں پس البکر صدیق سے ملقب ہوئے اور ابو جہل نے قاضی کی کاحال دریافت کیا اور
 بیت مقدس کی صفت پوچھی کہ کہے حضور صلی اللہ علیہ وسلم وہاں پر تشریف نہ لے گئے تھے اور
 اتفاق سے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو چونکہ ناگبان دیکھے تھے اسکی صفت یاد نہ رہی تھی۔
 پھر حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو سخت بچ ہوا کہ فی الفور جبرئیل نے بیت مقدس کی صورت رو بہ
 کر دی کہ دوسرا مہاجر روحانی دراصل ہوا پس اسکو دیکھ کر صاف صاف ارشاد کیا اور مطابق پایا اور
 تاملوں کی بابت ارشاد کیا کہ فلان قافلہ مجھ کو فلان جگہ ملاتا تھا کہ فلان نبی شخص اور منٹ میرے برائے
 جھکا اور وہ گرا اور اسکا ہاتھ لوٹ گیا اور فلان قافلہ مجھ کو فلان جگہ ملاتا اور زمین سے ایک شخص نے
 مشک سے پانی برتن میں لیا اور شک کا منہ باندھا تھا اور مجھ کو پیاس تھی وہ میں نے پی لیا کہ وہ
 تعجب کرتا رہا اور انکی نسبت کافروں نے کہا ہم دریافت کرینگے۔ پس جبکہ وہ قافلے آئے اور
 جو دریافت حال کیا مطابق ارشاد کے پایا اور نیز انہوں نے دریافت کیا کہ فلان قافلہ کہاں تھا اور کب آوگا
 ارشاد ہوا سوہر جھکتے وقت فلان روز۔ پس جواب کی طلب میں نکلا اور اسکا ذکر یورین موجود ہونہ
 ہے۔ پس ایک نے کہا کہ وہ سورج نکلا اور غلام ہوا تو دوسرے نے کہا وہ زورق کا اوٹ
 دیکھا کہ حسب ارشاد وہ قافلہ بدستور نمود آیا اور نشانات سے نشے ظاہر ہوتی سہتہ اور سحرہ
 نشانات معائنہ ہون اور ہر حید اس مہاجر کا سورہ بنی اسرائیل میں آیت و ما جعلنا السردیا التي
 ادنياك الاختة لنا من ردوا فزنا يا سہ مگر استعمال روبا کارویت ختم پر ہی آتا ہے۔
 پس قائلین روایکی پوری دلیل بنین علیہ نذر روبا کے مقتدر و کا قول بابت ہول جانے
 لغتہ سجاد قہصے کے کافی بنین جو کہتے ہیں کہ عام اشخاص رات کی نشے دیکھے ہوئے کم ہو رہے ہیں
 چہ جائے کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم اور روایکی بات اکثر ہول سکتے ہیں کیونکہ تفصیل کی طرف
 بہت کم التفات ہوتا ہے ۴

باب ہفتم

مہاجر ہفتم کے بیان میں

مہاجر ہفتم کے بیان میں ۵ ملا کوید احمد بغدادی

سرد گوید فلک در احمد بر شد کہ جب بیت مقدس کے صفت البہل وغیرہ نے دریافت کی پس جبریل علیہ السلام نے بیت مقدس سامنے رکھ دے یعنی خود میں اس کا نقشہ ملاحظہ فرما کر خبر دی +

باب ہشتم

مواہج ہشتم کے بیان میں

بعد فرصت نماز کے جبے بنارے میں کتاب خیار میں ہے سمرقہ بن جذب سے کہا کہ حضور صلی علیہ وسلم جب کوئی نماز پڑھتے ہیں تو صبح متوجہ ہوتے اپنے روئے کے ساتھ پس خواب تم میں سے آج رات دیکھی ہے خواب پس اگر کوئی دیکھتا تو بیان کرتا۔ پس کہتا جوا ہا ہے اللہ نے پس سوال کیا ہم سے ایک روز پس ارشاد کیا۔ کیا کہنے دیکھا ہے تم میں سے خواب عرض کیا ہمنے نہیں دیکھا فرمایا۔ لیکن میں نے دیکھا آج رات دو مردوں کو کہ آئے میرے پاس اور بکڑے میرے دونوں ہاتھ پس لے گئے تھکوارش منقار تک پس اچانک ایک مرد ہی بٹھا اور ایک مرد ہے اس کے ہاتھ میں عجم ہے وہ ہے کاڈالنا ہے دوسرے کی باجہ میں یہاں تک کہ بچو اس کی گردن میں پھر دیسے ہی کرتا ہر اس کی دوسری باجہ میں از عجم ہو جاتے ہی اس کی باجہ میں عود کرتا ہر۔ پس کرتا ہر اس کی مثل پس میں نے کہا کیا ہے یہ دونوں نے کہا چل پس ہم چلے تا آنکہ آئے ہم ایک مرد پاس جواپنی پیشہ پر بیٹھا تھا اور ایک مرد کھڑا ہے اس کے سر پر تپھر کے سات کہ تپھر کے اس کے سر کو۔ پس جب اس کے ماتا ہر اس کو ٹکرتا ہے پھر پس اس تپھر کے لانے کے لئے جاتا ہر پس نہیں لوٹتا اس کی طرف یہاں تک کہ اس کا سر ہو جاتا ہر اور لوٹتا ہے اس کا سر بھی وہ تھا۔ پس دشمن فلادہ کرتا ہے پس مارتا ہے اس کو۔ میں نے کہا یہ کون ہر ادن دونوں نے کہا چل۔ پس ہم چلے ایک سوراخ تنور مثال کیطرت اعلا اس کا تنگ ہے اور اسفل اس کا واسع ہے آگ جلائی گئی ہو اس کے نیچے۔ پس جب بلند ہوتی ہے یعنی اس کی گرمی سے آدمی دور ہو جاتے ہیں قریب ہر کہ نکل جاوین پس جب بجتی ہے رجوع ہوتے ہیں اس کی طرف اور آدمین مرد ہیں اور عورتین ننگی پس میں نے کہا یہ کون ہر۔ یہ کہا چل پس ہم چلے یہاں تک کہ آئے نرغون پر اوہمین ایک مرد ہے کھڑا اور کھارو نرہر ایک مرد ہے۔ جس کے ہاتھ میں تپھر پس متوجہ ہوئے اس مرد کی

طرف جو نہر میں تھا۔ پس جب وہ اوسمین سے نکلنے کا ارادہ کرے پہنکے اوسکی طرف پتھر اوسکے منہ میں
 پس لوٹا دے اوسکو جہاں تھا۔ پس جب آتا کہ نکلے پہنکتا اوسکے منہ میں پتھر۔ پس لوٹے جیسے تھا
 پس میں نے کہا کون ہے۔ یہ دونوں نے کہا ایل پس ہم چلے یہاں تک کہ آئے ایک بنہر باغ میں۔
 جس میں بڑا درخت تھا اور اوسکی جڑ میں نے بڑے بڑے اور ناگمان ایک مرد بے قریب ہے
 دونوں ہاتھوں میں آگ روشن کرتا پس چڑھایا مجھکو درخت پر۔ پس داخل کیا مجھکو ایک گہر میں کہ نہ کیا
 میں نے کبھی نیک و افضل اوس سے اوسمین مرد بڑے ہیں وجوان اور عورتیں وڑکے ہی نکالا
 مجھکو انہوں نے وہاں سے۔ پس چڑھایا مجھکو درخت پر کہ داخل کیا مجھکو ایک گہر میں کہ نیک و افضل تھا
 اوس سے اوسمین بڑے وجوان ہیں میں نے کہا پھر لایا مجھکو تم دونوں نے آج رات۔ پس خبر دو
 مجھکو اوس سے جو میں نے دیکھا دونوں نے کہا ہاں لیکن وہ جو تو نے دیکھا مکی باجہ پہاڑی جالی
 تو وہ جو نہا ہے جو بات کرے جوٹی پس پیلائے جاوے تاکہ آفاق کو پہونچے تو کیا جاوے۔
 اوسکے ساتھ قیامت تک اور جبکو تو نے دیکھا کہ اوسکا سر کوٹا جاتا ہے تو وہ مرد ہے جبکو اللہ نے قرآن
 سکھایا۔ پس ہوا اوس سے رات میں اور نہ عمل کیا اوسمین دن میں کیا جاوے اوسکے ساتھ قیامت
 تک۔ اور وہ جبکو تو نے دیکھا سوراخ میں۔ پس وہ زانی ہیں اور وہ جو دیکھا نہر میں وہ بیاج کھانے والے
 ہیں۔ اور بڑے درخت کی جڑ میں ابراہیم ہیں اور وڑکے اوسکے گرد انکی اولاد ہیں اور جلائے والے
 آگ کا مالک خازن دوزخ ہے اور پہلا گھر حسین تو داخل ہوا عامہ مومنین کا گھر ہے لیکن یہ گھر حسین
 کا گھر ہے اور میں جبریل ہوں اور یہ میکائیل پس تو اپنا سر اڑھا تو اڑھا یا میں نے اپنا سر کہ اچانک میرے
 اوپر بادل مثال ہوا انہوں نے کہا یہ تیری جگہ ہے۔ پس میں نے کہا چوڑو مجھکو کہ جادو ہے کہ میں۔
 ادن دونوں نے کہا کہ باقی رہی ہے تیری عمر جبکو پورا نہیں کیا۔ پس جب تو کامل کرے گا تو
 آوے گا اپنی جگہ میں۔ لیکن نخی نہ رہے کہ سلم بن روايت بن خرم دانس بن مالک بن ہر کہ جبریل
 مجھکو لے گیا یہاں تک کہ آئے ہم سدرہ المنتہی کو۔ پس پانپاٹھا اور سکورنگون نے جبکو میں نہیں جاتا
 فرمایا پھر داخل کیا گیا میں جنت میں۔ پس ناگمان اوسمین سوتی کی قبہ تھی اور مٹی۔ اوسکی شک
 کی پس ممکن ہے اسمین توفیق اس طریق سے کہ دوسرے حدیث میں داخل ہوتا ہے مراد ہے
 اور پہلے حدیث میں مراد سکونت ہے۔ واللہ اعلم

باب ہم

بیان معراج ہمسہ میں

درایع ہو کہ باب معراج مسلم میں ابن عباس سے ایک معراج مروی ہے کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گذرے دادی ارزق میں پس فرمایا کون ہے یہ دادی۔ تو لوگوں نے کہا یہ دادی ارزق ہے فرمایا گویا میں دیکھتا ہوں سو سے کی طرف اترنے والے ہیں ثنیہ سے اور اوٹکے لئے آواز ہے خدا کی طرف تلبیہ کے ساتھ پھر آئے ثنیہ ہر شاہ پر پس فرمایا کون یہ ثنیہ ہے لوگوں نے کہا ثنیہ ہر شاہ فرمایا گویا میں دیکھتا ہوں بولس بن شعیب طرف سنخ ناقہ حبیب پر اوپر چہ تما صرف کا اوٹکے ناقہ کی زمام لیف کی ہے اور وہ تلبیہ کرنے ہیں اس مقام پر امام نووی نے فرمایا ہے کہ حیات انبیاء پر شہدائے سے اور شریف لانا حضرات انبیاء کا حج میں بعد از موت اس مقام سے ثابت ہے اور یہاں سے زرقی بعد از موت فصوص الحکم میں لکھی ہے اور دادی ارزق دادی ہے کہ وہینہ کے مابین میں جسے خود دوسری روایت مسلم میں سین ہے ۴

باب دہم

معراج دہم کے بیان میں

مخفی نہ رہے کہ مسلم میں چند احادیث اور معراجوں میں ہیں جن میں کعبہ میں انبیاء پیش کئے گئے ہیں جیسے حضرت ابراہیم و حضرت موسیٰ و حضرت ابراہیم علیہم السلام جو سوائے دوسرے معراجوں مذکورہ کے خواب میں ملاحظہ کئے ہیں جسے مسیح کے رب و موسیٰ و ابیاس حب فصل (۱۷) منی و (۹) مرق و (۹) لونا کے شریف لاناے جنگو لپس نے ہی دیکھا جو عمدہ حارے تھے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے خاص عالم صحابہ کے رب و جبریل آتے جسے حدیث ایمان و اسلام و ایمان سے ظاہر ہے۔ معراج یاز دہم سو کہ ارا ہے اہل جغرافیہ والوں کے نزدیک جو تاریخ طرے ہیں کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم بیت المقدس شریف لے گئے اور وہاں سے سلک باوج و باوج و باہ و تو بل و نمک پر اور اوپر اسلام پیش کیا اور انہوں نے تسلیم نہ کی اور جا بلقا و جا بلقا و الوہر گئے

یہ روایت صحیح ہے
میں نے اسے تصحیح کیا ہے
میں نے اسے تصحیح کیا ہے

والو پیر گئے انہوں نے اسلام قبول کیا اور اہل علم خوب جانتے ہیں جیسے ہم نے مفصل تفسیر لمعات
 از دی حیات سرمدی میں کیا ہے کہ یہ زمین جو بیس ہزار میل کے قریب دائرہ رکھتے ہے
 اور اسی زمین پر باجوج و باجوج اور اسی پر زمین جا بلقا و جا بلباہن۔ لیکن حضرت انبیاء عالم مثال سے
 معائنہ فرماتے ہیں پس انہیں اکثر تشبیہات ہوتے ہیں جو کتاب و انیال کی پیشین گوئی زمان اسلام
 تک دیکھی وہ حیران تشبیہات میں مقدمہ ان لوگوں میں نہ ہو اور کتاب مکاشفات یوحنا جو اول
 سے آخر تک دیکھی حسین حالات اہل اسلام زمانہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم صاحب خلفائے اربعہ
 سے لیکر سلطنت عباسیہ و اسماعیلیہ و کرسیٹ و چنگیز خانیہ و واقعات آئندہ میں تا زمان یا جوج باجوج
 و صبح و بارہ آئندہ مدیہ تک جو بعد بارہ حواری کے ہونے والی ہیں کسے کسے تشبیہات میں
 مذکور ہیں وہ اہل بلقان و اہل اسپین و یا جوج و باجوج کے حالات پر جو احادیث میں مذکور ہیں
 مستعجب نہ ہو گا جبکہ تفسیر ہم نے مفصل مقدمہ چارم تفسیر مذکور میں اور حالات یا جوج و باجوج مقدمہ
 ششم میں کتب یہود و نصاریٰ و اسلام و ہنود سے بطور تشبیہات کے ہیں کہ عامہ اس زمانہ کے
 واقعات کتر ہیں۔ تاریخ الجمان نے تاریخ الزمان میں امام عصر و حید زمان مشیخ محمود عینی محدث
 حنفی مرحوم سے نقل کی ہے کہ باجوج و باجوج آدم و نوح کی نسل سے ہیں اور انکی وہی صورتیں و
 اشکال ہیں جو دوسرے انسانوں کی ہیں اور جو کوسے خلاف اس کے خیالات جادوے وہ نوبہ
 اور وجود یا جوج و باجوج کا شرح خمینی و مفرح القلوب حکیم ارزانی وغیرہ میں پانچویں و چھٹی و ساتویں
 اقلیم میں لکھا ہے۔ مگر چونکہ اس زمانہ کے علما واقف نہیں اسوجہ سے یہاں کچھ مختصر لکھا جاتا ہو
 کہ فصل دہم تکوین و فصل اول تاریخ ایام سداخلہ مجموعہ تورات میں باجوج کو یافت کا پٹیا لکھا ہے
 جسکی اصلی مملکت مفسرین انگریزی نے سہیا میں لکھتے ہیں جہاں سے انگریزوں کی اصل ہے اور اسکا
 مقام حسب فصل (۱۷) سلاطین دوم مندرجہ تورات کے مادے بن یافت کے پاس لکھی ہے
 جہاں حسب فصل (۵) ایام اول و ۱۵ و ۱۶ سلاطین دوم کے ہمارا و ہالبرائٹ متعلق خلیج مشہر
 انہر جردان کہتے اور مادے کے اکثر اولاد سہدان سے تانہر گیلان تہر۔ چنانچہ ابتدا میں ذوالقرنین
 کوریش کی قیاد سہدانی نے جو سید و فارس کا شاہ تھا اور حسب فصل ۲۱۔ و ۲۲۔ و ۲۳۔ و ۲۴۔ و ۲۵۔
 و انیال کے ذوالقرنین سے ملقب ہے جسکو انگریزی میں سائرس کہتے ہیں۔ سہدان سے

لیکر تانہرگیلان سدوڑہ سو فرسخ کی تباہی جو آب تک موجود ہے اور اسکو صاحب بیضا وے
 ویتا پور سے ورچنے آرنیہ و اوزریمان کے مابین میں لکھتے ہیں اور بعض باب الابواب کو
 جبر اکثر مقام پر سب سے بلا باہو ہے سد سجنے ہیں اوزرہ ذوالقرنین ۵۳۰ قبل مسیحی میں فاتح بابل
 نما اور ۵۳۰ قبل مسیحی میں مرا اور اوس سے پہلے ۵۳۰ قبل مسیحی میں یاجوج بن سمعیان روین
 بن یعقوب کی اولاد بڑی زور آور تھی اسکو تلگت تناصر و پول اسرہ کے بادشاہوں نے پکڑ
 ملکیت یاجوج میں حسب فصل (۵) تاریخ ایام اول ۱۴۵۱-۱۴۵۲ سلاطین دوم کے بسا یا تانہرگیلان و مید
 کے پاس۔ پس قوم گالی گیلانی نسل یاجوج و نسل یاجوج نے زور پکڑا تو اوس پر کیتباد نے آرنیہ
 اور یجیان میں پہلے ایک سد بنائی جو تباد پر نو شیردان کی مشور ہے۔ مجکو یون ملن ہے
 کہ دراصل وہ کیتباد کی ہے اور پرتباد نے اسکی درستی کی ہے اسوجہ سے سابق بھی کیتباد
 کے کر کے سینے لکھی ہے پر عقول عشرہ و تاریخ کبھی میں تباد کی ہی لکھی ہے اور چونکہ اکثر یاجوج
 بشمول بعض یاجوج کے ڈینوب ڈانیز میں زور آور ہوئے انہیں سے کاسک تھے جنکو معالم میں
 و سب سے بکن کر کے لکھا ہے تو ذوالقرنین مذکور اپنے مملکت سے غرب میں ادن پر
 چڑھا اور ہر ایک ملک کا غرب بطور محاورہ متعین ہے ناواقف تاریخ اگر اسکو سمجھی جاوے لاچار
 ہے اور کاسک موٹی اوٹھنکے ہیں جنکا عرض مثل طول کے ہے کہ ہر شخص انکو ذکر تانہر شوانے
 والا اپنے عرض کو اپنے چاروں طرف کی سائی سمجھتا ہے۔ پس انکو شکست دی اور وہ قلعہ جا
 ہو بلوٹہ کے پاس میں غالباً اسوقت کے ہیں اور یاجوج وہاں سے کوہ فاف کی شمال میں گئے
 اور مملکت کشادانغ و اغستان کو جو نسل الانا اپنے ایران بن نام سے آریہ کر کے ہے
 ستانے لگے پچھلے سالوں میں مندرون داغستان سے سنکرنی حروف ظاہر ہوئے
 تھے جو اس مقام سے رجاہ ۲۲ میل ۷۰ گ دبدور جا سکتے ۲۳-۲۴-کانت (۵)
 وغیرہ اندرون میں کوک کے شر سے مندرون کی بچاد کے لئے پناہ مانگی ہے کہ یاجوج
 قوم یوز کو دوسروں کے مندرون سے ضد تھی۔ اس مقام سے دبدو کے شروعات نکلا
 ظاہر ہوا اور کوک کو کوک کے ساتھ کلب درم و کلکی بران میں لکھتے ہیں جنکے آنکھیں
 کبھی دریل واسے ہوں اور انکے آخر میں ملکہ مخطمہ کا ہی ذکر ہے الحاصل یاجوج بڑے

کوہ برال کے شریفوں کو بھی تانے لگے۔ جبکہ ذوالقرنین جو پلاسے سودان کو اور سائر سب
 ذوالقرنین کے فتوحات مملکت مصر میں رول صاحب بھی لگتے ہیں اور وہاں سے جو
 جنوبی سیر ذوالقرنین کی معاملہ میں وہب بن مہینہ تابعی سے لکھی ہے مشرق کو آبا
 لینے پہلے مملکت بابل کو ۵۳۵ قبل مسیح میں بلشعصر بن نخت مصر سے چھینا اور مملکت
 یہود پر یہودیوں کو قید بابل سے خلاص کیا اور مملکت شرقیہ میں نمک پر پہونچا جو پیریا سے
 روس میں ہے جہاں پہاڑوں سے حسب قرآن سرور بردہ نہیں یہ حد شرقی او کی سیر کی
 سہی اور وہاں سے حد شمالی پر مملکت توبل پر گیا جو حد شمالی پیریا سے روس پر ہے انہیں
 شہنشاہ میں اور وہاں سے اپنی مملکت کو لوٹا تو قریب تارہ کے پہونچا اور جیسے تارہ و نمک توبل
 ایتانے یافت کے یہ تینوں شہر میں دیسے تارہ سے تار و توبل سے تبت و نمک سے
 تفسین اہل چین میں پس تارہ کے پاس کوہ برال کے دس میل کی کہانی سے جو ہنریاں کے
 قریب ہی یا جوج تشمول اولاد ماجج لوٹ کرتے تھے تو اس مقام پر پتھر دگارسے سے دو چوڑے
 دیوار بنائی جبکہ دیوار برابر دو چوٹیوں کے ہوئے اور پھر مناسب طور سے موقع سے لوہا لگا کر
 پلا دیا جیسے محکم دیواروں کا دستور ہے پس اس مقام سے اونکی آمد بند تھی اگرچہ ڈیوت و مانیہ
 کے مابین والی کنجسرو سے جنگ کرتے رہے اور یا جوج و ماجج کی کنجسرو پر فتح نمایان ہوئے
 اور سر یا پک لوٹتے رہے لیکن پورب کی طرف کوہ برال سے نہ نکل سکے کہ ہر چند حسب حدیث
 او کو چاتے بیٹے کھودتے اور کاغذ برابر رہ جاتی یعنی کم رہ جانے پر آ رہا نہ ہونی تھی کہ اوپر
 سے گر کر بہ ستور ہو جانی لیکن یہ اس وقت تک اونکا کام رہا جب تک ام المومنین حضرت زینب
 رضی اللہ عنہا سے روایت نہ ہوئی تھی پھر ایک روز حسب روایت صحابہ مسند کے وہ آ رہا
 ہو گئی یہ ایک خروج اونکا ہوا۔ دوسرے خروج کی بابت حدیث میں ارشاد ہے کہ ہزار سال
 بعد میرے قیامت اوے گی اور تین سو سال گزر گئے اور قیامت اب تک نہ آئی او سکا
 جواب فصل ۴ و ۲۰ مکاشفات یوحنا میں لکھا ہے کہ خداوند چار خلفا کو ہزار سال تک شیطان کو قید کرے اور ہزار
 سال کے بعد شیطان قید سے خلاص ہو گا اور یا جوج و ماجج کو ہکا و سکا کہ اطراف ممالک اہل
 اسلام پر تسلط کرنا شروع کریں گے وہی مشاہد ہوا اور آیت رہم من کل یسئلون کے مطابق

مدب شمالی سے یا جوج روس بڑا اور حدب جنوبی سے دوسرے اہل یورپ جو ہے
 جیسے البوا فضل میں لکھا ہے کہ حاجو نکاراہ اہل فرنگ روکتے ہیں جسکو عرصہ میں سو سال کا ہوا
 اور فصل ۳۸ و ۳۹ خریفیل میں مفصل کیا کہ یا جوج واسے زنیاد و قبول و تمسک کے ساتھ آخر
 زمانے میں جرمن و فارس ابنا کے گورمے کیورٹ بن یافت ہوئے وہ کچھ خود شاہد ہے
 اور اسکا تسلط گوش بن خام کے اولاد پر ہوگا جو جوجو کے پاس بستے ہے وہ ہی بخارا و خجوا
 و فرغانہ وغیرہ کے تسلط سے ظاہر اور اس کے ساتھ گورم کے بقیہ اولاد یعنی سکرستانے اولاد
 سکرستانے ہونگے وہی مرو پر قابض ہوا اور جہان اسکر کے اولاد ہو گئے وہاں ہر طرف ہوگا۔
 اور قبضہ کے اولاد سے پریر و سودان و کابل بچے بقول بعض ہے اسکا حال ہی بفضل مذکور
 میں لکھا ہے اور شیر بہر سودا گروں کے خجے جہڑے پر شیر کا نشان ہے یعنی انگلستانیکا
 باشند و درن ہندوستان میں تسلط لکھا ہوا اور جیسے تارسیں کے اولاد سے صورت و جدا
 تے دیسے نینان و جاوہ و جاپان نسل تارسیں بن یوان سے ہیں پس برہما کے شرمن
 چین پر سرکار انگریز کے کا تسلط ہو جانا قریب قیاس ہے۔ یہ دو مل فرودج یا جوج و ماوج ہے۔
 اب تیسرا فرودج بیت مقدس پر ہوگا مگر پہلے ۱۳۲۳ء کے قریب سلطنت ترک بنی منظور
 نسل ابراہیم سے مانی رہے گی جو عیسا بن مدین کی اولاد سے ہیں خجوا ایجا کر کے کہتے ہیں انکا ملک
 بنی اصفہر نے لین گے اور اس کے بعد امام مہد سے مدینے سے کہ میں آکر پہچانے جاؤں اور
 بنی اصفہر پنجاب تا مملکت قسطنطنیہ ہونگے اور ہر وقت و حال آوے گا اور اسکو مسیح عالم
 ۱۳۳۵ء کے قریب قریب قتل کریں گے۔ اور باقی تیسرا فرودج بیت مقدس پر ہوگا اسکو مسیح
 (۲۸) سال کا باقی ہے اور قرآن مجید میں حسب آیت انھب الذین کفروا ان یتخذوا عبادا
 من دونی اولیاء کے بعض یا جوج و ماوج خدا کے بندوں سچ و درم کے پرستار کرتے واسے
 خجے نہا نہیں اس خیم زمینی میں جو جنت آدم کے مقابلے میں ہے کیسے کیسے ہو رہے ہیں
 اور بعض حسب آیت هل ننبتکم بالاحضریٰ اعمال الذین ضل سبیلهم فی الحیواتہ اللہ اہم مجبور
 انکم کسبون خدا کے مہد حیات دنیا کے معتقد جو معتین اچھی بناؤں اور ظاہر کہ طویل القامت کو
 مثل کجور و مار بو لیتے ہیں اور جنوبیہ روس سے طویل القامت کو مثل درخت آؤر کنا جو سنرگز کا

ہوتا ہے بعد نہیں جو حدیث میں بطور مجاورہ آیا ہے کہین شکر گز کا نہیں فرمایا علیٰ ہذا
 شمالی روس کے بو تو نکور تفسی نے مائیتہ کہا ہے اور کان حراس میں عمدہ ہوتا ہے۔
 اس جگہ سے فران میں کافرون کا قول نسبت حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے نہا کہ وہ کان میں
 بلاشبہ یہ لوگ کان اسے حواس ظاہرے کو لحاف و استعمال کر رہے ہیں و باطنے کان معرفت
 ندارد کہ وہ مثل فرشتہ میں اور انہیں سے ایمان کھلائے ہیں۔ پس جو ارشاد حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم کا تھا کہ وہ ایمان نہ لادیں پورا ہوا اور کثرت کی اذکی یہ حالت کہ ایک شہر اجمیر میں
 اجمیر کے باشندے چالیس ہزار ہیں و ایک شہر لندن میں چالیس لاکھ ہیں و علیٰ ہذا دوسرے
 امور کو غور کرنا چاہئے کہ نہ ان کے روبرو پہاڑ ٹھہرے نہ سمندر بحیرہ طبریہ جو پندرہ میل
 میں ہے اس کے کیا حقیقت ہے جو ٹھہرے جسکے بابت حدیث میں ہے اور جابلقا
 وہ ہے مملکت بلقان جمین ہنوز جابلقا شہر ہے اور جابلقا وہ ہے بلینہ اسپین ہے
 جمین سے اہل اسلام کے عہدارے ایک تین سو دوسرے میں بٹے ہوئے ہیں اور
 وہ بہت کچھ آباد ہیں اور ان کے سارے اشخاص عالم مثال میں جو دیکھے اس کے نسبت
 دیا اس عالم کے مطابق ارشاد ہوا یہ میں نے اپنے خیال کے مطابق لکھا ہے جسکو
 زیادہ تحقیق منظور ہو وہ تفسیر سے حیات سرمدی دیکھے جمین صمدی و ہزار عجائبات ہیں

باب دوم

عظیم ترین سراج کریمان میں
 (جو باہرین سال حسب سورہ نجم کے ہو)

ہر چند اسکو سال بارہ نبوت کی نظر سے پہلے لکھنا تھا پر بنظر زیادت بیان کے تاخیر کے
 اور جو شخص مسئلہ بروز مثل سے واقف ہے وہ اس کو خوب سمجھے گا کہ حضور صلی اللہ علیہ
 و آلہ و سلم بروز روح اعظم میں جو بنظر حقیقت رہے روح میں اور بنظر ظاہر نبی و رسول پس
 قرب نے الحقیقت قباب تو سین کیا تا ادا دنی صحیح ہے جمین حضور صلی اللہ علیہ وسلم
 مغرور دنیا سے نہیں ہوسے بلکہ بیان پر رویت اپنے آپ میں رہے جیسے فرمایا ہے

والنجم اذا هموى الى آيات دبد الكبرى خلاصہ ترجمہ۔ ہم سے محمد کی جو شب
 سراج میں ترقی پا کر درجہ انسانیت میں اترانے لگے ہوا تھا را صاحب نہ کچ اور نہ لوے خواہش سے
 نہیں ہے اس کا قول مگر وہ جو وحی کیا اس کے رب نے تعلیم کیا اس کو صاحب قوت و زور
 والے رحمت نے بصورت روح اعظم جیسے سورہ رحمن میں ہے پس اوپر اور پے ہوئے
 محمد اپنے ربہ ترقی پر اور اوپر روح اعظم تھا انقاعے کے ساتھ بہر فریب ہوئے محمد
 انقاعے کے طرف تو انرا روح اپنے درجہ سے نیچے ہو کر پس اس ترقی محمد و نیچے روح
 ہوئے محمد بقدر قوسین ملکہ اس سے ہی فریب۔ پس وحی کی روح نے اپنے بندہ محمد
 کی طرف وہ جو دے کے نہ دروغ کہا دل محمد نے وہ جو دیکھا۔ آیاتم شک کرنے ہو اوپر
 چکو اس نے دیکھا اور البتہ دیکھا۔ بارگرم سراج اول میں سدة المنہی کے پاس اس سدرہ
 کے پاس حبت ماوا ہے جب ڈھانپا سدرہ کو اون الوانوں تے جو دنیا نہ ٹھہرے ہوئے
 پھر محمد نے کچ رویت حق میں اون الوان کی طرف دیکھنے سے بلکہ توہ روح میں ہے ہے
 البتہ دیکھیں اپنے پروردگار کے بزرگ آئین وہ جو موعود سورہ انہرے کی آیت
 لذیذ من آیتنا الکبرى بن تہین اور بزرگ ترین آیات سے روح اعظم منظر اول ہے
 جس کے نسبت اول باخلق اللہ نورے وارد حدیث میں ہے۔ یہ ترجمہ صاف صاف آیات کا۔
 مطابق مذہب ابن عباس کچ ہے اور اس میں کچہ شک نہیں کہ جبریل ص ب سورہ کورت کے
 انقاعے میں زبان شہد وحی جلے میں چہ سو بازوئے کے ساتھ دکھلائے دے۔ پس
 صدیقہ کے استعار میں تفسیر آیت ولقد رآنا ہذا بالافق مبین میں حضور صلی اللہ علیہ وسلم
 نے مراد جبریل سے فرمائے۔ پرا نقاعے پر مقام جبریل نہیں وہاں پر روح کا مقام ہے
 جو ذی الوہش ہے۔ باقی رہی یہ بات کہ حضرت صدیقہ فرمائے ہیں کہ میں نے حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم سے آیت ولقد رآنا ہذا بالافق مبین اور آیت ولقد رآنا ہذا بالافق مبین
 کو دریافت کیا تھا۔ حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے جبریل کے نسبت فرمایا تھا کہ اس کے عظیم جہ
 نے بند کیا تھا زمین و آسمان کو پس نسبت انقاعے میں کے جواب مسلم ہے کہ وہ حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم کا ارشاد ہے لیکن دوسرے آیت کی بابت حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے طرف

سے جو اب خلاف آیت کے کہے ہو سکے چہین رویت سہد المقتضی کے پاس ارشاد کی گئی
ہے اور رویت من مابین من اہل کے وسط میں ہے۔ اس میں کے راوی کو انتہا
واقع ہوا جو حضرت صدیقہ و حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے طرف نسبت کرویلے ہیں اس وجہ
یہ حدیث مسلم غریب ہے جیسے زندگی میں ہے کہ ابو بکرؓ کمال کو حضور صلی اللہ علیہ
وسلم کے ساتھ قبل از نبوت ممالک شام سے کر دیا تھا کہ یہود سے ضرر نہ پہونے اگرچہ اس
اور اسکے درست ہیں لیکن چونکہ تاریخ کے خلاف ہے کہ بلال قبل از نبوت کب محکوم
صدیق کے تھے رتندے نے کہا کہ یہ حدیث غریب ہو قابل سند نہیں اور ایسا کہہ انتہا
بہت مرتبہ۔ حضرات جلیل القدر سے اتفاق سے واقع ہوا ہے دیکھتے تمنع و قرآن کے
مانت ہر فاروق و ذی النورین نے کے اور مرتفع نے قرآن کے موافق جابر
کرے یا جناب مرتفع و عباس و حضرت زہر ارفی اللہ عنہم نے طلب وراثت کے
حالانکہ حدیث میں نحن معاشرکم احببنا لا خودیث دلا و ذوات وارد ہے جس کے مطابق بعد
کو جناب مرتفع نے تمیل کے۔ اب اس مقام پر تحقیق امامیث مثل نورانی ارہ انورانی
ارہ کے مناسب ہے پس مخفی نہ رہے کہ جیسے حدیث میں روح کے نسبت جیسے اول
ما خلق اللہ العقل ہے ویسے ما خلق اللہ نورے وارد ہے پس البوز نے رویت رب جیسے
دریافت کیا۔ حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے ارشاد کیا کہ نور کو میں نے دیکھا ہے دوسرے
روایت سلم میں ہے اور معنی نور انہی ارہ کے صاف ہیں کہ وہ مطابق حدیث اول
ما خلق اللہ نورے کے میر نور ہے دوسرے جگہ اپنے سوا میں کہاں دیکھوں جیسے
ایک روایت میں نور نے بفتح را ہے مطلب اوسکا یہ ہے کہ میں خود نور نے ہوں
باسب اسکے کہ وہ میر نور ہے اوسکو دیکھتا ہوں اور ابن عباس اس رفر سے آساتے
جیسے آپ کا ارشاد ہے کہ حضور نور تھے نور کو دیکھا۔ اس مقام سے۔ و من رانی
تقدہ را می الحق ہے جیسے ہوئے کو ارشاد فصل بستم خروج میں ہوا کہ تو یہ نمونہ دیکھتا ہے
مخبر دس نور کا جو ہر ارفتم میں فرمایا جاوے گا اور حجاب عن وجود مطلق نور ہے
اور داسے حجاب سے کلام رویت کی حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا مستفہد ہیں

اور بلا حجاب وجود مطلق کی رویت من حیث الاطلاق کب متصور اگر اوٹھا دیوے حجاب تو البتہ
جلال و یمن جلال اور سکے وجہ کے اور سکے خلق کو جہان تک منتہی ہو۔

تتمہ اس سوا جگہ متعلق

مخفی نہ رہے کہ جب حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے سورہ نجم پڑھے پس آیت مذکورہ کے بعد
آیت اتر تیمم اللہ والعزے اے من شیطان ہے یعنی نبی نے تو دیکھا رب کو کیا تم نے
دیکھا لات وغرے و تیسرے سات بڑیل کو کیا تمہارے لئے نہ رہے اور خدا کے لئے
ماوہ یہ اسرت میں تقیم بری ہے نہیں ہیں یہ بت گروہ اسما جو تھنے و تمہارے باب و دوا
مام رکھے ہیں نہیں نازل کیا اللہ نے اور سکے ساتھ دہل نقل ہو کہ ایک روز آیت اتر تیمم اللہ والعز
وسورۃ النملۃ الاخرے۔ حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے پڑھے اور بطور استفہام کے جو آیت اول
وآخرین ہے فرمایا ملک الغرائق العلے وان شفاعتمن لرسولکے یعنی کیا یہ بڑے سردار ہیں
آیا بہ تحقیق۔ انکی شفاعت۔ البتہ امید کیجاوے پس اس سے حضور صلی اللہ علیہ وسلم
کے تمنائی کہ کافر ایمان لادین پر معاملہ برعکس ہوا کہ کفار اسکو تحقیق پر سمجھے اور آئندہ و سابق کے
استفہام و غوار سی دولت بنون کا نہ خیال کیا۔ پس حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے مع مسلمانوں کے کافروں
سی سجدہ کیا۔ بیان تک کہ ایک بڈا جو سجدہ اور نہیں سے نہ کر سکتا تھا اونے کنگرا دھا کر ہاتھ میں لئے
اور سجدہ کیا۔ اور کفار نے کہا کہ ہمارے مسلمانوں کے تو سکے تعلیم کی بابت تکرار رہی اور تعلیم
بتو کی دہ تکرار جاتی رہی بیان تک اس خبر نے اشتہار پایا کہ ہمارے جن عیشہ تک خبر ہو چکی وہ واپس
الحاصل بعد اسکے کہ کافروں نے اپنا مقولہ کہا حسب سورہ حج کے جبرئیل آئے کہ اے
محمد علیک الصلوۃ والسلام کہہ وحی میں ایزاد کیا آپ نے فرمایا نہیں۔ پس آیت سورہ حج میں
واما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی اے علیم حکیم آئے یعنی اور ہم نے پہلے رسول نبی
نہیں بھیجے مگر جب آرزو کی نبی نے قوم کے ہدایت کی تو خلل و الاشیطان نے اس کے آرزو
برای میں چنانچہ ابراہیم نے آرزو کی کہ اشلمان ہوں وہ نہ ہوئے موسے نے آرزو کی کہ

میری ہدایت پر رہے۔ اور ہارون کو حلیفہ کر گئے۔ اور ان کے عقب میں گوسا پرستے ہوئے
 اور یہ نے آرزو کی کہ بنی اسرائیل ہدایت پادین وہ سرکش ہو گئے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم
 نے آرزو سے ہدایت مابین استغمامون میں الجور استغمام کے مقولہ مذکور فرمایا وہ تحقیق و تجربہ
 اور اس کو فران خیال کیا۔ پس نسخ کرے اللہ وہ مجمل و اسے شیطان پر محکم کرے اللہ اپنے
 آیات واسبہ وانا با حکمت ہم۔ والحمد لله على ذلك

خلاصہ اوائل

رسالہ درہ ناوہ مولفہ مولوی محمد منظر الہا و طبیب مشیخ سبیل امروہو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد الک یا عظیم الفضل والنعمة وشکرا لک یا ذا العزت والکرام من اجل نعمت
 ان جعلتنا من امتہ البنی الماشی المکرم فصلہ اللہ علیہ صلوٰۃ و نعمة و علی
 آلہ و صحابہ وسلم۔ خدمت ارباب تحقیق میں فقیہ محمد منظر الہاوی عرفیہ زاز ہے کہ رسالہ طبیب
 عظیمۃ النزلۃ مواجہ الرسول مقدمہ مواجہ بن ایک عجیب پاکیزہ رسالہ ہے جسکے مثل چشم زمانہ نے نہیں
 دیکھا اور جیسے میری استہدائی ادس سے بڑھ کر ہے لیکن باب یازدہم میں واقعات سلامیہ مکاتبات
 یومین سے جو لکھے ہیں نہایت محل میں جسکے تفسیر کتاب مکاتبات از روی میں موجود ہے میں نے
 مناسب دیکھا کہ اس کے کموز غرامت کے تعلق کو کھولوں و چونکہ اس میں عمدہ بیان چار خلفا کا ہے
 لہذا اس عمدہ نمونہ کو ایک مقدمہ چار مفتاحہ پیش کرتا ہوں و باللہ التوفیق

مقدمہ

مٹھی نہ رہے کہ قرآن مجید میں جیسے محمد رسول اللہ کے بعد والذین معہ سے اشارہ صدیقین کی طرف
 وانشاء علی الکفار سے فاروق کی طرف رحمانیم سے ذوالنورین کی طرف تراجم رکھا ہے
 مرفوعہ کی طرف یتغون فضلاً من اللہ ورضواناً سے امام حسن مجتبیٰ کی طرف بیہم غنی ووجہم من الزجر
 سے شہید کر بلا کی طرف ہے ویسے فصل ۳۳ سفر شریف سے مین درس ۲ سے محمد رسول اللہ
 کے مثل ہے اور موسیٰ نے کہا کہ خداوند سنا لینے کہ سے آیا اور شعیب سے لینے بصرے
 پوسنے شعیب بن اسحاق سے طلوع ہوا فاران یعنی جنگل مدینہ ہے کے پائے سے جلوہ گر ہوا
 درس ۱۱۱ قدر سیونکے ساتھ آیا لینے یتغون و انصار سے اسین اشارہ والذین معہ کا ہوا اور
 واسطہ ہاتھ میں ایک آتشی شریعت اور کے لئے مٹی یہ انشاء علی الکفار کے تفسیر مہوی - ۳
 ہاں قوم سے بڑے محبت رکھا ہوا اشارہ رحمانیم سے ہوا اسکے سارے مقدس ترے ہاتھ میں
 ہن تراجم رکھا ہے کی طرف اشارہ ہوا اور وہ ترے قدموں کے نزدیک بیٹھے ہیں یتغون فضلاً من اللہ
 ورضواناً کی طرف شیر اور ترے باتوں کو انہیں گے بیہم غنی ووجہم کی تفسیر و شہد فی الانجیل کے
 تفصیل فصل (۵) مٹی ہے کہ محمد رسول اللہ کے ہمراہیوں کے تفسیر درس (۳) سے ہون شروع
 کی ہے (درس ۳) مبارک و سے جہل کے غریب ہیں کیونکہ اسان کی بادشاہت نہیں کی
 ہے (۱) مبارک و سے جو غلبین ہیں کیونکہ و سے نسلی بادین گے۔ اب ہمارا ہاں حضرت
 صدیق کی نسبت یہ ہر (۵) مبارک و سے جو علیم ہیں کیونکہ وہ زمین کے وارث ہوں گے
 ہمارا ہاں عرفار و کو فرماتا ہے (۶) و سے جو راہباز سے کے ہو کے دیا ہے ہیں کیونکہ
 و سے آسودہ ہو گئے۔ ذوالنورین کے ہمراہ کو فرماتا ہے (۷) مبارک و سے جو رحمت ہیں
 کیونکہ انہیں رحم کیا جاوے گا۔ علی مرتضیٰ کی نسبت فرماتا ہے (۸) مبارک و سے جو پاک دل ہیں
 کیونکہ و سے خدا (یعنی رسول خدا) کو دیکھیں گے (یعنی بنظر حقیقت) امام حسن کو فرماتا ہے
 (۹) مبارک و سے جو صلح کرنے والے ہیں کیونکہ رسول خدا کے فرزند کلامین گے۔ امام حسن
 کے حق میں فرماتا ہے (۱۰) مبارک و سے جو راہبازی کے سبب شائے جانتے ہیں
 کیونکہ خدا کی بادشاہت انہیں کی ہے یعنی امامت (وکی وادکی و لا وکی سچہ اور مورد
 شورے من وما عند اللہ خیر وافی للذین یؤمنوا علی دہم یتغون و انصار

صدیق بن ہر اور و الذین یحییون کما یتوالا ام و الفوا حشر و اذا ما غفبوا هم
 یغفرن صفت فاروق بن اور والذین استجابوا للرب یم و اقاموا الصاۃ و ادریم
 شورے بنیم و ما رزقنا یم ینفقون صفت عثمان بنی صاحب شورے کے حق بن
 مہمون کے صلوات یعنی قرآن کو پرا کر اور والذین اذا اصابہم البلیۃ یم یتصرون
 صفت مرتضیٰ بن سید جبہ حضرت طلحہ و زبیر و صدیقہ رضی اللہ عنہما یا کہ مرتضیٰ ہی صاحب جزا ^{سید}
 شہداء کی مادر بنین سے لے کر مرتضیٰ کی تربیت بن فہم عفی و اسلام فاجہ ^{اللہ}
 ہے کہ عفو طلحہ و زبیر کو کیا و اسلام حال مادر بنین کے پیر بحق شامیون کے فرما ہے اندہ لایجب
 الظالمین پر حق مرتضیٰ فرما ہے و لمن انتصر بعد ظلمہ فا ولئک ما علیہم من ^{سبیل}
 پر حق شامیون کے فرما ہے انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و ینفقون
 فی الارض بغیر الحق اولئک لیس علیہم عذاب الیم حسین عمو یا سید شہید ہوئے و امام
 زہر دے گئے اور امام حسین مع افریاشہید ہوئے اور کئی ظلم و ستم سے زبردے شہید کرایا جسکا
 بیان تین ہو سکتا۔ پر حق امام حسن فرما ہے و لمن صبر و غفر ان ذلک من عزم الامور
 پر حق مروانیہ فرما ہے و من یضلل اللہ فما للہ من ولی من بعدہ پر حق کل ظالمین فرما ہے
 و ترے الظالمین لما راوا العذاب اباے من الماشعین یقولون ہل الی مردوں
 سبیل و ترے لعنہون علیہا ای فی القیامتہ خاشعین من الذل یخبطون من
 طرف خفی یہ چونکہ سلمان ہوئے اندھے ہو کر نہ اوشین و قال الذین آمنوا ان الحسن
 الذین خسروا النفس یم و الہیم یوم القیامتہ الا ان الظالمین فی عذاب مقیم یہ حال
 علی بن ابی طالب کا لیکن چالوداء کے روز حسب حدیث ظالمین است ہی بعد و عاصی حضور صلی اللہ علیہ
 و سلم کے بننے گئے پر بنی ہاشم عباسیہ و اسماعیلیہ کو بنظر استقام فرما ہے جبکہ وہ بھی ظلم کرنے لگے
 نور و وہیہ سے پاداش پائین اور پر اللہ سے ہی اوکی مدد ہوئی و ما کان من اولیاء ینصرہم
 من دون اللہ او پیر ہی جب ظلم سے باز نہ آئے تو فرما ہے و من یضلل اللہ فما للہ من
 سبیل پس ترک کرنے تباہی آئی بدان نظر فرما ہے استیجیبو لربکم من قبل ان یاتی یوم
 لا مردودہ من اللہ ما کم من ملجأ یؤیئکم ^{اللہ} عباسیہ و ما کم من ملجأ یؤیئکم ^{اللہ} اسماعیلیہ فان ^{اللہ}

فما أرسلناك عليهم حفیظا ان علیک الا بلاد غراب بحال ترکہ کے زمانا ہے جبکہ
اسلام کے آوین وانا اذا اذ قتل الانسان منا رحمتہ فرح بہا وان لقبہم سید
بما قد مت ابد ہم فان لا انسان کفورا اب او کی برائی کا زمانہ آن پہونچا کہ چاروں طرف
سے زیادہ ہے اب قریب عرصے میں سلطنت جاسنے والی بننے اٹھنے کے بعد ہر ایک
سیدی ورج جو خدا کی بادشاہت ہے آنے والی ہے جو آسمانی بادشاہت ہے تعبیر کیجاتی ہے
اور اس کے بعد ہر خراب و بناوی زمانہ ہوگا کہ اللہ کا نام لینے والا نہ ہوگا تو زمانہ عظم کا ہوگا۔
نظر میں ان زمانا ہے للہ ملک السموات والارض یخلق من یشاء یمیت من یشاء انا و
لن یشاء الذکور و الذکور و جسم ذکر انا و انا تاویل میں یشاء عقیما

مفتاح اول

شرح سات باب اول مکاشفات میں

مخفی نہ رہے کہ مکاشفات کی تین اول بابوں میں تمہید ہے سات کلیات کو آئندہ واقعات اسلام
کے پیشین گوئی پر کہ جو آنے والی باتیں تسلیم کرے گا وہی غالب ہوگا ایسی شیخ و ماہر کہ اگر مخفی و حیات
ابدی وغیرہ دیکھ لیتے اور سکوا سلام سے عزت میں بخشن گے اور باب چارم سے اور واقعات موعودہ
کا بیان شروع ہے کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم صاحب کمان کو بہ نظر اسکے کہ وہ روح اعظم ہیں۔
عرش نشین گئے ہیں جبکہ عرش دین کے چار خلفاء حال تھے اولاً بہ ترتیب اہل بیت و دیگر انسان و
سے بیان کیا ہے اور ثانیاً باب ششم میں بہ ترتیب خلافت۔ ترتیب اہل بیت سے ہونے کے کہ اس
مراد اسد اللہ علی اور بکر سے البکر جبکہ نام میں بکر کا لفظ ہے اور بکر بچہ شتر کو کہتے ہیں جو کہ ترجمہ لفظ
بقر عربی کا ہے واصل بغیر زیادہ ترجمہ شتر پر مشتمل ہے شتر میں نصار نے غلطی ہے اس کا ترجمہ
بچر ہے کہ نے ہیں اور انسان یعنی مرد تک سے ذوالنورین عثمان مراد ہیں۔ اور عقاب سے
مراد حضرت عمر ہیں۔ فارق بین الحق و الباطل آپ چونکہ بڑے باہمال اور زود آہستے لہذا اس
جائزہ سے نہایت دلیلی جو نہایت قوی الدلیل عاجز ہو تا ہی بیان تک کہ دوسرے کا شکر کیا ہوا
ہیں کھانا مگر کہ وہ فارق ہوا ہے دوسرے کے حق میں اور چوبیس تخت نشینوں سے

مراد چوبیس عمال حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہیں اور خلفا کے
 چہرہ پردن سے وہ چوبیس حکام ممبر ہیں جو ہر خلیفہ کے دارالخلافت سے
 مقرر کئے گئے تھے۔ اور سمندر بلور شال سے قرآن شریف مراد ہے اور باب
 پنجم مکاتبات میں برہ سے مراد کہ فریح تو نہیں ہو ابرگویا بیچ سمجھا گیا مسیح علیہ السلام ہیں جنہوں نے
 عالم مثال میں جناب تخت نشین سے کتاب سات مہر کے لئے اور جو میں تخت نشین دجاہر خلفا نے
 کہا کہ ہم زمین پر بادشاہت کریں گے اور باب ششم مکاتبات میں اس کتاب کے مہر و نیکے کو سننے کا
 بیان کیا ہے پہلے مہر کے توڑنے میں خلافت صدیق کا بیان ہے جو مثل فقرہ گھوڑے کے
 صاف تہی کپڑا اور دوسری مہر کے توڑنے میں خلافت فاروق کی طرف جو مثل سرنگ گھوڑے کے
 مضبوطی اور جھکی تلوار بہت لمبی تھی اور رابع سکونہ گویا اذکی لڑائی ہو رہی تھی۔ اور تیسرے مہر کے
 توڑنے میں خلافت عثمانیہ کا بیان ہے جسکی خلافت شکی گھوڑے کی طرح زیادہ عرصے تک رہی
 اور آخر وقت میں بڑی آفت آئی اور چوتھی مہر کے توڑنے میں مرتضیٰ کی خلافت کا بیان ہے
 جو مثل کمر گھوڑے کے کمزور ہو گئی تھی جسکے پیچھے عالم غیب یعنی شجرات اہل کمال ہوان ہیں اور
 پانچویں مہر کے توڑنے میں مطابق قرآن و حدیث اس زمانہ ما بعد خلفا کا ذکر ہے جس میں اول
 تو ملک عضد بن ہوا جس میں عمار شہید ہوئے اور حضرت امام حسن مسموم ہوئے اور امام حسین پر کبے کیسے
 ظلم اور ستم ہوئے اور جب مظلوموں نے دعا کی تو حکم ہوا کہ اور دوسرے بہائی بھی شہید ہو لیں پھر زمانہ
 مروانیہ میں جو ملک جبر یہ ہو اور پھر زمانہ عدالت کا ہاشمیہ عباسیہ و اسماعیلیہ کے خلافت میں ہو جو خلافت
 باذن حدیث میں ہے یہ دو شاخہ زیتون اسلام کی تھے جسکے تفصیل آئندہ اوے کی اور چھٹی مہر
 کے توڑنے میں خلافت حقہ امام مہدی و مسیح کے موعود ہے جس میں کمال عدالت ہوگی وہ
 آئندہ انبیا الہی میں اور انکے ساتھ مطابق باب ہفتم کے ایک لاکھ چوالیس ہزار ہوں و باقی
 بے حساب اہل عرب جزا کی ڈالی لئے ہوئے موعود ہونگے + تا عن کتاب

تقریظ و پذیر از واقف علوم خفی و علی مولانا ابوالوحد سید احمد صاحب
 سادات بارہ

الحمد لله على ما انعم به من اسلام ودين احكم به شكر الله على النعمه خصص الرسل بهن آدم
 وادخلهم نعم فضلا به كاسمه الله خيرهم صل على سيدنا وعلو به تا على آله اودم اودم به
 الحمد لله اس اذان نيك عنوان من رساله عجيبه مسمي بمعراج الرسول مطبوعه هوا جكه مضامين كى
 صفت بين لامين رات ولا اذن سمعت ولا على قلب بشر زمانا حضرت كه سكتا هون كه هر خبر فقير
 علما زمانه كى خدمت بين ممتاز هوا اور سير و سياحت سے مختلف كتب خانہ طبع بطور حڪم نظر سے گزرے
 پر یہ مضامین کہیں نظر سے نہ گزرے جكه حوالہ كتب نمبر كے ساتھ سر سر مطالبى و عجب یہ ہے كه
 وہ كتاب بين دوسرے علما كے نظر سے بار بار گذرنے پر مطلب نمى حصہ مولف رساله موصوفہ بين آئے
 چنانچہ ايك مطلب كى تفصيل پر بين اپنا كلام تمام كرنا هون و ہر ايك مسئلہ كے نیچے محل مقصور بننے میں
 اور وہ یہ ہے كه مصنف اوسكے فصل ۲ و ۷ دانیال سے بادشاہت خدا مصلو كہ زمانہ اسلاميہ ثابت
 كرتے ہيں بين نے جو كتاب دانیال ديكھے اور دوسرے قومون كے تاريخ سے اوسكو وزن كيا باورنى۔
 باون تورہ صاف پایا كه زمانہ دانیال سے چار بادشاہون كے ہوا جلى ہے ايك بخت نصرے اوسكے بیٹے
 بلسنصر كے كه بخت نصرے ۶۰۰۰ قبل مسيحى بين بيت مقدس كے برابر كيا اور سنہ ۵۰۰۰ قبل مسيحى كے قبيد
 كيا اور بلسنصر ۵۰۰۰ قبل مسيحى بين بادشاہ هوا اور اوسے ہيں يہود كو مقيد ركھا اوانكے لئے حب آيت
 والذاريات درجوا كى بخت نصرے سلطنت كى ہوا پر اگندہ كرنے والے ہوئے اور دوسرے سلطنت
 كيا نيہ ہونى جنين كيقبا و حسب فصل ۷ دانیال كے بنظر بادشاہت ميڈ و فارس كے ميڈ اذو
 والاكو كے و كھلائے ديا اوسے ۵۰۰۰ قبل مسيحى بين بابل فتح كيا اور حسب آيت فالحملات و قرا كے قبيد بابل سے
 يہود كو خلاص كيا كه اوسكے ہوا ابراہان كبطرحے اوسكے لئے سیراب كرنا ہوا ہونے اور مير بادشاہ مغولى سكندركے
 ۳۰۰۰ قبل مسيحى بين ہونى جو فصل ۸ دانیال میں بركہ ايك سنگ لاكر كے و كھلایا جو كشتى زور والى كبطرحے حسب بھاروا
 پسر كے آيا اور ۳۰۰۰ قبل مسيحى بين روميا كے وہ يہود كے كار كے لئے حب آيت فالحملات اور اكي ہارنے والے ہونے
 جنين دس بادشاہتیں ملكت مغربہ روم من الارگ گاتى اوبين مباردى تاك سنہ ۱۰۰۰ قبل مسيحى سنہ ۱۰۰۰ قبل مسيحى
 ۱۰۰۰ قبل مسيحى بين ہونى قبطى سلطنت شاخ بازدم قايم ہونى جو بين شاخ شرقیہ روم سے روم كا بادشاہ و يونان پر حسب
 دانیال كے غالب ہوا اور سكو امل اسلام سے برابر كيا جكه نسبت فصل ۱۲ دانیال میں لکھا ہے كه اذكى بادشاہت
 بادشاہت خدا كھلا ديكى اور قرآن مجيد میں ہيں پہلے سوزنا ہيں ان ما تو عددن الحصادن وان الذين لواقع كہ

الحمد و عہدہ کئے گئے ہوا ہے اہل اسلام اللہ تعالیٰ ہرگز تمہاری بادشاہت بادشاہت خدا پروردگار سے

اسلام اللہ تعالیٰ واقع ہوئی ہے کہ سب دنیویں غالب ہو نقطہ فقیر و مستبد احمد
تقریر ناختہ قلم جاوید کار محمد دوم زمانہ فرید گانہ جناب مولانا محمد زان خان صاحب وکیل
ہائیکورٹ نظام سکنہ شمشون آباد

نعم ممکنہ المائدہ و کم قدرۃ الماعینہ و اذا مضی علی کونہ و نفی کل شیء لہ اینہ و سالکان السنۃ و الحجا
کو نید جاوید اس زمانہ فرحت آغاز مسرت انجام میں ہو کہ کل سر سبز بند و نصحت و اکاہی شمع راہ حقین
مراد مستقیم دین تین ہدایت گمشدگان کو جسے خیر سے رسالہ موسوم بمعراج الرسول ایک ایسی کتاب لاجواب
ہوئی ہے جو اپنا ہی آپ جواب ہے۔ کیونکہ نہ ہو کہ مصنف عالم باعمل اسوۃ الاذکیاء و قدرۃ الامنیاء
البارۃ الادیب و المکرّم الحبيب و النیب المظلم المحقق و حید الامین مولوی حکیم سید محمد حسن صاحب ہجرت
ہے کہ جسکے دیکھنے سے وہ خدشات جو معراج جناب رسالت اب صلی اللہ علیہ وسلم میں واقع ہوئے
تھے اس خوف کے ساتھ دور و زائل تھے ہیں کہ جس سے تحقیق متعلمین و مخالفین زمانہ کو ایک
اسلوبی کے ساتھ نفع پہنچ سکتا ہے دوسرے اس کتاب میں ایک بنا طریق پایا گیا ہے جو
سلف سے آج تک کہیں اپنے تفاسیر و تہانیف میں بیان نہیں کیا سو وہ یہ ہے کہ پہلے کتاب
کہ خلی نسبت الیہ یا کہ اپنے کلام میں لفظ یصدق ارشاد فرماتا ہے سو حضرت باعلیٰ نے کلام
راہی کو اپنے اس کتاب معراج الرسول میں سجا کر دکھایا۔ اور تمام اون احادیث کو جو اس موقع میں وارد
ہوئے اور اجالی حالت سے طبیعت میں تشویش و پریشانی پیدا کرنے میں حصہ لیا تھا
مقامات پر مفصل بیان کر دیا ہے۔

اور یہی ظاہر کر دیا کہ تمام معراج رسالت اب حضور صلی اللہ علیہ وسلم بارہ ہیں کہ خلی شریح حدیث شریف
میں وارد ہے۔ انہما اور خلاصہ یہ ہے کہ یہ کتاب اپنے بیانات کی موجد ہے یا یوں کہا جاوے کہ دریا
کو کوڑہ میں بند کیا ہے۔

وینا قبل منّا انک انت السميع العليم

الحمد للہ کہ رسالہ سوال جواب

الموسم بہ

حقانیت اسلام تبیہ نصائح کی لاکلام

۳۰ سہ ماہی

مصنفہ حضرت سیدہ حکیمہ محمد صالحہ امروہی بی بی کالج ایم ایم بی

مطبع رضوی واقع علی سید حسین کی اہتمام چھپا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً و مسلماً

بعد حمد و صلوٰۃ و سلام کے خدمت واقفین تاریخ و جغرافیہ و کتب مقدسہ میں عرض یہ ہے کہ اس عرصہ میں چونکہ باجوچ والی رشتیا و باجوچ اکثر اہل یورپ کا زور ہے جنکی شوکت بعد ہزار سال اہل اسلام کی موعود پس وہ اپنی وعید سے عدم اطلاع رکھ کر مقدسین اہل اسلام پر معترض رہتے ہیں اور گو کتب مقدسہ کو پڑھتے ہیں جنہیں محامد اسلام صاف صاف مذکور ہیں پر دنیات اسلامیہ کی خوبی سے واقف نہیں ہوتے کیونکہ انکی نسبت کتب سابقہ و قرآن مجید میں کافر رہنا ہی لکھا ہے و ہر حید انکو جواب اہل اسلام سے ملتے رہتے ہیں پر وہ حسب تصریح مذکور کے ایمان کی طرف مائل نہیں ہوتے ورنہ وعید حق تعالیٰ کے مخالف ہو جاوے۔ مجھے ہی ایک باجوچ کے پیرو میرے ملاقاتی نے عرصہ ہوا چند سوالات کیے تھے اور ایسے جواب جنہے مورخین کو اطلاع ضروری ہے دیئے گئے تھے اور وہ جواب متفرق پڑی تھے نظر برآں مناسب دیکھا گیا کہ رسالہ تاریخ منسٹے مفرح و دلکشا کے خاتمہ میں انکو ہم رکھیں جو کہ چند مقامات پر وعدہ ہم کرتے چلے آئے ہیں سوال اول نصارے کی طرف سے اہل اسلام پر گو مسلم کہ تو ریتہ کے مجموعہ میں جو کتاب تکوین ہوگا

سے ملا سکی۔ تک انتالیس جالیس کتاب ہے یہود کے فسادات اور رود آفات سی
 اکہتر کتابوں میں سے بقدر مذکور رہ گیا ہے اور درست دکنگی و نیز تحریفات یہود سے
 اوس میں ہی نسخے مختلف ہو گئے ہیں لیکن بقول مسلمانوں کے امام فخر الدین رازی کے
 چونکہ نزول قرآن کے وقت سے جسکی نسبت مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ جابجا دار ہے نسخہ قلمی
 مواضع مختلفہ میں منتشر ہیں بالخصوص ایسی دو قوموں مختلف یہود و نصاریٰ میں جنہیں
 ایک دوسرے کے خون کے پیاسے ہیں اور وہ بھی زبانوں مختلف میں منتشر ہیں تو جو نسخہ ایک
 قلمی نسخہ میں ہے وہی سب دوسرے نسخوں میں عادتاً تحریف سے نہیں ہو سکتا مثلاً سعدی
 کی گلستان کے ہزاروں نسخے ہیں پس جو نسخہ ایک نسخہ میں ہے وہی سب میں نہیں آوے گا بہت سی
 تصنیف سعدی مفقود ہو پڑا ہر ہے کہ قدر مشترک مضمون گلستان میں سعدی کے مقنا
 سے ہیں آوے گا ہر نسخہ کی سند سعدی تک متصل نہ ہو مگر وہ اس درجہ شہرت کو پہنچی ہوئی
 ہیں کہ اوس میں مشترک مضمون سعدی کے شمار ہونگی اور اس سے بڑھ کر شہرت میں حال
 توریثہ کا ہے پس گونا گونا گویا توریثہ کے نسخہ عبریہ میں ایک قسم ہونی سے مثلاً مقدمہ سنیل جلد
 سو سے میں نسخہ ایک طور سے کر لیے جو سامریہ و یونانیہ ترجمہ کے مخالف ہیں علیٰ ہذا عکس کو
 غور کیا جاوے مگر جو مضمون تینوں نسخوں میں مختلف قوموں سے مدین حبشہ نصاریٰ و
 یہودی متفق ہوں اوس میں تکرار اہل اسلام کا محض یہاں لیکن اہل اسلام باوجود اقرار
 مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ کے قدر مشترک میں ہی کلام کرتے ہیں یہہ نہیں مگر تعصب دیکھو
 اجواء کفر سے حالت نشہ میں مسلمان کافر نہیں ہو جاتا ہر قصہ لوط علیہ السلام کو جو
 اوکی دختر و نسلے ہوا تسلیم نہیں کرتے جو تینوں نسخوں مختلفہ توریثہ میں پایا جاتا ہے
 اور قصور اوس میں اگر ہے اوکی بیٹیوں کا ہے نہ لوط کا بیٹن جانیں قصور جانے اور اظہار
 اوکی بنات کا جو قرآن میں ہے پہلے واقعہ مذکور سے سنانی توریثہ کے نہیں جو دوسری
 وقت میں ہونا کہل ہے غور کرو قصہ آدم و حوا کو کہ سعید بن مسیب علیہ السلام میں حلف سی

کہتا ہے کہ آدم کو حوائے اس درجہ کو نشہ ملا دیا کہ اونسے اوسوقت میں قربت درخت منسوخ
 ہوئی جیسے پارہ اول کی تفسیر معالم التنبیہ میں منقول ہے اور عصیان آدم ہی
 وہ جس میں سبب یتہ قرآن یبندی لہما و وری عنہما من سواہما کی شریک ہیں کہولیں پس لوط
 کی نسبت بھی وہی عذر کیوں نہیں کرتے اور دیکھو یوسف کی بہائیوں کو کہ کونسا قصور
 مثل قصد قتل و جھوٹ کے جو بعد شرک شمار میں آتا ہے نسبت یوسف کے باقی رکھا تھا
 پھر کیوں ان قصوں اخوان یوسف کو حسب یتہ و ما انزل علی ابراہیم و اسماعیل و اسحاق
 و یعقوب و الاسباط کی تسلیم کر کے اونکو پیغمبر اہل اسلام کہتے ہیں گو بقول بعض صحیح و اگر قبل از
 نبوت کہیں آدم کی نسبت بعد از نبوت ثابت علی ہذا قصہ رویل بن یعقوب و یہود ابن یعقوب
 و داؤد ابن لشی بن اورانکی مثل کو حسب حدیث صحیح کے درجہ امکان میں رکھنا چاہیے اور
 ظاہر ہے کہ اگر تحریف ہے وہ مطلب سے محض مثلاً مقدمہ مسیح و مسلمانوں کی پیغمبر صاحب کے
 حالات میں ہوا جو اونکو مفید تھا مثلاً مقدمہ رجم میں پروہ کل نسخوں مختلف ترجموں میں
 ہو سکتی چنانچہ قصہ رجم صحیح اب تک موجود اور جس قصہ میں خود اونکو عیب عالمہ مثلاً قصہ
 داؤد میں کب عقل تسلیم کرتی ہی کہ انہوں نے عبرانیہ و سامریہ و یونانیہ میں درج کر دیا اور کئی
 آیتہ قرآن میں مَصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ کے مخالف ایسے نہیں کہ توریثہ کی قرات کو منسوخ
 کرے پر اہل اسلام اوسکو چھونا برا جانتے ہیں حالانکہ باب علم مشکوٰۃ میں اونکی پیغمبر صاحب
 کی اجازت عام ہے کہ اہل کتاب سے نقل کر دیکہ امر موجود ہے شیخ عبدالحق دہلوی شرح
 کرتا ہے کہ ابن حجر کہتا ہے کہ اونکی کتابیں مشتمل عجائبات و غرائبات پر ہیں پس نقل میں
 اونکی سوائے احکام کے حرج نہیں پر اہل اسلام اپنے پیغمبر صاحب کے مخالف کتب
 سابقہ کا چھونا برا جانتے ہیں اور دوسری قوموں کی پیروی ہوتے ہیں جیسے بعض ہنود یہ نہیں
 مگر تعصب و رتعد دینوں نسخوں توریثہ کو چھنے دیکھا پر کہیں نکلا کہ مسلمان اسنے قرآن
 کو مطابق اوسکے پیشین گوئی کے اپنے سینے میں رکھیں گے یا یاد کریں گے و اگر کہیں

مفقود ہیں ہوگا احتمالات کو گنجائش بہت کچھ ہے لیکن قرآن میں ہے کہ اگر شک ہو اہل
کتاب سے دریافت کرو اور کتاب مذکور میں جبکہ پتہ نہ لگے تو کیسے آپکی کلام کی تصدیق ہوگی
انصاف وغور سے جواب دیجئے اور تعصب کو خیال سے دور کیجئے جواب اہل اسلام
یہ کلام قدر مشترک نسخہ توریتہ کی نسبت بہت متین ہے اور چونکہ قدر مشترک نسخہ توریتہ
ہمارے حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی تقدیس بقید نام مبارک ولادت کے تاریخ
وزمانہ بادشاہت و اثبات ختم نبوت و رسالت بوجہ اکمل حاصل اور طالب سلامیہ
قرآنیہ بطور اترا نظام پس مسطور تکمیل جو نسخہ توریتہ کا اونکی قرآن یا حدیث ہندی کی
مطابق ہو وہ ہی قابل یقین مثلاً توریتہ یونانیہ کے حساب سے ہمارے حضور صلی اللہ
علیہ وسلم ساتویں ہزار مہبوط آدم میں پیدا ہوئے اور حدیث میں بھی یہی ہے کہ میں ساتویں
ہزار میں لیئے اوسکے شروع میں پیدا ہوا ہوں اور نامہ عبرانیہ میں آرام و فراغت بہت سی
توریتہ کی تفسیر کرتا ہے کہ ساتویں ہزار میں نجات اعظم سے آرام اہل حق کو ہوگا پس اس
نظر سے مار سے سنیں توریتہ یونانیہ الا ماشاء اللہ کے سوا قابل یقین اور ترجمہ یونانیہ کی وقت
جسج سے تین سو سال قبل کے قریب قریب ہوا یہودی منحرف مسیح سے نہوئی ستہ اور
اوس زمانہ میں یونان سے تاریخ میں مبالغہ لکھنا جاتا رہا تھا پس اسوجہ سے اوسکے دوسرے
امور میں زیادہ سند بالخصوص جبکہ اوسکے مضمون دوسرے عبریہ و سامریہ مطابق ہو جاد
جیسے باب اول کتاب حرقیل و باب چھام و پنجم و ششم مکاشفات یوحنا جنگو اب تک یہود و
انصار سے سمجھے ہی نہیں جو مقدمات خلفاء اربعہ و حضرات حسنین کی بیان میں ہیں اور ہر
دسکا بیشک متعصب علیہ ہوا جو تاریخ متواترہ کے مخالف ہو وہ قابل تردید مثلاً مسیح علیہ
صدور فرمان دارا یوس بن نوہس سے جو سنہ ۲۳ قبل مسیح میں بادشاہ ہوا و سنہ دو
بعد اپنے جلوس میں حسب تصحیح فصل نہم و انیال و کتاب غریب کے فرمان مہار مت
سیت المقدس کے لئے کیا تھا پارس و یسویں سال بعد پیدا ہوئی جنگ کے ساتھ ہفتہ ہوا

اب ورس ۲۵ فصل نهم دانیال میں بجائے ساٹھ ہفتے کے ساٹھ ہفتے وسات و دو ہفتے کر دیئے کہ صریح عبارت اوسکی اوسکی تحریف پر گواہی وہ محض غلط اور ناحق بیشک تاویلات اور جسکی تصریح ہمارے قرآن و حدیث و تاریخ متواترہ میں نہیں مثلاً مسیح سے مریم کا حاملہ ہونا بذریعہ ملک مسلم فریقین اور انجیل میں بذریعہ ملک کے حاملہ ہونیکے بعد مریم پارسا کا نکاح یوسف سے لکھا ہے اس مثل کو حسب حدیث صحیحہ درجہ امکان نہیں کہیں گے غالب وقوع ہے بلکہ توریۃ کی تطبیق سے متیقن اگر اس قسم کا مضمون سارے نسخوں مختلفہ اللسان میں نکل آوی پس منکر متعصب ہے اور چونکہ خود فصل ۳۱ یرمیا میں آیا ہے کہ توریۃ کا عہد بمقابلہ عہد جدید کے جنکے وسط میں مسیح ہونگی جیسے نامہ عبرانیوں نے ظاہر کیا وہ ہیکارہ یعنی مقدمات احکام میں ہو جاویگا پس حاجت تصریح کی قرآن مجید میں اوسکی تنسیخ التلاوت کی فرضیت کی نہ رہی پر نقل و دیکھنے کی اجازت حدیث سے ثابت پس ساتھ تصدیق کے فرضیت تلاوت اوسکی منسوخ خود توریۃ سے ہو گئی گو کہ نسخہ من ابداً و تنسیخہا میں اوسکے نسخہ کی طرف اشارہ اور فصل مذکور میں صاف لکھا ہے کہ اوس عہد جدید کو مقدسین خاص کر اولاد افریم بن یوسف جنہیں عبد اللہ بن سلام تہی اپنے سینوں میں رکھیں گے یعنی حفظ کریں گے اور اوسکے نوشتہ کو سینوں پر رکھیں گے یہ وہ قصہ توریۃ جو سارے نسخوں میں ملتے ہیں مثل قصہ داؤد و لوط و الزامہ اون لوگوں پر جو قرآن پر اعتراض کرتے ہیں بصورت جواب ہل علم نقل کرتے ہیں انکار اون سے بذاتہ نہیں کرتے اور تاویل معترض بصورت ہائے جانے تیوں نسخوں میں بہت ٹھیک ورنہ بطریق کہ عمدہ ذریعہ رفع نزاع و تحقیق امر کا ہے قصہ مصلوبیت عدم مصلوبیت مسیح میں اور علیٰ ہذا دوسرے مقدمات مسیح میں رسالہ تلخیص التواریخ مسمیٰ مفرح دلکش میں بہت کچھ تطبیق دی گئی ہے اور حق ہمارے نزدیک یہ ہے کہ جب تک و نون کتابوں کی مضامین قرآن کے مطابق ہو جاویں اوسکے مخالف تفسیر قرآن نہ کیجاوی کیونکہ

جابجا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ و اردا و نسخ مختلفہ عام میں پہلے ہوئی کا ترجمہ مل سکتا ہے
 البتہ جو ترجمہ کیا جاتا ہے اس مترجم کا بالخصوص بعض الفاظ میں اعتبار نہیں کر سکتے
 کہ بہت سے مقامات پر ہم دیکھتے ہیں کہ ترجمہ مختلف میں پر مضمون مشترک کی نسبت ہر اہل
 عقل یہی کہیگا کہ وہ قابل یقین فائدہ الاغراض سوال دوم نصاریٰ کی سبب
 ہے کہ قرآن میں توریہ کی جابجا تصدیق ہے اور اسکی قدر مشترک نسخ کے برخلاف
 حدیث و تفسیر قرآن ہے اور خود قرآن میں حوالہ توریہ سے ایسے قصے ہیں کہ توریہ
 میں اونکا پتہ نہیں بخلاف انجیل کے دیکھو سورہ صافات میں اسماعیل کو بیچ اللہ لکھا
 اور توریہ میں اسحاق کو اور حدیث میں بنظر اسماعیل اَنَا ابْنُ الْبَيْتَيْنِ لکھا ہے اور
 دوسرے بہت امور مفسرین ائمہ اسلام کے توریہ کی تطبیق سے ایسے پریشان نکلتے ہیں
 جنکا کچھ پتہ نہیں بلکہ اسکے سراسر مخالف اکثر موجود کیا عوج بن عناق کا قصہ اسطریق سے
 ہے جیسے مفسرین کا قول ہے توریہ میں نو ہاتھ کا طول و چار ہاتھ اسکا عرض یعنی
 کمر اسکی لکھی ہے اہل اسلام میں وہ افسانہ ہیں جنکا ٹھکانہ نہیں کہ سمندر سے مچھلی بکڑ کر
 سورج سے سینک لیتا تھا اور یہ نہیں جانتے کہ سورج کی گرمی زمین کے پاس زیادہ ہی
 بہ نسبت بالا کے جیسے خود کتب حکمیہ و طبیہ اونکے اس امر پر دال ہیں اور خود قرآن میں بعض
 قصے ایسے ہیں کہ اونکا پتہ کہیں نہیں لگتا جیسے خضر کا قصہ ہے کہ مجمع البحرین پر موسیٰ علیہ
 السلام سے ملے اور مجمع البحرین دریائی روم و فارس کا نام ہے اور موسیٰ جب تک مصر میں رہا
 فرعون سے فرصت نہ ملی بعد کو اونکی گزیریت المقدس تک نہیں ہوئی چہ جائیکہ دریائی روم
 و فارس پر اور کوہ قاف بحیرہ اسود و بحیرہ خضر کے مابین میں ہے اور اسکے شمالی لوگوں کو
 یا حوج یا حوج کہتے ہیں پس غالباً بحیرہ خضر کو آب حیات خضر سمجھتے ہونگی جھانکے آدمی بڑے
 قوی ہوتے ہیں جیسے کہانیوں والے کوہ قاف کے رہنے والوں یعنی اہل جارجیا
 آذربایجان کو پرستان کہتے ہیں کیونکہ وہ انکی عورتیں بہت خوبصورت ہوتی ہیں اور

و قرآن کے ہزار سال کا ہونا ہے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم ساتویں ہزار کے شروع
 میں حسب توریثہ یونانیہ و حدیث صحیح کے رونق افروز اس جھانگی ہوئی پس جبکہ اس
 دریافت ہوا پوشیدہ تر ہے کہ قرآن شریف میں بعض قصص توریثہ میں وہ سراسر مطلق
 و بعض دوسری پر تطبیق توریثہ میں مقدمہ مذکورہ یاد رکھنا چاہیے کہ ہر ایک کو لیاقت
 تطبیق دینے کی نہیں اور نص سے مراد وہی ملکہ صدق سالم ہیں جن کا ذکر فصل ۱۲
 تا دین و ربور ۱۱۰ - و نامہ عبرانیون پال میں ہے جو ولادت ثانیہ میں بلا پدر و مادر بقول
 یال پیدا ہوئی ہیں اور زمانہ ابراہیم علیہ السلام میں اور ایسے نبی عظیم الشان ہیں کہ
 علیہ السلام حسب نامہ مذکور کے ان کے قدم قدم اور موسیٰ علیہ السلام جبکہ مصر کی نکلی
 اور وقت موسیٰ علیہ السلام کے برابر دوسرا علم والا نظام ہر کوئی تھا بعد دریافت کے بطور تواضع ہو
 نے فرمایا کہ میری برابر دوسرا کوئی نہیں حق تعالیٰ کو اطلاع دینی منظور ہوئی پس تلاش
 خضر بن مجمع البحرین افریقہ میں گئے جیسے ابی بن کعب کا قول ہے مجمع البحرین روم و فارس
 میں آواں سب مور کی طرف و رس اول فصل ۱۲ خروج و ورس ۷ فصل ۳۲ کتاب
 اعداد میں اشارہ ہے کہ موسیٰ بعد اپنے خروج کی مسر سے وہاں پہونچا جہاں خدا فی موسیٰ
 کہا کہ بنی اسرائیل سے کہو کہ تھیریں اور حیرات کے آگے مجدال و دریائے مابین مقیم ہوں
 پس بنی اسرائیل کے اقامت میں موسیٰ کا جانا حیرات کو ہوا جو ظلمات کر کے مشہور ہوا
 اور مفسرین کو جو نسبت خضر کا غلط طور پر پہونچایا مجمع البحرین دریای روم و فارس
 کی سند یہود کے غلط طور پر پہونچی یہ دراصل غلطی یہودیوں کی ہے اور درخت حیات توریثہ
 میں جو آدم کی نسبت مذکور ہے ظاہر ہے کہ کوئی درخت جو زمین کی آگ عبارت نہیں
 بلکہ حسب تصریح قرآن شریف کی عبارت حضور علیہ السلام صاحب ہدایت و کلام سے ہے
 وہی چشمہ آب حیات خضر عبارت نبوت و ولایت سے ان کی ہے و حسب حدیث حقیقت بخند
 بالکارہ کی ہدایت شرع تکلیفات چند کا نام ہے پس آب حیات ہدایت ظلمات تکلیفات میں

ہوئی اور خضر نے ہدایت آب حیات نبوت سے ذوالقرنین کو کی پیراوسنے بنظر تکلیفات
 حکمت کو پسند کیا کیونکہ النبی خیر خواہ دشمنان مثل مشہور ہے اور اہل اسلام پر جوابدہی
 قرآن و حدیث و تطبیق تورات و انجیل بشرط صحت لازم ہے نہ جوابدہی اور چیزوں کی
 جو یہودیوں کی زبان سے سنکر یا اور اہل اسلام یہود سے جو انہوں نے اپنی سمجھ کے
 موافق تورات سے فرمایا اور وہ تورات سے موافق نہیں پس قرآن اہل اسلام پر کس قدر
 حرف عائد نہیں ہو سکتا نہ حدیث پر والحمد للہ علی ذلک پس اس نظر سے گویا سچے خضر
 آب حیات سمجھا گیا کہ اوسکے قریب کے آدمی تو ہی ہوتے ہیں اور خضر کا پتہ اور انکی جگہ
 حال صاف واضح ہو گیا اور سورہ کھف کے قصوں پر جو اعتراض کرینگے اور کا جواب
 واجبی دیا جائیگا اور عیسیٰ بن خناق فی الحقیقت ویسے ہی صحیح ہے جیسے سائل نے
 بیان کیا ہے خود قرآن و حدیث میں اوسکے طول طویل ہونکی نسبت وہ امور جو سائل نے
 لکھی ہیں جو تورات کے خلاف ہوں موجود نہیں بلکہ حسب صراحتہ و جعلنا ذریتہ ثم انزلنا
 کے فی الحقیقت اولاد نوح کے سوا کوئی باقی نہیں رہا پس عیسیٰ نسل کنعان بن حام سے
 اوسقدر طویل نہا جسقدر کہ تورات موسیٰ میں لکھا ہے البتہ کتاب عاموس میں و سکی
 قوم مثل درخت سرو و صنوبر کے تشبیہا لکھی ہے اور اوسوقت کے ہاتھ و سرو و صنوبر ہی
 طویل تھے اور تورات میں نو ہاتھ کا طول اسیچا ہاتھ کا عرض عیسیٰ کا لکھا ہے بعض مفسرین نے
 یہود کے کہنے سے طومار لکھ دیئے پس اعتراض فی الحقیقت یہود پر کیا نہ ناقصین پر البتہ
 اوپر اسقدر صحیح کہ خلاف عقل کے کیوں لکھا اور جبکہ نوح کی اولاد و اہلکار کا پہلا اور
 زمین پر کتاب موسیٰ سے دریافت ہے کہ تو بل سے تبت و تارہ سے تاتارہ و تسمک سے
 تسین آباد ہوئی ہیں اور اہل ہند ہی طوفان کا ذکر اپنی تاریخوں میں لکھتے ہیں اور
 نوح کی عمر دراز قبل طوفان ہی تھی کہ اوسقدر عرصہ میں جہان جہان دو ہزار سال کے
 قریب میں اولاد آدم منتزعیں اہل عقل تسلیم کر سکتی تھے پس نہ کان دہرا جاوے اور نہ واپسی کوئی

حال لکھا ہے کہ ایک سی گر پیدا ہوا جو مائی و شیر کو لقمہ کر جاتا اور پہاڑ و نگو توڑا لیا اور سمند
 پی جاتا اور اپنی مائی خلاصی کیلئے ممالک اندر سی آبجیات لایا۔ اور دوسری عورت کی ایک ہزار
 پیدا ہوئی اور میرد پہاڑ کی نیچی کی گولامی ڈیڑ لاکھ میل کے قریب در اوپر جا کر آغا زیادہ
 ہوا کہ اسکے دائرہ کا قطر تین لاکھ میل کے قریب ہے پہلا اس زمین جس کا بڑا دائرہ چھ میل
 میل کا ہے کہاں تھکا نہ کیونکہ ظاہری کہ خط استوا کی ممالک میں ایک ہزار میل کی طول
 میں ون رات میں ایک گھنٹے کا فرق پڑتا ہے اہل علم اسکو خوب جانتے ہیں یہی سبب ہے
 اس عرصہ کی اہل علم ہنود تسلیم مہا بھارت کو نہیں کرتے اہل اسلام کی معالم التشریل نفسیہ
 میں آثار احادیث سے منقول ہے کہ نہیں مگر ایک یا جوج ماجوج کا جنتک کہ ہزار ہا مقابل کو
 اپنی پشت سے نہ دیکھ لی اور بعض ستر ستر گز کی اور بعض باشتیہ اور بعض ایسے دراز گز
 کہ ایک کو فرش کریں دوسرے کو لحاف اور انکی روک کے لئے بقول بعض سکندر اکبر نے
 جو قبل از ابراہیم نقل کرتے ہیں سد بنائی و بقول بعض اہل اسلام صعب حمیری بادشاہ
 عربیہ اور بقول شاہنامہ فردوسی و تفسیر کبیر فخر رازی وغیرہ کے سکندر یونانی نبی سبائی
 و بقول تفسیر بیضاوی و نیشاپوری وہ سد مابین آرمینہ و آذربایجان میں بنائی ہوئی بقول
 بعض شمال کوہ قاف میں مقام در بند و مابین دیلم و حیل یعنی گال میں بنائی ہوئی اور بقول
 بعض دیوار چین ہے و بقول مسالک الممالک جیسے خاتمہ روضۃ الصفا میں کتاب کوہ
 مسطورہ کوہ میرال میں مابین یورپ ایشیای روس میں جو شہر اسطرخان سرد و مہینی کی
 راہ سے زیادہ فاصلہ پر ہے اور شہر سمر راہ میں اوسکی ہے اور یہی طبری سے حالات غلیہ
 ثانی میں ظاہر ہے اور یہی تفسیر عباسی سے واضح ہے کہ ذوالقرنین تو بل و تمسک تارہ سے
 جو شرق کوہ میرال ممالک سیریا ایشیای روس میں ہے لوٹا اوسنے سد بنائی اور معالم التشریل
 میں سد سی یا قنادہ سے منقول ہے کہ ترکوں کو ترک اسوجہ سے کہتے ہیں کہ بانی قبل
 باجوج ماجوج سے ترک کے سد بنائی گئی اوس سے بھی کوہ میرال ظاہر ہے اور کل ان تصریح ہے

ظاہری کہ یاہوج ملک یاہوج کا رہنے والا وہ والی روس ہے اور بعض سد کو بلغار
یعنے بلگیر یا کے شمال میں لکھتے ہیں اوس سے بھی واضح کہ یاہوج وہ رشا والہی اور بعض کوہ
البرز کی کہاٹھیں اس سے بھی واضح کہ مراد یاہوج سے والی رشا ہے اور طبری میں لکھا ہے
کہ خرنوب کی پھلے اونکو بہت پسند ہی وہ بھی روسیوں کو درحقیقت بہت پسند اور بی شبہ
فصل ۳۸ و ۳۹ خرقل کو مطابق کہ یاہوج وہ والی تو بل و تسک و رشا یعنی رشا
قدیم ہے گو اس عرصہ میں اوس کی تمام ممالک کو رشا کہنے لگی ہیں اور حسب فصل ۳۸ مذکور
کے اوسکا ساتھی اس عرصہ میں اولاد تو گراہ یعنی آرمینہ اور اوسکی اولاد جرمن فرانس
و اولاد فارس بن گو مر یعنی فارس بن گیورث بن یافت اور اولاد کوش سبا کی اولاد یہ
جس سب سے فصل سوم تگورین میں جیون کے حوالہ میں لکھی ہے وہ مشاہد و سبگاہ ہی ہے
واقع ممالک مازندران اسی مقام سے تاجخارا و خیواروس کا تسلط و اولاد عقبہ گو مری
سکرستان یعنی اولاد اسکندر بن گو مری مروہرات وغیرہ متوقع اور قصد اوسکا مطابق
فصول مذکورہ کے دون یعنی ہند و سبای یعنی سند و تارسیس یعنی ممالک نینان
تاجرانہ جاوہ و جاپان و ممالک یہاں یعنی عرب وغیرہ کا گو کہ ہی ہند و سند و مکہ پر اوسکا
یہ قصد پورا نہ ہو لیکن قصد اوسکا مطابق فصول مذکورہ کے ظاہر پر او نہیں و حقائق
مفقود جو کتب اسلامیہ میں ہیں کہ بعض سترگز کے طویل ہوتے ہوں یا بعض ہشتیہ
یا عرض بعض کا مساوی اونکی طول کے یا سمندر و نکوی جاتے ہوں یا پہاڑ و نکو
توڑ ڈالتے ہوں یا نہ مڑتا ہو ایک اد کا جب تک اپنی پشت سے ہزار نہ کو نہ دیکھ لی اور آدمیوں
و ہاتی و شیر کو قہر کر جاتے ہوں یا اونکے پاس آبجیات ہو جو معال التشریل و مدارکین
یہ امور احادیث صحیحہ و آثار مقبرہ سے نقل کئے ہیں اور نہ وہ سد دیوار کو چاشتی ہوں
اور کاغذ برابر رہ جاتی ہو اور صبح کو بدستور ہو جاتی ہو کیونکہ سد کی مقام دریافت میں در
طرفہ یہ ہے کہ حدیث بخاری و مسلم و ابن ماجہ کی روسے جو باب خوف مشکوٰۃ میں مشفق علیہ

مروی ہے سند مذکور خود زمانہ او کی پیغمبر صاحب میں ٹوٹ گئی پہر کاغذ برابر رہنا کہاں ہو سکتا ہے
 اور ایک حدیث معالم سے ظاہر کہ چار چار لاکھ مقاتل یا جوج یا جوج میں پہر دوسری بیٹھا
 سے دس حصہ اولاد آدم سے آٹھ حصہ یا جوج یا جوج و ایک حصہ مسلمان و بقیہ ایک حصہ
 کافر پہر تیسری حدیث سے ایک ہزار اولاد آدم میں سے دو کم ہزار یا جوج یا جوج و ایک مسلمان
 و ایک کافر پہلا اس اختلاف کا کیا ٹھکانہ اور جس جس مقام پر اہل اسلام نے پتہ بتایا وہاں
 پہنچنے دیکھا ہے مشاہدہ کے خلاف پایا بلکہ روی زمین پہنچے غوری سوائی اون مقاموں تک بھی
 جہاں مسلمانوں نے وجود انکا بیان کیا تھا دیکھی سوائی سود و سو کو س بر و بحر و ہزار
 میل کے صحرائی افریقہ کے اور پان پانسو میل زیر قطب جنوبی شمال کے گوگرد رہا رہیں
 ہوا پر اونکو بھی چاروں طرف سے پیمائش کر لیا ہے پر اس قسم کی آدمی ہکونہ ملی اور انکو
 تعلیم کے موافق اہل سلام کو اس ربع کی نوی درجہ میں سے ساٹھ درجہ کے قریب میں
 سات اقلیمیں دریافت تھیں اب ہمیں نوی درجہ میں سے تیر اسی درجہ تک با دو ثابت
 کی ہے کہ بجائی سات اقلیموں کی دس اقلیمیں ہوئیں اور تین ربع باقیہ میں گوا بادی کم ہے
 پر بنظر خرائٹ او نہیں ہے دس دس اقلیمیں ظاہر ہوئی ہیں مگر او نہیں ہے کہیں اس قسم کا آدمی
 ہکود کہلائی ندئی اور بہ نسبت اول و دوم و سیم و چھارم کے اقلیم پنجم و ششم و ہفتم
 میں وسعت کم ہے اور اس کثرت کے آدمیوں کا وجود او نہیں مفسرین بیان کرتے ہیں پس
 ساتھ تصریح جغرافیہ اسلامیہ کے وہ کہاں گم ہو گئے اگر ایک دو آدمی مثل دجال کے ہوتا تو
 کہہ سکتے کہ دریافت ہوا پر باوجود تصریح جغرافیہ اسلامیہ و یورپ کے اس کثرت کے آدمی
 کہاں جاتے رہے اور ذوالقرنین تو ریتہ کے مجموعہ کی روسی حسب فصل ۸ و انیال و
 ۲۱ یسعیا کے وہ کورش یعنی سیرس کی قباد یا کینخسہ متعین ہے جس نے حسب تصریح کتاب
 انسی کلویڈ یا برطانیہ کی ستھیا یعنی صیقلہ شمال کوہ قاف میں ایسے جنگ کی ہے
 کہ میر و وٹس و جسٹن و یلیس و سبکیس مورخین مرنا بھی اوسکا وہیں کہتے ہیں

گو بقول زینوفن کی اوسکا مقبرہ فارس میں سکندر کو دکھایا گیا ہے کیونکہ ہوسکتا ہے کہ نقش
 اوسکی فارس میں لائی ہوں اوس نے بارہ درہند ممالک آرمینہ و آذربایجان میں بنا
 ہوں جو بارہ ہزار کر کے حدیث میں ہیں اور اوسے نے کوہ ہیرال میں سد بنائی ہو
 اور اوسنی بلغار کے پری ڈینوب کے کنارہ قلعجات عظیم بنائی ہوں اور اسے تکرستان
 کے شمال میں قلعہ بنائی ہوں جیسے وہب منبہ کا قول معالم میں لکھا ہے کہ ذوالقرنین
 ابن عجوز ارض روم کا تھا پس ول وہ ممالک مغرب میں ممالک کاسک پر گیا اور کاسک
 قوم مشہور ہے جو عثمان پاشا کے مقابل شمال پلوتہ میں پھیلی جنگوں میں تہی اور وٹانے ول
 یعنی ہولہ بن کوش یعنی سودان میں گیا اور ہولہ سے تاسک گیا جو چین و سیر پاروس میں
 اور وٹانے شمال سیریا تو بل میں گیا پھر ترکوں کی مقطع و جانب شرق یا جوج میں گذرا
 جو دو پہاڑ وٹانے آتے تھے وہ مقام خاص کوہ ہیرال ہی ہے اور وہب نے حد شرقی
 مسک و حد غربی کسک اور حد غربی ہولہ جو سودان میں ہے اور شمال تو بل لکھی ہے
 پس ہر ایک نے جہان جہان او سننے قلعہ بنائے وٹان سد لکھی جہان مطابق فصل ۳۳
 و ۳۴ حزقیل کے اہل رشیان کی سلطنت ہے اور ماجوج اہل ستہیا ہے اور انگریز
 آئی ہیں نظربران بعض اہل اسلام یا جوج کو والی روس و ماجوج کو انگریز خیال کرتے ہیں
 پراونسے دریافت کیا جاتا ہے کہ وہ مفسدین نہیں جنگو قران میں مفسدون کہا ہے
 نہ اون میں وہ صفات جو احادیث میں مفصل اور اگر حدیث کا انکار مثلاً کتاب طفر مبین
 کریں حالانکہ آنجیات کی نسبت حدیث مرفوع مدارک میں اور دوسری مقدمات میں بعض
 مرفوع و بعض تار صحیحو معالم میں موجود پس اختیار مذہب نیچری ہوتا ہے جس سے اہل اسلام
 منتظر ہیں یا جوج ماجوج کافر ہیں اور یہ دونوں قومیں نصاریٰ جنکی عدالت شہرہ آفاق او
 شرکین کیسے آرام کی اونکی ریل کیسے مفید خلاق اونکی تار برقی وغیرہ کیسی صنعت کی دی
 اونکی مدارس میں کیسی عمدہ تعلیم کہ اونے طالب علم کو جو تاریخ و جغرافیہ معلوم ہو وہ ایسی

بڑی عالم مسلمان کو نہیں اونکی شفا خانہ کیسے جاری اونکی ہاں خون کا کیسا تجسس عرض
 جو مخلوق کو کار آمد اوہمین اونکی سعین کیسی مشہور پہر خروج یا حوج کا بعد مہدی
 و بار دگر مسیح کی آمد و دجال کی بعد لکھا ہے وہ مفقود گو مہدی کی کہانی میں بقول
 سید احمد رضا صاحب کی بطور افسانوں کے اونکی ہاں ہر ایک مانہ میں مشہور اور کعب جبار کی گیسے
 خود توریۃ میں مہدی کا ذکر اور مہدی کے خروج کے نشانات سے رمضان میں خسوف
 و کسوف لکھا ہے وہ سو دو سو سال تک حساب سے مفقود اور حدیث صحیح میں قیامت
 بعد ہزار سال اہل اسلام کے لکھی ہے اور ہزار سال کے مقام پر سندھ سیرہ سو کے قریب گڑ
 اوسکے نشان تک ندارد چہ جائیکہ قیامت آتی دیکھو رسالۃ الکشف عن مجاورۃ فیہ الامۃ
 عن الالف جو سیوطی کا رسالہ ہے پس جن صاحب اہل اسلام کو علمیت کا دعویٰ ہوا اور
 واقف اپنے جغرافیہ و تاریخ و تفسیر سے ہوں وہ ہمیش میں اگر جواب لکھیں و ناواقفین سے
 ہم جواب طلب نہیں کرتے اونکو پہلی سے ہمارا اسلام ہے کیونکہ اکثر اہل اسلام اس عرصہ
 کے اپنی ساختہ و برداختہ کتب کو دیکھ کر مست ہو جاتے ہیں وہ ژلمین مارتے ہیں
 کہ انگریز مقدمہ جغرافیہ میں جھوٹ بولتے ہیں مگر جغرافیہ دان علما اونکی مثل شاگرد
 مولوی فضل حق و مفتی صدر الدین وغیرہ اور جو ہماری تحقیق سے واقف ہوگا ہرگز
 وہی تباہی نہ بلیگا پس اس قسم کے اہل اسلام ہماری سوال کو اپنے اثبات حقیقت پر
 نقض جالی سمجھیں اور جواب با دلیل جس سے ہمارا نقض ٹھہر غنایت کریں ورنہ اپنے مذہب کے
 دروغ دریافت کر کے پہر جائیں کیونکہ غور کر نیکو اونکی غلط مذہبی کے لئے یہ مسلمان کو
 کفایت ہے اور دیکھو سوچ کہی زمین سے ملتا نہیں اور قرآن میں ہے کہ سوچ کو
 ذرا قرین نے چشمہ کچھ میں عووب ہوتے دیکھا الغرض سورت کہف کے قصہ عجیبانہ
 کے ہیں اور اگر اوایل کتاب طبری کی تاریخ کی حدیث ابن عباس کو دیکھیں اور زمین
 جابلقا و جابلسا کا پتہ بتا دین اونکی ہم تابعدار نہیں جہین بارہ ہزار در بند ہیں

جو ہر در بند شہر ہے جسکے ہر شہر میں بارہ بارہ ہزار در وازی ہیں اور ہر دروازہ ایک ایک فرسنگ کا اور ہر دروازہ میں بارہ بارہ ہزار دربان جس جا بلقا کی پریست المقدس کی طرف سے یا جوج و منسک تو بل و تیسرے ہیں یعنی مسک و تو بل و تارہ تین شہر خکی نام کے ہیں البتہ بلقان کی مملکت میں بارہ در بند ہیں جن میں ہر ایک کا احاطہ تقریباً ایک ایک فرسنگ کا ہو گا نہ بارہ ہزار در بند جن میں ایک ایک فرسنگ کا درجہ جسکی اس بارہ ہزاروں والی منطقہ زمین میں چھتیس ہزار میل کے در بند ہوئی اور ممکن ہے کہ مالک قسطنطنیہ کو جن میں اہل اسلام بکثرت ہیں اور اسکے مالک میں ہنوز جا بلیاق شہر ہے جا بلقا کیا جن میں ہزاروں شہر ہیں اور جا بلسا سے مراد بلنیا جو مالک طرابلس یعنی مالک سیرین میں ہے وہ بھی ملک خوب باد ہے اور اہل اسلام بکثرت وہاں بھی ہیں لیکن اس زمین چوبیس ہزار میل میں ہر ایک چھتیس چھتیس ہزار میل کے پہلا کیسے ہوئی اور ہر ایک پیغمبر صاحب بیت المقدس سے مالک یا جوج یا جوج پر حسب حدیث تاریخ طبری کی کیسے گئی اور پھر وہاں سے مالک جا بلقا میں کیسے آئے جسکے ساکنین کی آواز کے مقابلہ میں سورج کی حرکت کی آواز نہ معلوم ہوتی تھی اور وہاں سے جا بلسا میں اور وہاں سے تمسک و تارس و تو بل میں کیسے گئی اور کس شخص سے اون لوگوں میں سے کہا کہ تم ایمان لاؤ اور وہ ایمان نہ لائے اور اسوجہ سے وہ یا جوج یا جوج میں شمار کئی گئی اسیر کوئی مقابل گواہی دے سکتا ہے بنو توجروا والا انحر فواعن دین الاسلام۔ جو احباب التوفیق واضح ہو کہ سائل نے اس سوال کو اہل اسلام کی غلطی کا بڑا وسیلہ سمجھا ہے پر در حقیقت اپنی غلطی کے ساتھ جو تشبیہات و محاورات عالم مثال کی نہیں سمجھا اہل اسلام پر بڑا احسان کیا ہے جو جغرافیہ و ذوالقرنین و یا جوج والی روس و یا جوج اکثر اہل یونان کے حالات سے خوب اطلاع دینے کا باعث ہوا ہے جس سے اہل اسلام اس زمانہ کے واقفیت کم رکھتے ہیں اور دین نصاریٰ و ہلسٹی اہل یورپ وغیرہ کی ناحقیت

کہ ہم کہلا نظر کر نیکاموجب ہوا ہے جس سے یا جوج کی اصل والی روس و مابوج کی خوب
واضح ہو جاوے گی جہان نیو نیہ اور او ذکی شمول میں اہل چین و تبت و تاتار کی مذہب کی
ناحقیقت کہل جائی گی جہان اسلام کی بادشاہت جزوی نہیں ہوئی اور شبہ کا کشف
تفصیل سے کیا جاوے گا جو تشبیہات و عالم مثال کے محاورات کی عدم فہمی سے اتفاق
پر وارد کیا ہے جیسے فصل پنجم مفرح و لکشا الخیال التواریخ میں ہم نے مفصل کیا ہے اطمینان
رکھا جاوے اور استعارہ و عالم مثال کے امور و تشبیہات مجموعہ تورات و انجیل میں
بکثرت ہیں اور قرآن شریف میں ہے کہ فرمادی اسی محمد علیہ السلام کہ میں نبی ابعث والا
رسول نہیں پس کتب سابقہ کی مانند اگر حدیث میں بھی اون کتابوں کی سے امور ہوں قابل
تصدیق و تادیل۔ پس ابولا کچھ تاریخ اولاد و احفاد نوح دریافت کرنے چاہی پس
واضح ہو کہ نوح علیہ السلام کے سام حام یافت ہوئی اور یافت کے سات بیٹی ہوئی
ایک گومر گبورت او سکے تین بیٹے ہوئی ایک سکتر جد سکترستانیان اور یہ رسم کتب
سابقہ میں اکثر ہے کہ بی بی بیٹے کی اولاد وہ او سکے باپ سے شہرت پاتی ہے اور باقی کی کوئی
نام سے اور سکترستان میں مروہرات ہے دوسری فارس جو شمال ایران میں
پہلے بستا تھا اور زمان خرقیل میں ایران کا بھی وہی شاہ تھا جو فارس کا تیسرے
تجرمہ جس سے آرمینہ بسا اوس سے جرمن و فرانس نکلی۔ دوسرا یافت کے ماجوج ہوا
ماجوج کی لفظ کی اصل مہاجوج لکھتے ہیں یعنی بڑا پہاڑ اور وہ پہلی ممالک خلع و ماراوا بٹو
میں بسا جہان حسب فصل پنجم تاریخ ایام اول و فصل ۱۵ و ۱۶ سلاطین اول مندجہ
مجموعہ توریثہ کے نہر جوران ہے اور فصل ۲۸ خرقیل سے واضح ہے کہ وہ متصل مسک
و تو بل و ریشیا کے تھے اور نہر یورال متصل اون کے ہے پس واضح ہوا کہ نہر جوران
و ہی نہر یورال ہے جو جیم ویا و نون و لام کے تبدیل سے جو قریب المخرج میں تبدیل
ہو گیا ہے پس وہ پہلے مقام مذکور میں بستے تھے پھر شمال جرمن گئے اور وائٹے نامی

فرانس گزرے ہوئی تابانگند و پرتکال پہونچی جیسے فصل بستم مکاشفات سے واضح ہو
تیسرا یافت کی مادی ہوا اور اسکے اولاد مالک ارض روم وغیرہ میں حصہ جنوبی و
شرقی بحر حضرت پر بسے جسے ذوالقرنین سیرس کورس مقدس ہوا یعنی کیتھار
باپ یعنی کیکاؤس کا جو والی میدیہ و فارس کا ہو کر فصل ۸ دانیال و ام شعبان
ذوالقرنین کہلایا اور بقول وہب بن منہ کے جو پہلی یہودی تھی ہر مسلمان ہو گئے
ذوالقرنین کی حد غربی پر بلکے تھے یعنی کاسک و جنوبی پر تاویل بن کوش بن جام
یعنی سودان و شرقی پر تسین چین اولاد تسک و شمالی پر تو بل جنکا بیان آتا ہے
اور مادیکی اولاد بہت کچھ روس میں بسی جس سے دساتیر فارسیوں میں نمود کہلایا
اور انکی شوکت بعد ہزار سال اسلام آگیا لکھی چوتھا یافت کے یونان ہوا اور اسکے
ایک لیسہ ہوا جسکے اکثر اولاد جزائر باسن ممالک امریکہ میں بسی جس سے اب تک شہر الیگا
کی دار السلطنت پیرو میں نشان ہیں اور بعض یونان میں دوسرا تارسیس ہوا اور بعل
ینان کی نام سے جنوب چین میں مشہور ہے جسکے نان جواہر کی کانیں اور بہادر اور مندر
کے کنارہ آبادی ہے اوسے جاوہ و جاپان کہ یوان سے تبدیل پا کر ہو گئی
میں اسیوجہ سے و مانکی ماجیونکی حسب فصل ۱۰ شعیا کی کثرت مشاہدہ تیسری ڈوونہ عجلت
یونان یورپ میں بسا جسکے نام سے اب تک شہر ڈوونہ ہے جو تھی کیتھم ہوا جو جزائر حوالی یونان
وغیرہ میں پہلا چنانچہ خبر یہ قبرس اس سے تھی۔ پانچواں یافت کے کنارہ ہوا اس سے تارسیس
چھٹا یافت کے تمسک ہوا اس سے تسین چین والی ہوئی۔ ساتواں یافت کے تو بل ہوا
جد اہل تبت اور تارہ تو بل تمسک تین شہر ہنوز سیبیریائی روسیشائی میں منتہا کر
شمال پر واقع ہیں۔ اور حام بن نوح کی ایک کنعان ہوا جسکے مالک میں بیت مقدس
وغیرہ ہے۔ دوسری مصر ہوا جسے ستران ہند اکثر ہوئی اور ہند کے لودھی و فلسطین
اوس مصر سے ہوئی تیسری حام کے قبط ہوا اوس سے اہل کابل قدیمی و بربر وغیرہ

اہل افریقہ اکثر جو دین آئے۔ چوتھی کوش ہوا اوسکا بڑا بیٹا سباتھا اوسکی اولاد اولاد
کوش کر کے مشہور جو حسب فصل ۳۲ ٹکون کی جیون کی حوالی میں ہے و حسب مذکورہ ۸ کی حبشی میں
بیسے جسکے سبب سے اوسکی اولاد نے ایساں میں سبقت کی دوسری ستباہ ہو تیسری گاہ
اعنی ہفت خان۔ چوتھی رعما ہوا اوسکے سپاسند و دون ہند ہوئی۔ پانچویں نمرود جسکی
اولاد میں سے کسی نمرود نے حضرت ابراہیم کو اگ میں ڈالنے کا حزن کو حکم دیا۔ اور
سام بن نوح کے ایک یلام ہوا جد ایرانیان اور کچھ اوسکی اولاد الان شمال کو فانی
میں بسی و مانسے کشا والی ہند میں آئے وہ آریہ کہلائے دوسری اسور اسریہ کرستانی
ہوئی تیسری لاد ہوا اوسکی نسل سے لود و روم اٹلی والی۔ چوتھی ارم ہوا جسکی
عوض جدد مشقیان دوسری حول واقع فلسطین تیسری غاثر جد ثمود و جد لشن جلد
و شام میں بسے اور اوسکی نسل جعرب میں صالح صاحب ناقہ تھی اذکی قوم حسب
اہل اسلام ممالک جابلسا یعنی بلنسیہ اسپین میں بسے اور چوتھی ارم ذات العباد تھی
جنہوں کے سرج عظیم بابل میں بنانا جایا تا تھا۔ پانچواں اذکشد ہوا اوسکی سلیم اوسکے عیبر ہوا
ہوئی اور اذکی قوم ممالک بلقان میں بسی اور خود اذکی پلک و قحطان ہوئی و قحطان کی
اولاد اکثر عرب میں بسی جو صحرائشن کر کے ہوئی وہ بدوی دیہات کر کے مشہور اسپین
کعبہ ہے جو ناف زمین کر کے مشہور ہے اور پلک کے رعوا اوسکی سرفوح اوسکی ناعور اوسکی
تارح اوسکی حضرت ابراہیم اذکی حضرت اسماعیل و اسحاق و جہہ اور بیٹے قنطوراہ سے ہوئے
اور اسماعیل کے بارہ بیٹے ہوئی ایک بنت دوسری قیدار والی مکہ و نوین تیما والی
طیبہ مدینہ و اسحاق کے اسرائیل و عیسو و اسرائیل کے بارہ بیٹے ہوئی اول و نمین
روبن تھا اوسکی چند بیٹو نمین سے ایک یوہیل تھا اوسکے سمعیہ اوسکے یاجوج ہوا اوسکی
سمعی اوسکے میگاہ اوسکے ریاہ اوسکی بنیہ و اسمیل و زکریا وغیرہ تھے و حسب فصل ۵
تاریخ ایام اول و ۵ و ۱۵ اسلاطین اول کے شکستہ قبل مسیحی میں بڑی زور آور کہ

شرق فرات تک مسلط تھی پس سنہ مذکور میں تلگت تناصر و پول اسریہ کے بادشاہوں
 انیسر فتح پائی اور یاجوج کی اولاد و نینسہ بن یوسف کی اولاد کو اور نینر گا و بن یعقوب
 کی اولاد کو ممالک قدیمی ماجوج میں بسایا یعنی شرقی حصہ نہر یورال کے پاس گا و بن یعقوب
 اور منسی کی اولاد ممالک فغانستان قبط میں آئی اور گدی و یوسف زمی انسیہ میں
 اور ماجوج کی اولاد سنہ قبل مسیحی زمانہ خرقیل نبی میں رشیاء و توبل و تمسک کی جو
 سیبریائی روس میں ہے مسلط ہو گئے پس بقول دہیب ذوالقرنین سنہ قبل مسیحی میں
 ارض روم کا تھا اسنے مطابق تفسیر رضاوی کے مابین آرمینہ و آذربایجان سد
 اذکی روک کے لئے بنائی جو بارہ دیگر کر کے مشہور ہیں اور بقول بعض شمال
 بلغاریہ میں پلونہ کے پاس جہان کاسک ہیں اور بقول ابن عباس وقتا دہ و
 ابن منبہ کے جبکہ توبل کے پاس آیا اسنے کوہ ہیرال کے دروینوں کے بیچ میں
 تیس میل کی سد بنائی اور خلیفہ واثق باللہ نے مطابق خاتمہ روضۃ الصفا کے
 جو کتاب مسالک الممالک سے نقل کرتا ہے وکیل سلام نامی اسطرقان کو بھیجا تھا وہاں
 قریب دو ماہ کی راہ کے وہ سد دریافت کی اس سے وہی مقام دریافت ہوا تھا
 عبد اللہ بن عباس وغیرہ کا ارشاد بابت سد کے کوہ یورال میں ہے۔ بعد دریافت
 اسقدر تاریخ و جغرافیہ کے پھلے یہود کی مسلمہ کتاب سے دریافت کرنا چاہیے کہ یاجوج
 ماجوج کی نسبت اذکی کتاب میں کیا لکھا ہے اور وہ کون ہیں اور وہ اہل حق میں
 سے یا اہل بطلان میں سے ہیں واضح ہوا کہ ماجوج حسب فصل ۸۸ کوین و یکم تاریخ ایام
 اول کی بن یافت ہی اور حسب فصل ۳۸ خرقیل نبی کے نہر ہیرال کی شرق میں وہ
 پہلے بستا تھا اور یاجوج وہ حسب فصل ۱۶۵ و ۱۶۷ سلاطین اول کے
 بن یوئیل بن وین بن یعقوب ہے اور اسکی اولاد حسب فصول مذکورہ کی ممالک ماجوج بن یا
 میں بسائی گئی یعنی شرقی حصہ یورال ندی پر اور پھر حسب فصل ۳۸ خرقیل کے زمانہ

خزقیل نبی مین رشیاد سبیریا کے اوپر تسلط ہو گئی تھی اؤنکی نسبت فصل مذکور مین
 لکھا ہے کہ فارس و جرمن والے اؤنکی ساتھ ہو گئی وہ دونوں اؤنکی معین بالفعل
 ہین اور اؤنکا تسلط اس آخر زمانہ مین کوش کی اولاد پر جو جیون کی متصل سستی ہو گیا
 حسب عدہ فصل ۳۸ خزقیل اور نیز اؤنکا تسلط حسب فصل مذکور رگومر کی اولاد پر
 یعنی مرو و ہرات پر ہونا متوقع اور نیز اؤنکی ساتھ ہی قبضہ کی اولاد یعنی کابل والی
 اگرچہ ظاہر نہیں ہوئی مگر متوقع حسب فصل ۳۸ مذکورہ اور نیز والی روس کا قصد حسب
 فصل مذکورہ سب اسند و دون ہند انیسے عمان کوش پر علی ہذا ترسیس ہین
 یونان پر چین جاپان و جاوہی اؤنپر یا جوج والی روس کا قصد ظاہر ہو پورا نہیں
 یہ دوسری بات ہے کہ سرکار انگریزی جو سوداگران ہند کر کے ممالک انگلنڈ کے مین
 اؤنکو پراگندہ کریں کہنا اؤنکا کہ اسی روس والی تو لوٹنی آیا ہے یا تو فی غول اس لئے
 جمع کیا ہے کہ مال و مویشی چین لی ضرور ہو رہا ہے اور نیز دیہات عرب و نای
 زمین مکہ کا ارادہ اؤنکا غیر مخفی ہو پورا نہیں اور بربادی اؤنکی مع ماجوج و اہل
 امریکہ جزائر باسن کی بنی اسرائیل کی بادشاہت کی وقت جبکہ بارگرا نے مسیح مین گئی
 امید کی گئی حسب فصل ۳۸ خزقیل کے ہی یہ مطابق کتب یہود کے ہی اور نصاریٰ
 کی کتابوں کی خاص موافق و گرچہ کتب سابقہ مجموعہ عہد عتیق کو بھی تسلیم کرتے ہین
 وہ یہ ہی کہ فصل سبتم مکاشفات مین یا جوج ماجوج کا زور اطراف ممالک معتقدین و
 چار یار پر بعد ہزار سال کے لکھا ہے اور ہزار سال بعد خداوند چار یار کی اہل
 اسلام کے ممالک کے اطراف یا جوج والی رشیاد کا زور مشاہد کہ شہر سمری
 کوہ قاف کی شمال مین منز لو تنک اہل اسلام کی عمارتیں تھیں اور تین سو سال سے
 بعد ہزار سال اہل اسلام کی والی رشیاد کا زور ہوتے ہوتے نامر و ہونچا اور
 ہند کی مملکت مین چین اہل اسلام کی عمارتیں تھیں سو سال زمانہ اکبر سے پہلے

وانگریز کا زور ہونا شروع ہوا پس باجوج وہی انگریز و پرتگال پس باجوج باجوج موعود
 وہی والی ریشیا وانگریز حسب تصریح کتب یھود و نصاری مقرر۔ رہی اہل اسلام
 اونکی ان بیضاوی میں سد کا مقام مابین آرمینہ و آذربایجان بنظر بارہ در بندہ و
 کی لکھی و بعض نے شمال کوہ قاف میں بعض در بندہ و سکندر پول کو کہا اور بعض نے
 شمال بخارا کہا و بعض نے بلغار کی شمال میں لکھا و ابن عباس مفسر حبکو جناب پیغمبر
 علیہ الصلوٰۃ والسلام کی دعا و توبل تمسک کی پاس یعنی کوہ یورال میں علی ہذا تابعی
 و سب بن منہ کا قول معالم میں توبل کے پاس علی ہذا تحقیقات واثق باللہ سی منزلین
 اس مقام تک کے برابر مطابق علی ہذا طبری گزمانہ فاروق رضی اللہ عنہ میں ان
 ملکوں میں جو کوہ قاف کے پری کے ہیں باجوج باجوج کا وجود ظاہر اور سورہ کہف میں
 جو کیہ ہوا اس سد کے ٹوٹنے کی خبر تھی جو بنظر اونکی وحشی ہونیکی اونکی تو نیکی نسبت
 آثار میں چائنا لکھا ہے کہ بنظر حکمی و بلند ہونیکی وہ ٹوٹنے نہی مگر آخر زمانہ حضور صلی اللہ علیہ
 میں جیسے بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجہ وغیرہ میں ام المؤمنین حضرت زینب سے جو
 آخر وقت میں ام المؤمنین ہوئیں وہ سد ٹوٹ گئی اور حدیث صحیح میں قیامت کا وجود
 بعد ہزار سال اہل اسلام کے موجوداوسکی معنی دریافت نہی باب لستم مکاشفات سی ظاہر
 ہوئی کہ ہزار سال بعد خداوند چار یار کی قیامت اولی ہوگی کہ باجوج باجوج میں شوکت
 پیدا ہوگی وہی حدیث ام المؤمنین میں جو بخاری نے روایت کے سبابہ و ابہام کے
 ملا نیسے اشارہ اگر دست چپے فرمایا ورنہ مطابق روایت ابن ماجہ کے دس اشارہ
 دس سو کی طرف پس اب ہی ان مفسرین کا جو سد کی مقدمہ کی نسبت لکھیں کہ اس
 کے بعد کھولی جاوگی اور تیسرا خروج بعد اشرف آوری بار دگر مسیح میں ہونا ماما
 بیت مقدس پر وہ آثار سے عنقریب عرصہ ۳۴ سال میں متوقع اور خروج ثانی
 موعوداوسکی دلیل جس وقت میں وہ اونکی ساتھی سب برباد ہوں پس اتفاق

یہود و نصاریٰ و کتبِ اسلامیہ کی دونوں قوموں مذکورہ کا یا جوج ماجوج موعود ہونا ظاہر اور سبکی نزدیک اہل بطلان سی گودہ اہل اسلام جو تاریخ و جغرافیہ سے واقف نہیں جو چاہیں سو کہیں پر کتابیں اونکی اس بات پر گواہ جو مذکور ہوا اور جیسے یہودی اپنی کتابوں کو غور کر کے بگڑ گئے اور نصاریٰ کا بھی وہی حال تھا۔
 سے ہوا حسبِ بتہ لکھنِ طبقاتِ طبق کی نادانی سے اہل اسلام کی ناواقفوں کا وہی حال ہی اور سوال سائل کا اونسی نہیں وہ اپنے جغرافیہ سے محض نا آشنا کہ آٹھ دن مثل شرح چمنی پڑھا دین جتنے کہ مفرح القلوب ارزانی مرحوم کو اونکی اطفال پڑھیں اور اقلیم پنجم و ششم وغیرہ میں اونکو لکھا ہے پر وہ نہ سمجھیں اور تشبیہات کو عالم مثال کو حقیقت پر محمول کر نیسے یہ آفات اونپر آئیں اور قتادہ فرمانا کہ بالقبائل یا جوج ماجوج سے ایک سر یہ ترک ہی اور ترکوں کو ترک اس وجہ سے کہتے ہیں کہ بالقبائل یا جوج ماجوج سے اونکو ترک کیا ہے اسکی دلیل موجود خود اہل اسلام کی تفاسیر میں پر بنی قنطورہ کی اولاد جو متعہ حضرت ابراہیم سے سلجوقیہ و چنگیز خانی و عثمانی ہیں وہ حسبِ حدیث مستثنیٰ اور ترکوں کی حد شرقی سمندر جاپان وغیرہ ہے اور جنوبی کوہ ہمالہ وغیرہ اور غربی دریایِ خضر و فارس اور شمالی و غربی ملک والی روس اور وہب بن منبہ کے حدود جیسے معالم التنزیل سے سائل نے بیان کیں وہ سب صحیح کہ عرب میں ارض روم مکان ذوالقرنین کو ریش سے کاسک و شرق میں مسک جو حد سیریارو ہے اور اسکی نسل سے تسین اہل چین ہیں اور عرض میں ہو یلہ و تو بل سراسر مطابق اور ترکوں کا مقطع اور یا جوج ماجوج کا شرق کوہ ایرال و بس و بعض جملہ اس قول وہب سے یہ سمجھی کہ مقطع ترک جہان شرق ترک ہے سد بنائی اور سیمچ کہ سیر ذوالقرنین کی اولاد حد شرقی مسک ہے اور یہ شمالی تو بل اور یہ مالکی یا جوج ماجوج اسکی متصل اور کوہ ایرال تک سلام نامی وکیل و اثنی باللہ خلیفہ عباسی

منزلین شہر اسطرقان سے یورپ کی طرف سراسر مطابق اور اولاد نوبل ال ثبت و اولاد
 مسک اہل چین و اولاد تیرس قیدی ترک حسب حدیث ابن عباس کے پیسے اولاد
 تاریخ طبری میں ہے اون میں شامل البیہ ترک بنی قسطوم و حم ام ایہیم کی سند سے
 جنگیز خانی و سلجوقیہ و عثمانیہ ان کے مستثنیٰ جو ایمان لائے ہیں بائیس و اہل
 باجموعہ باجموعہ کے یہ مشہور ایلیا بیچ والی روس ۲ سوئیڈن ۳ نارویہ ۴ ڈینمارک
 ۵ اسکاٹلنڈ ۶ انگلنڈ ۷ ویلز ۸ ایرلنڈ ۹ پولنڈ ۱۰ استونریا ۱۱ پولینڈ ۱۲ سیاحت
 جرمن ۱۳ بلجیم ۱۴ ہالینڈ ۱۵ شمالی فرانس ۱۶ نارویجی ۱۷ ایسلنڈ ۱۸ ہونڈ ۱۹ اکاسک ۱۸
 المیسلنڈ ۱۹ اسٹریا ۲۰ برٹن ۲۱ فنلنڈ ۲۲ ترک سوائے اولاد عیفا بن مدین اور
 جس میں مقام ہر کتب اسلامیہ میں ملے گی ہے اس کے شمال میں روس کا والی و قمر
 بیسے ہننے بیان کیا جس کو سنی حقیقی سے وہ آثار جو سائل نے بیان کئے وہ
 نہیں ہو سکتے لیکن سب قاعدہ متفرقہ مجاز کے معنی مجازی و تشبیہی برطانیہ کتب سابقہ
 معمول کے جاوین کے ہیں اتفاق یہود و نصاریٰ اہل اسلام کے بیچ باجموعہ دین حق
 میں اور سب تسلیم توریت و ابراہیل و کتب جغرافیہ و تفسیر کے بھی وہ روس کا والی و فرنگستان
 منہوں نے شوکت نہ ارسال بعد اہل اسلام کے ممالک پر پائے پس اسلام کی حقیقت
 بقول مقررہ مومن ۵ بکتر نمین بھی زلف ادنیٰ بانی، اس شیعہ حاکمین بھی اہل حق
 و احمد لشد علی نالک آب اون احادیث کی طرف متوجہ ہوتے ہیں جسکو سائل نہیں سمجھا
 ظاہر ہے کہ کتب مقدسہ میں تشبیہات بکثرت ہیں علیٰ ذلک استعارہ و کنایہ مثلاً کتب
 منزلہ موت میں جا بجا ہے کہ خدا ملک و زمین پر لیا گیا بہانہ دودھ و شہد کی
 زبان جاری ہیں یعنی ممالک بیت المقدس میں حالانکہ ایک چشمہ و کو اہی و ماہی
 دودھ یا شہد کا نہیں البتہ آباد و سرسبز ملک بہت کچھ ہے اسکو بطور استعارہ
 ایسے بیان کیا جو گزر گیا علیٰ ہذا عالم شمال سے بہت کچھ گفتگو و مذاکرہ فرمائی

نہ تو کوئی جانے کہ کتب میں کون کون سے کتب ہیں جو کتب ہیں اور کتب ہیں

بطور تشبیہ کے فرمایا ہے کہ دریائین جہاز مثل پہاڑوں کے جاری ہیں حالانکہ ایک پہاڑ
 برابر بھی جہاز نہیں ہوتا اور بطور محاورہ کے ہر شخص ایک مقام کو مغرب شمس مقرر کرتا ہے
 حالانکہ سورج کسی مقام پر زمین کے غائب نہیں ہوتا وہی سیر ذوالقرنین کی نسبت قرآن
 شریف میں ہے جسکا حاصل یہ ہے کہ ہر ارض روم اپنے ممالک بیدہ سے غرب میں گیا
 یعنی ممالک کاسک میں ڈنیوب کے پاس گیا جہاں کے دلائل مشہور ہے وہاں دور تک
 کچھ ہے اوس میں سورج غروب ہوتا ہوا باعتبار محاورہ کے دیکھا اور طویل القامت
 آدمی کو دخت کچھو کے مثل کہتے ہیں وہی جنوبی اہل ریشیا طویل القامت کو دخت اور
 مثل حدیث میں فرمایا ہے اوس کے برابر جو مفسرین نے لکھا ہے جسکا ادنیٰ شکر گناہ ہوتا ہے
 اور شمالی بونون روس کو باشتیر آثار میں دارد و کاسک قوم قومی عریض نسبت عرض
 اذکا مثل طول کے اور مراد عرض سے اوس کے چاروں طرف سے موٹائی ہے جو خرونب زیلو
 بند رکھتے ہیں اور کان حواس میں عمدہ ہوتا ہے اور ظاہر حواس اوس کے امور دنیاوی میں
 ایسے مشغول کہ کسی دوسرے کی نہیں اور باطنی حواس حقائق انسانی کی فقو و نظر برآن ظاہری
 حواس اوس کے بطور استعارہ کے مثل لحاف استعمال میں اور باطنی دلی ہونی دلیل مثل
 فرش کے اور اذن خیر کر کے جیسے حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کو قرآن مجید میں فرمایا ہے
 وہ دونوں عکس اذن خیر کر کے ہوئے اور چونکہ انکی تین وقت خروج کے ہیں دو واقع
 ہو چکے تیسرے بیت المقدس پر پاتی ہے وہ موقوف مسیح علیہ السلام کے بار دیگر کسے لیے ہے
 اور مسیح علیہ السلام کا بار دیگر آنا موقوف ہے دجال کے آنے پر اور دجال کا آنا موقوف
 ہے اوسکی سواری پر مبنی ہے بل کی تیاری پر جو فارس سے تا دمشق بنا رہا ہے جو جہنم
 آگ دہانی ہی ہے اور ایک دن میں ایک ماہ کی راہ جاتی ہے جیسے کل یہ حدیث میں ہے
 اور وہ قبل مہدی علیہ السلام سے نبی اصفہر ممالک والبق یا عکاف جو چندہ منزل مدینہ
 منورہ سے ہے آنکر بنائینگے اور نبی اصفہر واصل عہدث ہے اون اہل یورپ

نصاری سے جو سوائے یا حج ماجح کے ہیں لیکن اہل اسلام سوائے یا حج رہنے والے
زمین ماجح والی رشتیا و توہل و تسک کے جہان روسیونکی سلطنت ہوئے سار
اہل یورپ کو بنی اصفرتے ہیں اور بابستم مکاشفات میں یا حج ماجح اہل یورپ کی وہ
دوقومین ہیں جنہوں نے بعد ہزار سال اہل اسلام کے ممالک اہل اسلام پر تسلط کرنا شروع کیا
پس یا حج ماجح وہ والی رشتیا طاہر ہے اور ادھکی رعیت ماجح پس اہل جزائر باسن انگلستان
مطابق فصل ۴۹ خرقیل کی جو روس کی تباہی میں شریک ہوئے ہر امان یا حج اور حسب بابستم
مکاشفات کی جن اہل یورپ نے اہل اسلام کے ممالک پر جس طرح کیا وہ ماجح اور حسب
یا حج ماجح کثرت مثل ریگ صحرا بابستم مذکور میں لکھی ہے اور نوریہ تکوین میں اولاد
اسماعیل کی کثرت مثل ریگ صحرا لکھی ہے ویسے ہی بطور اسعوارہ کے حدیث میں ہے
کہ ہین مڑا ایک اوکا جب تک ہزار ہزار کو اپنے پشت سے ندیکہ لے اور بے شہد ایک
وقت میں چار چار لاکھ مقابل اول میں تھے اور دوسرے وقت میں دس حصہ آدمیوں میں
آٹھ حصہ اپنی پیرونگے ہیں جن میں چین والی اولاد تسک و توہل والی اہل تثبت و تیرس
والی ترک اہل سپہر یا داخل ہیں اور آخر وقت میں یکہزار میں سے دو کم ہزار ہونگے یہ امر
قریب الوقوع دریافت ہوتا ہے جبکہ اہل اسلام کو حسب حدیث کے ایک ایک ماہ تک خوراک
سوائے کلمہ طیبہ کے نہ ملی گی اور کامل اہل اسلام رہ جائینگے جبکہ شکم کلمہ طیبہ بہر
پس وجہ حدیث صحیح حسن و ضعیف رسالۃ الکشف عن مجاورۃ ہذا الاست عن الالف میں
دار ہے کہ ہزار سال بعد میرے قیامت آوے گی وہ حسب بابستم مکاشفات کے لگنے
اور وہ قیامت آثار قیامت بکرے سے ہے کہ دوزخ کہو لا گیا اور شیطان قید سے
خلاص ہوا اور اسنے اول و دون و قوموں یا حج ماجح کو بہکایا کہ مقدسوں کے ملکوں پر
تسلط کرنے لگے پس فساد اس سے کیا زیادہ ہو گا کہ انجیل میں اور کما زمانہ قیامت کیا گیا
و مشیدہ رہے کہ یہود کے کہنے سے اہل مکہ نے ذوالقرنین یا حج و ماجح کے حالات

پہر پیر و ہوا سامان کے حتمی اذاب بن السیدین پہاٹیک کہ جب ہو چکا دوسروں
 کوہ ازل پر وجد من دونہا تو لا لکھا دون یقہون تو لا۔ پایا اونکی بسے شرقی جانب
 ایک قوم کو کہ قریب تھی کہ شجرت تھی قول ذو القرنین کہ قالوا لہذا القرنین ان یا بوج وناج
 مفسرون نے الارض نہیں بھل لکھ کر مائے ان تجمل بنیاد میں ہم سدا کہا اسے وہ نظر
 کہ باجوج ماجوج مفسدین ہماری زمین میں پس آیا کروین ہم تیرے لئے خراج سب بات کو کہ
 تو کہو دے ہمارے داؤد کے درمیان میں بند قال ما کنی ربی خیر فاعینونی بقوة جعل لکم
 وبنہم دما کہا جہین بکوفت وی ہے میرے رب نے بہتر ہے پس مدد کرو میری
 قوت سے کہ کروں میں تمہارے درمیان داؤد کے روک پس انہوں نے قوت مردوی
 مدد کی کہ دس میل میں دیوار پتھر مٹی سے بنا دی بر بہرہ نیکے محاک کے لئے کہا التونی ذی اللہ
 لاؤ میرے پاس لہوی کی پتھری حتمی اذاب حتمی الصدیقین تاکہ جبکہ برابر ہو وہ بند
 پتھر دسے درمیان دو چوٹیوں کے قال الفخو کہا کہ وہو کو حتمی اذاب حتمی ذی اللہ
 علیہ قنطر تاکہ جبکہ کیا اوسکو سرخ آگ مثال کہا لاؤ دھسا سرخ شدہ کہ بیٹوں اوسپر گند
 تاکہ بکلیا دے اور یا یمن بہرہ من بلاوا فما استطاعوا ان یظہروہ و ما استطاعوا
 نقبا پس طاقت رکھتی تھی کہ اوسکے اوپر آسکیں اور نہ طاقت رکھتے تھے اوسکے نقب کے
 قال ہذا حتمی من ربی کہایہ حتمی ہے میرے رب سے فاذا جاورو عدلی جسد
 دکا وکان وعدی حتمی پس جب آوے میرے رب کا وعدہ کرو گیا اوسکے کمرے
 ٹکڑے اور ہے وعدہ میرے رب کا سجا کہ تازمان روایت زینب ام المؤمنین و فہما ہی
 بسن روایت اوسکو توڑا بہرہ ہی ہزار سال تک وہ مقید رہی تھی نہ ہے کہ ہو نہ تھا
 و بہرہ فرقاہل سلام کے و بعض اہل سنت جماعت مثل امام قسیری و امام بخاری کے قال
 یمن کہ آدم کا قبیلہ اسی زمین پر بنا گیا تھا اور زمین کی دو حصہ کئے گئے ایک میدان حبت
 نقل جس میں حبت حدیث میچ کے چار حصہ جاری ہیں بل فرات و بید جیحون و بید

آدم کو رکھا اور دوسرا میدانِ دوزخ کو مقابلہ اہل اسلام کے دوسرے
 ممالک اسوجہ سے بابِ بستم مکاشفات میں اونکی ممالک کو دوزخ فرمایا جس میں سے بعد ہزار
 سال کے ممالک اہل اسلام پر غلبہ کیا اور ہزار سال میں حسب تصریح قرآن کے وہ باہم
 مثل موج دریا کے لڑتے تھے چنانچہ اونکے ذکر میں فرماتا ہے ویموج بعضهم يومئذ علم بعضهم
یعنی موج مارے بعض اونکا برزور ہفتم یعنی ہزار ہفتم ہبوط آدم میں بعض برکہ باہم
 جنگ کریں اور اس دنگے بعد صور پھونکا جاوے گا یعنی عالم مثال میں تیاری
 اونکی خروج کے کجاوے کی کیونکہ صور کی حقیقت عالم مثال ہے اور کتاب مکاشفات میں
 اکثر واقعات کی نسبت صور پھونکا لکھا ہے پس صور کا پھونکنا فقط قیامت کبرے پر
 ہوتی نہیں البتہ اس میں بڑی تیاری عالم مثال میں پہلی ہوگی نظر برآن فرماتا ہے
وَنُفِخَ فِي الصُّورِ اور نفخ کیا جاوے صور یعنی تیاری عالم مثال میں بعد ہزار ہفتم کے
ہبوط آدم سے ہوگی کیونکہ قیامت اولے برپا ہوگی اور سوفت یا جوج یا جوج کی
 جمعیت عظیم ہوگی تا آمد مسیح بار دیگر چنانچہ ہم بحثیم خود دوسرے خروج میں اونکی کثرت
 معائنہ کرتے ہیں پس تیسرے خروج کا کیا ٹھکانہ اور خداے تعالیٰ فرماتا ہے
وَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا کہ اور جمعیت عظیم کریں گے ہم اونکی بڑی جماعت سے کہ دوسرے ممالک
 پہلین گئے اور بابِ بستم مکاشفات کے مطابق وہ جہنم سے نکلیں گے اور جہنم
 زمین اونکے لئے وسیع معلوم ہوگی تاکہ ایک صحرا کی مانند جو وہ ہیں اونکی وسعت
 رکھی چنانچہ فرماتا ہے وَعَرْضُهَا جَهَنَّمُ يَوْمَئِذٍ لِّكَفْرٍ عَرْضًا اور وسیع کریں گے زمین جہنم
 سفلی کو ہر فرشتہ کافرین یا جوج یا جوج کے لئے وسعت دے گا کہ بجائے ساتھ اقلیمی
 بیابان قلیوں میں پھیلے ہوئے ہیں اور چونکہ اونکے دوکان ایسے ہیں کہ اس سے
 اونکی سعین و صنعتیں جاری ہیں اور دوسرا باطن فرش جس وجہ سے آنکھیں اونکی
 بروے میں ہیں دید حق سے نظر ہران باعتبار باطن کے فرماتا ہے الَّذِينَ

سے لکھا ہے کہ جہنم میں سے ہیں یعنی جہنم میں سے ہیں

كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا وَبِأَجْحَجِ
 ماجح جلی اکھین پر دے میں میں یادداشت میری سے اور سماعت قبول حق کی طاقت
 نہیں رکھتے کہ صریح فصل ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰
 کہ ختم المرسلین علیہ السلام پر ایمان لانا موجب نجات ہے بروہ سمع قبول میں ان کے
 نہیں آتا بلکہ برخلاف حکم کے حسب باب بستم مذکور کے رس کا سردار وغیرہ مذہب
 حیوان دومیہ پر ہو کر خدایسبح و بزم کی پرستش کر کے گمان کرتے ہیں کہ اسم اہل حق میں اور
 ہماری دنیا میں کیسے کیسے کا خانہ میں نظر بران فرماتا ہے اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 اَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ اَوْلِيَاءِ اَنَا اَعْتَدُ لَهُمْ جَهَنَّمَ لَكَفٍ فَن تَزُولُ
 یعنی آیا پس اس صحت میں گمان کریں وہ ماجح ماجح جو کافر ہوئے یکے پر کرتے ہیں میرے بندوں
 سوا کے میرے معبود و اپنی اس اخذ و ملک کی وسعت کو دلیل حق سمجھیں یہ امر غلط
 کیونکہ تیار کیا ہے یعنی زمینی جہنم کو ان کے کافروں کے لئے ہماری کہ دنیا میں خوب عیش
 عشرت کریں اور نہ سمجھیں اپنی دنیاوی سعی و صنعت کو اپنی حقیقت کی دلیل جو ان کے کان
 ظاہر ہے لحاف ہو رہے ہیں چنانچہ فرماتا ہے هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالًا
 الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
 ضرر و خرابی و ناکامی و ہلاکت کا اہل اسلام زیان کا اعمال سے دے ماجح ماجح جلی
 سمجھ جاتی ہیں حیات دنیا میں یعنی زمانہ مسیح میں اس حالت میں کہ یقین کرتے ہیں
 کہ اچھی باتیں ہیں صنعتیں مثل ریل گاڑی و مار برقی وغیرہ پس اہل اسلام کو لازم ہے
 کہ زخارف دنیا پر ان کی مطلق خیال نہ رکھے اور سائل کو اگر حق دریافت کرنا ہے اہل
 اسلام کے ذمہ میں وہ نہیں ہو کیونکہ جتنے اس کے سعی اعترض میں اہل اسلام پر ہے
 وہ سب ضائع گئے و گزر دینا فانیہ پر وہ بیان رکھتا ہے آخرت میں اس کے لئے مسیح
 چنانچہ حق تعالیٰ فرماتا ہے اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاٰيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَايِهِ

تَجَبُّطُ أَعْمَالِهِمْ فَلَا تُفِيهِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَذُنَا أُولَى كَجَنِّ أَوْ هَمَّ
 جَهَنَّمَ تَاكْفُرُوا وَاتَّخِذُوا الْآبَاتِي وَارْثَتِي هُنَّ وَارِثَاتٌ مِمَّا جَعَلَ جَهَنَّمَ
 کہ کیا اپنی رب کی آیات پر اور اسکی نقاب پر پس گم ہو گئے انکے اعمال جو خوبصورت
 تھے پس بنام رکھیں گے انکے لئے بروز قیامت و زن انکے جزا جہنم اخروی ہے
 بسبب اس کے جو کہ تمکیسا در پیکر امیر سے رسول کو لینے اونچی پیشین گوئی کو اپنی تمام
 بھری سے ٹھٹا دیکھو وہ حالات حواییانی عالم تشبیہ و مثال کے بیان کئے
 اوپر مضحکہ کرتے ہیں اور جابلقا عبارت ممالک بلقان سے ہے اوس میں اہل
 حق ہو کی امت سے رہتے تھے اور انکے مقام خاص کا نام جابلقا ہے جسم سے
 جابلقا جابلقا ممالک بلقان میں شہر ایک ممالک سلطان روم میں جنوب مانیٹو بلقان
 واقع ہے اور انکے ممالک یورپ میں سلطنت روم میں ڈیوب کے جنوبی ممالک
 یا مکن کر کے مشرق و انباروں میں ہیں اور مالکیت ایمین اور یحیٰ بن شہتہا سے فارس میں جسکے
 مشرق میں مارہ توبل و ملک صلی او شمال میں یان جروس اور کثرت سے آبادی ان
 ممالک کی وضع اور سے نہا بسا میں صالح کی امت اہل حق لسی یعنی ممالک اندلس میں
 دیگر اور انکے کسی مقام کا نام جابلقا اور بے شبہ ان دونوں ملکوں میں اہل اسلام
 کمزرت جو عالم شمال میں اسطور سے حضور صلی علیہ وسلم کو دریافت ہوئی ہے
 حدیث طبری میں ہے کہ چونکہ ایک زمانہ کے آدمی جو مشرق طوریہ میں عالم میں ہوئے تھے
 دیکھنے گئے اور عالم شمال کی سیر میں ترقیب ضرور نہیں دیکھو کتاب کائنات شعیا
 یوحنا میں اور ممکن ہے کہ حضور علیہ السلام کی پسند معراجوں میں سے ایک یہ معراج ہو
 کہ عالم شمال میں اور بیت المقدس اشیر لف کے گئے اور وہاں سے براہ سمت اسی یاجوج
 یاجوج کے ممالک میں اور انکی صورت شمالی پر پیش کیا پر وہ ایمان اوس عالم میں نہ لائے
 اور وہاں سے ممالک بلقان میں واپس تشریف لے گئے جسکو جابلقا کے منہ پایا

اور پھر سلام پیش کیا اور وہ ابان و بنامین لائی اور ممالک جا بلقا سے ممالک اندلس جا بلک
 یعنی بنسینامین اور عالم شمال کی تسلیم سے وہ ان اسلام کی بادشاہت ہوئی اور وہ ان ہی غالباً لیر کہ
 ہوتے ہوئے راہ ہندو ممالک اولاد و ملک بنو نسیں میں جسے چین کہتی ہیں اور وہ ان سے ممالک اولاد
 تیس یعنی تانار و سبہ پایہ اور وہ ان سے ممالک اولاد تو بل یعنی تبت پر اور ملک قیسر و تو بل ابنا
 یافت ہیں جسکی اصل ممالک شرقی جنوبی کوہ برل میں واقع ہیں یہ تینوں کل بمان نہ لائی اور سند
 اسپر یہ ہے کہ جیسے جو عالم شمال میں مومن دریافت ہوئے وہ خارج میں مومنین میں اور جو کافر دریافت
 ہوئے وہ اس عالم میں سی کافر مشاہد اور اس حدیث سے اہل اسلام کی ممالک کی حدود دریافت
 ہو گئی کہ سوائے ممالک نمک یعنی چین و ممالک تو بل یعنی تبت و تیس
 یعنی تانار و یا جوج ماجوج کی اکثر بر تسلط اہل اسلام کا سوا بس تسال کو چاہئے
 کہ اگر ہمارے چاکر سی نکرے یہ توبہ انکار اسلام سے کرے اور مسائل کی ساری
 خوبو نیکے نشانات کا جواب ظاہر ہو گیا اور مہدی علیہ السلام کا حال تو رتبہ میں
 وہ بے شبہ دریں ۱۴ فصل، وانیال میں ہے کہ ابن آدم یعنی مسیح صاحب
 روز ہائے قدیم سے سلطنت پاوینگے اور صاحب روز ہائے قدیم مہدی علیہ السلام
 بروز ہیں حضور خاتم المرسلین علیہ السلام صاحب روز ہائے قدیم کے اور حضور صلی اللہ علیہ
 وسلم بروز ہیں مستوی علی العرش کے جنکا ذکر خیر ہر قلبی شاخ باز و ہم
 رومیہ کے زمانے میں فصل ۱۲، وانیال میں لکھا ہے پس کتب جبار و محمدی کا
 فرمانا کہ نوریتہ میں مہدی علیہ السلام کا ذکر ہے بہت صحیح ہے اور مہدی علیہ السلام
 چونکہ چند ہیں ہر ایک اپنے اپنے وقت پر آتے گئے مثلاً ایک مہدے
 منمن منمن عباسی ہیں جنکا مہرستہ بحیثیت حسب حدیث کے منصور یعنی وہ انقی تھا
 جو سیاہ تیزوں سے خراسان سے اوپڑے اور دوسرے حسینی امام محمد باقر القاسم باقی سلف
 اسامیہ تیسرے وہ جو بظاہر حدیث وسط حضور مسیح علیہ السلام میں ہیں وہ حضور غوث الاعظم

رضی اللہ عنہ بن جبرہ بن مہدی بن سید عبداللہ موعود آنے والی محکم سلطنت
حدیث کی رو سے عرب کی ناقبسطنطنیہ موعودہ روئے زمین کی انہی آمد کا وقت ہے
جبکہ واقعہ بااعاق برہنی اصغر کا تسلط ہو جاوے وہ عنقریب امید کیا جاتا ہے یہ بارہ ائمہ
سادات سے بارہویں اور خلیفہ و مہدی اور سوائے بارہ ائمہ مہدیہ کے ہیں جو بعد مسیح
کے ہونگے اور سوائے بارہ خلفاء کے سادات سے جنکے عرصہ تک العلوم میں قوت رہی
گو ان میں بعض غالی تھے لیکن اہل اسلام تھے پس نہجی ناحق اپنے نام تمام ہجر پر نہ اترے
کہ اوس سے امور مختلفہ کا انکار کرے اور کچھ ضرور نہیں کہ کسوف خسوف رمضان میں بقاعدہ
دریافت کردہ ہجرت نام سے ظہور ہدیہ کے وقت میں ہوں ہو سکتا ہے کہ مطابق قاعدہ
کامل ہجرت کے خلاف اونکے نام تمام ہجرت کے قاعدہ کے ہو جیسے آٹھویں رمضان کو بروز وقت
حضرت ابراہیم بن حضرت سید المرسلین علیہ السلام کے واقع ہوا کہ کوئی ایسا جیم حکم کو
ہجرت نام سے لکھا ہو وسط میں آجاوے اور جبکہ حالات یا جوج ماجوج روس و انگیزہ کے
دریافت ہوئے جنکا مقابل خدا نے پیدا نہیں کیا حسب مقدور مسلمانوں کو چاہے کہ
صورت مصلح کی اسے کہیں پس بڑی غلطی ہے ان اہل اسلام کی جو اس وقت نازک میں
اونسے نزاع کریں اور کتاب یریا کو مہر مہر ہو و محبت نہ کو غور کریں و اللہ یکن آیت وہ ہو
یہدی سبیل سوال جہاں نصاریٰ نوح علیہ السلام کی کل عمر ساڑھے نو سو سال کل نسخ
توریت سے واضح ہے اور قرآن میں قبل از طوفان ساڑھی نو سو سال کے کہے ہے پس
قرآن کیسے مصدق توریت کو ہو سکتا ہے اور وہ بھی بے طور عبارت سے خلاف
فصاحت بلاغت کے ساڑھے نو سو کا بیان اوسینے جواب قرآن مجید اس میں
مخالف توریت کے نہیں مگر تفریع طوفان کی جو وجود نوح برہے اوسکو مفسرین ساڑھے
نو سو سال سمجھی اور محاطات عورتوں میں عرب ہوں باہند وغیرہ کثرت رواج ہے کہ چنانچہ
فی ثلث سو سال پانچ کم کر کے بولتے ہیں اور قرآن مجید میں اتمام پر ماور بعد قاص کو نصبت

جیسے نفیہ علامات الاسرار سے ظاہر ہے نظر بران اوس محاورہ کی رعایت بنظر کمال غلت کی گئی یہ عمدہ طور ہوا نہ بطور جیسے سائل کا خیال ہے سوال پنجم نصادی ہو کے قصے کا پتہ تورتہ میں کہیں نہیں لوغابراہیم کو آگ میں ڈالنے کا باخصوص مرفوعہ بار سے جو چار سو سال قبل حضرت ابراہیم علیہ السلام سے تھا پس اوسنے کیسے اذکو آگ میں ڈالا اور نہ ہنزن کا پتہ جو مفسر کے نزدیک مشہور ہے کہ اوسنے آگ میں ڈالا تھا جواب ہو وہی عیبر علیہ السلام ہیں جنکے وقت میں قوم بت پرست ہو گئی تھی پس تنخولیف عذاب سے ارم ذلت العباد نے برج عظیم بابل میں بنانا چاہا اوس سب سے بہت ہلاک اونچی قوم کی بت پرست و دوسری قومیں منتشر مختلف اللسان کر دی گئیں ورنہ کوئی وجہ منجنا کی اور طوفان سے خوف کھانے کی نہ تھی پس اس قصہ تورتہ کی تفصیل قرآن مجید میں ہے آپ اگر سمجھیں تہمت عدم تطبیق تورتہ قرآن مجید نہ لگائیں اور ہود کے دو بیٹے تھے ایک پلکٹ دوسرے قحطان اور قحطان کے تیرہ بیٹوں میں سے ایک حضرت ہود تھا پس بعد اس قصہ کے ہود اسکے ملک میں جلیسے اور وہیں وفات پائی پس مفسرین اشتباہ اونکے مقام بروقت قصہ کے واقع ہوا کہ حضرت مین لکھ دیا اس سے نقصان قرآن مجید پر عائد نہیں ہو سکتا اور تورتہ تکوینکی فصل ۱۱ و ۱۲ میں ہے کہ اور کلدانیوں نے تنور کلدانیوں سے ابراہیم کھگر گئے اوسکی تفصیل قرآن شریف میں ہے اگر آپ کو معلوم نہ ہو تہمت قرآن شریف پر آپ نہ لگائیں اجمال تفصیل دوسری بات ہے اور اولاد مرفود بھی مرفود کہلاتی تھی جیسے دوسری قومیں اپنے جد کے نام سے مشہور ہوتی ہیں اور تورتہ جو لکھا ہے کہ مرفود چار ہوا اوس سے اوسکی اولاد ہے جو بعد سلطنت عوض بن ارم کے زور آور و جبار ہوئے پس سمجھو ہونا حضرت ابراہیم کا کسی مرفود سے واضح ہوا اور ہنزن وہی ملن عم حضرت ابراہیم ہے جو حسب تورتہ کے وہ جل گیا تھا پس اوسکے بعد مارن کے مقام پر ابراہیم علیہ السلام نے ہجرت کی اور بادشاہ مرفود کے حکم سے ہنزن

آگ میں حضرت ابراہیم علیہ السلام کو ڈالنا تھا پس دونوں کی طرف قصہ منسوب ہے کہ مفسرین
 ایک ایک طرف کر رہے تھے سوال ششم نصادی جبکہ اسحق بیچ اسد بن جوشع بن
 متصل شکم کعبہ شرفی میں اوزکا قصہ واقع ہوا ہے پس اہل اسلام ناحق کعبہ کو کوکہ اڑھا کر چلا
 ہیں اور اوزکے متصل بنامین بدیع خیال کرتے ہیں پہلا ہاجر کینز کی اولاد و کيسے شرف ہو سکے
 اور ناحق آب زمزم کی تعظیم کرنے میں جواب فصل اودہ انکون میں لکھا ہے کہ بعد ہجرت
 اور معانیہ سے مقام ہارن اپنے کردستان میں گئے اور وہاں سے ابراہیم کی ازادش
 کی گئی کہ اپنی باب کی گہر چوڑ کر ہجرت کر جا اور شکوہ میں برکت و فوگھا اور نیری اولاد سے سار
 گہرانی برکت پاؤنگی یہ جزاوس حضرت نبی اعظم اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کی موہی جنگا وجود باحسب
 نصیح باب سویم کتاب اعمال کی عرصہ میں تشریف بری سیح و بار و گرامین ہو پس ابراہیم
 علیہ السلام وہاں سو مقام نویر میں آئے وہاں پہر و عہدہ بنظر اسحق کے ہو پہر وہاں
 حسب حکم ایسے کعبہ کی حجر گوئی جسکے شرق میں قصبہ عی و غرب میں سمندر اور مصر سے جنوب کہ
 حسب فصل تکون کی ہو اور باہین مذکورہ میں مذبح پر فرج کیا پس معلوم کیا کہ لوح کا مذبح بھی تھا
 اور اوزم نی جو وقت ولادت النوش کی خلکی خاص عبادت کی وہ اسمقام مقدس کعبہ میں اولی
 جسکی روح فصل ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
 یعنی جاؤ و زمزم ہے جہاں ہاجر کو مقام خلیبہ تہ براق پر بٹھا کر چھوڑا تھا اور سولی شنگا
 پانی جبک گیا تھا اور دوسرا پر شیع بعد ابراہیم علیہ السلام کے زمانے کے ہوا ہے وہ
 ماکہ میں دین ہے لیکن پر شیع اول ریت سے بر ہو گیا تھا اور اسماعیل علیہ السلام کی بیرونی
 برکت سی پر جاری ہو اور ہاجر نے جو تماشائی جن میں صفار و قلم و ڈی تہن دیکھا اور پانکو
 و کا پس میں دوشت نعمت کے لئے صفار و برسمی سنون مو آواز زمزم متبرک گنا گیا اور ہاجر کینز
 نہ تہن ورنہ فصل اول تواریخ اول تداخایہ نور تہین خاص کر قشور راہ کو کینز کر کے سننے کی
 اور ہاجر کو نہ لکھنی کی کوئی وجہ نہیں ورنہ ترجیح کی کوئی بات نہ تھی اور فصل ۲ تکون میں

ہے کہ ابراہیم نے وفات کی قریب لوٹڈیو کی اولاد کو شرق کو روانہ کیا اور اسمعیل و اسحق نے
 اذکو دفن کیا اس سے صاف ظاہر ہے کہ اسمعیل علیہ السلام کنیز زادہ تھی اور اسی وجہ سے یہودیوں کا
 تول ہے کہ باجوہ دستہ فرعون بن کہ بنظر برکت ابراہیم کے اذکو سب رو کیا تھا گوچھوٹی عورت
 بڑے کی تابعدار ضرور پہلی قوموں میں مقرر ہے پھر دیکھو قنطورہ کی نسل سے شعیب
 بیٹے بنو خسر موسیٰ علیہ السلام کو اور نور کین یہود و نصاریٰ جدسج کو میرے معضرت
 سلیمان کی ما اور زن فارض کو پھر بطرح کا حرف اہل اسلام پر بکھر سکنگے اور دوسری قوم
 منہوہ جبکہ سبت شعی و باڈون کی عورت و ماوہرباس کبیشتر بر و بیان کر گئے تو ضرور نگوں
 ہونگے کہ سبت مقام پر نکاح تک نہ دار ہے سوال ہفتم نصار ک نشان حکیم کا بتہ سوا
 تاریخ عرب کے نہ تورتہ میں ہے اور نہ تواریخ میں نہ اسکی حکمت کا پتہ جسکو قرآن میں بیان کیا ہو
جواب - اہل اسلام لقمان حکیم ہی قموئل بن ناحور بن تاج سے عبارت ہے
 ادھکا ذکر تورتہ میں ہے اور ہم اذکی بیٹی نے روم اٹلی پہلی روسیو لوس سے بسائی جو
 حکمت کا گہر ہے دیکھو سیر المتقدین کو او جہلہ سند و سنائی انگریزی تھوری پر بکرا بنی نا
 وفتیت منکرہ اوسکے ہونے ہیں اوچونکہ عوض بن ناحور کا روم برادر زادہ ہے نظر بر آن
 اہل اسلام موم بن عوض کو اوسکا بانی سمجھتے ہیں اسقدر موزین کی غلطی ہے کہ روم ابن عوض ابن عیسیٰ بن
 کرنے ہیں سوال ہفتم نصار آدم کو مسجود ہونا ملائکہ کا تورتہ و انجیل میں نہیں لکھا البتہ
 جائدار سوا سانب کے کہ عبارت وہم سے ہے اوسکی تابعدار حسب تورتہ دیکھتے ہیں
جواب اہل اسلام بتبعیت جائداروں سے مطلب تورتہ میں ہی مسجد ملائکہ قرآن میں ہے
 کیونکہ ملک کی لفظ کا اطلاق جن پر ہی آتا ہے اوچکی قسم سے گزندہ ہی حسب حدیث اللہ
 کے ہیں پس ساری جائداروں سخی ملائہ اسفل عبارت جنوں سے ہے جنہوں آدم کو سجدہ
 یعنی تابعداری کی پس یہ تابعداری انکی معبر سجدہ ہے اور شیطان لغت عرب میں
 سانپ کو کہتے ہیں اور مراد اوس سے رب نوع اہل شرارت ہے اوچکا تساط قوت و ہم پر

یہودیوں کا تول ہے کہ باجوہ دستہ فرعون بن کہ بنظر برکت ابراہیم کے اذکو سب رو کیا تھا گوچھوٹی عورت
 بڑے کی تابعدار ضرور پہلی قوموں میں مقرر ہے پھر دیکھو قنطورہ کی نسل سے شعیب
 بیٹے بنو خسر موسیٰ علیہ السلام کو اور نور کین یہود و نصاریٰ جدسج کو میرے معضرت
 سلیمان کی ما اور زن فارض کو پھر بطرح کا حرف اہل اسلام پر بکھر سکنگے اور دوسری قوم
 منہوہ جبکہ سبت شعی و باڈون کی عورت و ماوہرباس کبیشتر بر و بیان کر گئے تو ضرور نگوں
 ہونگے کہ سبت مقام پر نکاح تک نہ دار ہے سوال ہفتم نصار ک نشان حکیم کا بتہ سوا
 تاریخ عرب کے نہ تورتہ میں ہے اور نہ تواریخ میں نہ اسکی حکمت کا پتہ جسکو قرآن میں بیان کیا ہو
جواب - اہل اسلام لقمان حکیم ہی قموئل بن ناحور بن تاج سے عبارت ہے
 ادھکا ذکر تورتہ میں ہے اور ہم اذکی بیٹی نے روم اٹلی پہلی روسیو لوس سے بسائی جو
 حکمت کا گہر ہے دیکھو سیر المتقدین کو او جہلہ سند و سنائی انگریزی تھوری پر بکرا بنی نا
 وفتیت منکرہ اوسکے ہونے ہیں اوچونکہ عوض بن ناحور کا روم برادر زادہ ہے نظر بر آن
 اہل اسلام موم بن عوض کو اوسکا بانی سمجھتے ہیں اسقدر موزین کی غلطی ہے کہ روم ابن عوض ابن عیسیٰ بن
 کرنے ہیں سوال ہفتم نصار آدم کو مسجود ہونا ملائکہ کا تورتہ و انجیل میں نہیں لکھا البتہ
 جائدار سوا سانب کے کہ عبارت وہم سے ہے اوسکی تابعدار حسب تورتہ دیکھتے ہیں
جواب اہل اسلام بتبعیت جائداروں سے مطلب تورتہ میں ہی مسجد ملائکہ قرآن میں ہے
 کیونکہ ملک کی لفظ کا اطلاق جن پر ہی آتا ہے اوچکی قسم سے گزندہ ہی حسب حدیث اللہ
 کے ہیں پس ساری جائداروں سخی ملائہ اسفل عبارت جنوں سے ہے جنہوں آدم کو سجدہ
 یعنی تابعداری کی پس یہ تابعداری انکی معبر سجدہ ہے اور شیطان لغت عرب میں
 سانپ کو کہتے ہیں اور مراد اوس سے رب نوع اہل شرارت ہے اوچکا تساط قوت و ہم پر

مقرر پس شیطان زمین و اہم ہے بلکہ وہ مصلو و ہم پر ہے اور کہنی تمثیل شکل مناسب اہل صفاکو
ہوتا ہے سوال ہشتم نصارے سلیمان کی نسبت گھوڑا ونکی کوچ و گردن کاٹنے کا
نبال حسب قرآن غلط خلاف تورات کے ہے اے ہزار شمس کا قصہ سلیمان کی نسبت و باوجود
صحیح تفسیر و ما علی کے مفسرین کی غلطی یعنی لوٹا و گھوڑا و نکو پس چوٹے اگیا پانوں و گروٹو کو
یعنے پیارے پس روشمس محض ایک خیال ہے جواب اہل اسلام۔ یہ کلام مقبول ہے
پر بعض مفسرین کا بھی یہی قول ہے اور غلطی کے مفسرین کی قرآن شریف میں خلل انداز نہیں اور یہ
صحیح بیشک وہی ہے جو تورات کے معتبر نسخہ کو مطابق ہے سوال نهم نصاریٰ مدین
و ایک کی بربادی کا بتہ اہل اسلام مطابق قرآن کے بیان کرین آیا موسیٰ کے جانے پہلے مدین کو
برباد کیا یا جبکہ واپس آئے حالانکہ دونوں وقتوں میں آباد تھا اور تورتہ سے بتہ کہیں اور شہر
سات و ختم تہین قرآن میں دو کے کہنی کیا وجہ جواب اہل اسلام۔ یہ تورات نصیب علیہ السلام
خبر موسیٰ سے سے اور ملاکت مدین کا اشارہ ورس اول باب ۲۲ مروج میں ہے کہ موسیٰ
یثرو کی بکر میں جرائے کرتے تھے اور وٹانے ایک روز حویب یعنی طور سینا کی طرف ماکدین
اور وجہ مانکنے کی اوس طرف کو ہی تھی کہ قوم پریشرو کے جب عذاب آیا موسیٰ کو مع اونکے
گلہ کے ایک طرف کر دیا اوچو کہ اپنے معمولی مقام پر نہ رہے راہ ہول گئے اور یثرو جو مدین
موسے کی ملاقات کو آئے اونکے اور دوسرے اہل اسلام کے مکان برباد نہ ہوئے تھے
اور بے شبہ یثرو کی سات بیٹیں نہیں لیکن پانی پلانے دو آئین تھیں جنکا ذکر قرآن مجید میں
پس منافات نہ رہی اور اصل قصہ ایک کا یہ ہوا کہ جب وہ نافرمانی کرنے لگے پس اونکو سخت
گرمی نے گہرا ایک شخص کو ایک پہاڑ دیافت ہوا جسکے نیچے نہرین جاری تھیں پس وہاں نہر گئے
اور پہاڑ اوپر ٹوٹ پڑا اوکے بعد مدین میں آئے اونکے صحیح ہوئے جبکہ اہل مدین نے تسلیم کیا
حالانکہ اونکے اعجاز تاباں کو دیکھ چکے تھے اور یہ نہر مرض و قے میں گرفتار ہو چکے تھے پس
اور قوت میں شعیب اونسے علیحدہ ہو گئے اور موسیٰ بکر میں جرائے تھے بربادی مدین سے

راہ ہول گئے پس طو کی راہ لی واپس بجلی حق ہوئی بہرطیس دین کی نصیب میں آئے اوسید
 وزوجہ کو لے گئے اور طو پر پہر بجلی ہوئی اور پھر کہ گئے اور کچھ ضرورتیں کہ سارے قصص
 توراتہ میں مفصل نہیں ہے اذکا وجود نہو والد علم بالصواب سوال دھم نضادی
 آجات پر یو کا کہا ہے جسکی نسبت قرآن میں ہے وَلَمْ يَفِيهَا أَذْوَاجٌ مَطَهَّرَةٌ وَهَمَّ فِيهَا
 خَلْدٌ وَلَوْ اَوْضَاكَ ثُمَّ ايسے واقعات کی بیان میں نہیں آتی اگر ت ان منزل ہوتا مگر ایسا نہ
 کیونکہ حسب تصریح بخل کے دان ملا کہ مثل آدم ہونگے پھر سخت افترا کفر کا آدم و حوا پر قرآن و
 حدیث میں ہے کہ ہر بیٹا آدم کا مر جاتا تھا لیکن شیطان کے کہنے سے جبکہ اُن کے لڑکا
 عبد الحارث نام رکھا اور جبکہ حدیث صحیح سے عبد الحارث نام رکھنے سے جَعَلَا لَهُ شَرَّ كَاءَ
 کی تفسیر معلوم ہوئی تاویلات کے خلاف حدیث کے گنجائش نہ رہی جو مفسرین تاویلات کرتے تھے
جواب اہل اسلام چونکہ زمانہ آدم سے زمانہ ہزارم منعم دخت جیات کے تشریف آوری
 مقرر تھی چنانچہ دخت جیات کی تفسیر فصل ، وانیال میں ہزار زمانہ چار سلطنتوں یعنی تخت نصیری
 وکیانیہ و سکندریہ و رومیہ و دس بادشاہتوں رومیہ کے جو سنہ ۶۸۰ سے ۱۰۰۰ تک رہیں زمانہ
 ہرقل میں ہرقل کی سلطنت کی بربادگنی والی حضور احمد علیہ السلام کو صاحب روزائے قدیم کہ
 کہا ہے اور الواح موسیٰ میں جیات کی تفسیر بارہ بارہ کلام الہی سے کی ہے کہ فصل ۱۰ سفر
 شنیہ میں وعاہ نزول کلام الہی پیغمبر اسمعیل برادران اسرائیلیوں پر مقرر ہو چکا ہے جسکو باب
 کتاب اعمال میں مقرر کیا ہے کہ یہ پیغمبر صاحب کلام مابین عرصہ تشریف بری سیح و بارو
 تشریف آوری میں ہوگا اور سنہ اوس پیغمبر موعود کے شتر ہفتے بعد سنہ اسی بربادی
 بیت المقدس کے جو طرطوس نے کی فصل ۱۱ ہم وانیال میں مقرر ہو چکی جیسے رسالہ
 معراج صحیح و رسالہ مخفیہ التواریخ میں مفصل ہے پس سورہ بقرہ میں چونکہ افاضل لو کا
 الواح موسیٰ سے ہے نظر بران براعت الہی سے کی کہ اوائل کا آواواح کال و موسیٰ
 کام ہے بسا و کے فرمایا گیا کہ وہ جیات ہفت ہزاری آدم و کلام موسیٰ موعود

اُنکو سنایا تاکہ دلیل ساری دعوے پر موجود ہے اور اُنکا شبہ ازواج پر ذکر حوالے جو خود
 توحید میں جاتا رہے کہ منو خدا نے ہر چیز کو جو زمین پر ہے تمہارے لئے مقرر کیا
 پہر سات آسمان بنائے ہر آدم کو پیدا کیا اور آدم کے ایک لکھ دو سو چھ دن کئے اور ہر باؤ کو ڈالی
 بالآخر ساتویں روز آدم صفی اسد کو پیدا کرنا چاہا اور اس روز کو مبارک کیا کہ اس میں شاہ
 آرام سببی کی طرف کیا کہ حسب فصل سوم نامہ عبرانیوں ہال کی مسیح نے تو آرام ندیا
 بدینوجہ ضرورت آرام دہندہ دیگر یعنی احمد علیہ السلام کی بروز ہفتم یعنی ہزارم پڑی
 خدا نے جنات فرشتوں کو فرمایا کہ میں خلیفہ پیدا کرنا چاہتا ہوں مے نادانی سے
 معترض ہوئے کیونکہ پہلے آدم کوئی خونریزی سے واقف تھے کہنے لگے آیا تو مفید
 مشرک کو پیدا کریگا جو کوری خونریزی آدم ہم شیعہ کرنے میں تیری حمد ملا کر اور تیرے
 کرتے میں قربا میں جانتا ہوں وہ جو ہم نہیں جانتے کہ ہم اس میں امانت و خست
 حیات رکھینگے جس سے مشرک منافق خونریز تباہ ہوں اور آدم کو تعلیم کر دی کل حیوان
 کے نام پر پیش کیا فرشتوں پر اور فرمایا کہ تم اُنکے نام بتلاؤ اگر راست گو ہو عرض کیا
 تجکو بالکی ہے ہکو علم نہیں مگر وہ جو تو نے تعلیم کیا ہے اور آدم کو فرمایا تو اُنکو تعلیم کر
 پس جب خبردار کیا اون اشیاء کے ناموں سے فرمایا خدا نے کیا میں نہیں کہتا تھا کہ اُن
 دانائے غیب آسمان زمین ہوں اور میں جانتا ہوں وہ جو ظاہر کرتے ہو اور وہ جو
 پوشیدہ رکھتے ہو ہر حسب فرمان کے سب ملائکہ سفلی نے آدم کو سجدہ کیا یعنی
 فرمانبردار بنے لیکن شیطان نے انکار کیا اور تکبر اور تہا روز ازل میں کافر زمین سے
 اب یہاں پر اسقدر یاد رکھنا چاہئے کہ لفظ ملک شامل ہے ملائکہ عالین کو جو تعین سے
 مستثنیٰ ہیں اور شامل ہے اُنکو جو ملائکہ ارضی سے ہیں کیونکہ جن حسب روایت اللہ کا
 ایک منعلق ہوا ہیں جیسے آیام ہوائی دہائی میں جو امور فساد ہوا سے متعلق ہوتے ہیں وہ
 ہوا کے جوش سے ہوتے ہیں اور جیسے مخلوق ذمی روح ارضی دہائی ایسے ہوا سے وابستہ

ابھی ہے اور تحقیقات فرانس سے ظاہر ہوا کہ پوشیدہ نظروں سے کپڑے و بائو کو
 دلوں میں دل میں سانس کی راہ سے گھسکر فساد ڈالتے ہیں دوسری مخلوق ہوائی چوہ
 جو محکوم باوامر و نواہی ہیں نمیر کے گزندہ حیوانات چھوٹے سانپ بچھو کے
 مثل اور حدیث اہل اسلام سے واضح ہے کہ جنوں کی خوراک بقیہ استخوان پس
 خورقہ ہوتے ہیں عامہ جاندار بدھ اولی ملائکہ ہوئے پس کل یہ محکوم لیسرہ ہوئے
 اور حسب درس ۹ فصل ۲ تکوین کے ہمارے اہل کتاب و بہتر گروہ اہل اسلام
 و بعض مقبر اہل سنت و جماعت مثل امام ابو القاسم قشیری کے جنت آدم سے مراد
 باغ عدن جیسے حدیث صحیحہ میں ہے کہ جنت سفلی کی چار ندرتیں ہیں فرات جبکہ بھون
 ہیں پس زمین کے دو حصے ہوئے ایک حبیبین چار حصے مذکور جاری ہیں وہ جنت آدم
 دوسرے سوا کے وہ باشندہ مساجد و مقابر اہل اسلام کی و درخ پر یہ سوا کے جنت
 و درخ آخرت کے ہیں پس خدا نے وہ باغ لکھیا جس میں آدم معیشت کرے اور
 حسب درس ۹ فصل ۲ تکوین کے ہر درخت خوشنما جو کھانے میں خوب تھا وہ اُکھایا
 اور ایک درخت حیات جو عبارت صاحب ہدایت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سے ہے
 وہ اون میں امانت تھی جسکی ہر داشت آسمان و زمین نکر سکتے تھے اور دوسرا درخت
 نیک و بد کی شناخت کا جو عبارت آکہ مجامعت سے ہے جسکو بطور تشبیہ ہانگور
 جانب آدم و گہون بجانب زن بیان کرنے میں اس میں اُگائے اور جنت علیز
 شیطان کا گڈر بلا تکلف تھا اور جانتا تھا کہ جو اس شجرہ شناخت نیک و بد سے
 قرب کرے وہ بنظر اولاد ہمیشہ کو رہے جس کو پید کیا تاکہ جو آدم یکجہ و ہون
 لیکن حکمت خدا مقتضی اسکی ہوئی کہ آدم کی اولاد میں صورت مناکحت کی تجویز ڈالی
 جس سے درخت نیک گنا جاوے اور اسکی مخالفت میں بد تاکہ نزع عشقی صورت
 زنا سے عالم بر باد ہو و بنظر اسکے کہ انسان حریص ہے منع کی ہوئی چیز پر آدم کو

محکم دلائل سے مزین و متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

بعد اونکے نکاح کی قربت اوس دخت مجامعت سے منع کیا جس سورہ اعراف
 لیبر ہی لہما اور سی عنہما سن سوتہما کی شیطاں نے وسوسہ ڈالا اوس قربت کی طرف
 تاکہ اونکی شرنگاہیں کھل جائیں اور کہا ممانعت کی وجہ صرف یہی ہے کہ تم ہمیشہ کو نہر ہو پس وہ
 حیات شخصی سمجھ کے بہک گئی کیونکہ خدا کے شیطاں نے قسم دلائی نظر بر آن فرماتا ہے
 فاخرهما ما کانایہ پس نکلا شیطاں نے ادن دونو کو اور سمر تہ قرب سے جو موجب النفا تھا
 پس اوس قربت کے بعد بنظر اس کے کہ عضو مخصوص سے عصیان ہوا چہاں لازم آیا پس
 اسوجہ سے تنگیں دریافت ہوا کیونکہ پہلے استعمال اس فعل سے اطفال کے مانند
 عضو مخصوص ہی ایک عضو اعضاء سے جانا جاتا ہے لیکن قاعدہ ہے کہ چوری کے
 آگ کو پوئیدہ گزرتے ہیں پس بگ دخت اگور سے چہاں لگے پس برے اس فعل پر
 صرف خلاف حکمی کے وجہ سے ہے ورنہ بصورت اجازت نکاح کے کیا اس میں حرج ہے
 الحاصل حسب درس ۹ فصل ۳ تکوین کی مثلثات صوری سے خدا شریف لایا اوسکی آواز
 آدم نے سنی کہ فرماتا ہے تو نے کیا کام کیا جیسے تا آخر ورس ۱۹ فصل مذکور میں ہے پس شیطاں
 سانہ کو ملعونی اور عورت کو اوس خلاف حکمی کی سزائیں و روزہ میں مبتلا کر نکاح و عیب ہوا
 اور آدم کے سبب زمین کو بلعنت کیا اور فرمایا کہ انفضائے عمر تک تلو اس میں رہنا ہوگا
 پس غضب خدا کے بڑکنے سے سب کم رہے ہو گئے چنانچہ فرماتا ہے قُلْنَا اهبطوا
 بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستق و متاع الی حین یعنے فرمایا ہننے کم رہے
 ہو جاؤ اس حالت میں کہ بعض تمہارا بعض کے لئے دشمن ہو اور تمہارے لئے زمین میں
 ٹھیکر اور بر خور داری وقت اجل تک اسوجہ سے وہ سرگردان و قابل النفات ہو

۴۴
 عنہما سن سوتہما کی شیطاں نے وسوسہ ڈالا اوس قربت کی طرف تاکہ اونکی شرنگاہیں کھل جائیں اور کہا ممانعت کی وجہ صرف یہی ہے کہ تم ہمیشہ کو نہر ہو پس وہ حیات شخصی سمجھ کے بہک گئی کیونکہ خدا کے شیطاں نے قسم دلائی نظر بر آن فرماتا ہے فاخرهما ما کانایہ پس نکلا شیطاں نے ادن دونو کو اور سمر تہ قرب سے جو موجب النفا تھا پس اوس قربت کے بعد بنظر اس کے کہ عضو مخصوص سے عصیان ہوا چہاں لازم آیا پس اسوجہ سے تنگیں دریافت ہوا کیونکہ پہلے استعمال اس فعل سے اطفال کے مانند عضو مخصوص ہی ایک عضو اعضاء سے جانا جاتا ہے لیکن قاعدہ ہے کہ چوری کے آگ کو پوئیدہ گزرتے ہیں پس بگ دخت اگور سے چہاں لگے پس برے اس فعل پر صرف خلاف حکمی کے وجہ سے ہے ورنہ بصورت اجازت نکاح کے کیا اس میں حرج ہے الحاصل حسب درس ۹ فصل ۳ تکوین کی مثلثات صوری سے خدا شریف لایا اوسکی آواز آدم نے سنی کہ فرماتا ہے تو نے کیا کام کیا جیسے تا آخر ورس ۱۹ فصل مذکور میں ہے پس شیطاں سانہ کو ملعونی اور عورت کو اوس خلاف حکمی کی سزائیں و روزہ میں مبتلا کر نکاح و عیب ہوا اور آدم کے سبب زمین کو بلعنت کیا اور فرمایا کہ انفضائے عمر تک تلو اس میں رہنا ہوگا پس غضب خدا کے بڑکنے سے سب کم رہے ہو گئے چنانچہ فرماتا ہے قُلْنَا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستق و متاع الی حین یعنے فرمایا ہننے کم رہے ہو جاؤ اس حالت میں کہ بعض تمہارا بعض کے لئے دشمن ہو اور تمہارے لئے زمین میں ٹھیکر اور بر خور داری وقت اجل تک اسوجہ سے وہ سرگردان و قابل النفات ہو

اور قربت بے اجازت کے سبب قرب سے سرگردان کر دئے گئے اور علمائے نبی جبکہ
لفظ اَھْبَطُوْا کا دیکھا کہ اَھْبَطُ بمعنی نازل ہے اسوجہ سے آسمان سے آدم کا آنا
سمجھے ورنہ اَھْبَطُ بمعنی کم رتبہ ہو جانے کے بھی معنی میں آتا ہے اور ایک جگہ سے دوسری
جگہ جانے کے معنی بھی اُسکے ہیں جیسے اَھْبَطُوْا مَصْرًا میں پس اس سے فرائض کی
تطبیق میں نوبت سے فرق نہیں پڑتا اور حوا کو حکم ہوا کہ نو روزہ میں مبتلا ہوگی اور شیطان
تیری اولاد کا پاس نہ کاٹے گا (یعنی مسیح کی طرف اشارہ ہوا کہ دیکھ اُسکے سبب اڑھائی لگے
اور تیری اولاد اُسکا سر کھلیگی یعنی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اُسکا سر کھلیں گے
جیسے حدیث میں ہے ہر اشیطان میرے تابع ہو گیا ہے وہی تفصیل ۱۶ یوحنا میں
لکھا ہے کہ ہر دانا جس جہان کا یعنی شیطان محکوم خارقیت دوم یعنی تلے ذہن
دوم کا جو معنی احمد میں ہو گا پس آدم نے جو یہ نام نامی سنا شفع لایا اور درود پڑھا
پس اس غضب کے خدائے ازل کو چڑھے کے کپڑے پہنائے اور آدم نے عورت کا
نام حوا رکھا کیونکہ مادر ذی حیات اس صورت سے آدمیونکی ہوئی اُسکی تفصیل
قرآن شریف میں یوں فرماتا ہے فَتَلَقٰی اٰدَمَ مِنْ رَبِّكَاتَبَعًا عَلَیْہِ اِنَّہٗ ہُوَ النَّوَٰٓئِبُ
الْحٰجِلُ بِسْمِ اللّٰہِ اَدَمُ اپنے پروردگار سے بچت نکلتا مثل درود شریف وغیرہ پس تو
مقبول کی کیونکہ وہ بڑا نوبہ کا قبول کرنے والا ہے اور وہ وقت خوشی کا ہوا یہی
خوشی سنوز منکھت کے وقت آدم کی اولاد کے لئے رواج ہوا اور کپڑے پہنائے
دور دلہن کے لئے مروج اسوجہ سے ہوئے پس ممانعت حسب الحکم میں کچھ حرج نہیں
نہ اُسکے بیان میں شرم پس اگر جنت میں ازواج مطہرہ ہوں کیا عیب ہے چنانچہ
خود تورات کے ابتدا میں عورت و مرد کا ذکر ہے جو ایک ہونے کے لئے پیدا کی گئیں ہیں
اور بعد قصہ قابیل و شہادت ہابیل کے آدم کی جو اولاد ہوتی وہ مہجاتی تیس شیطان
حوا کے پاس آیا اور کہا کہ اگر ایسی مرتبہ اپنی اولاد کا نام عبد الحارث میرے نام پر رکھو گی زُ

ریگا جس بچہ جو پیدا ہوا اور سکا نام عبدالحارث رکھا اور غضب خدا کا پہلے کالے بعد
 جنت سے نکالے گئے اور ثبوت اس نام کی طرف اشارہ درس ۲۶ فصل ۴۸ تکون
 میں ہے کہ ولادت انوش تک خاص خدا کی عبادت نکیتے تھے اور اس وجہ
 حسب درس ۲۲ فصل ۲ مذکور کے خدا نے کہا چونکہ آدم و حوا تک و بر کے خیمت
 کے دریافت کرنے سے مثل ایک ہمارے کے ہو گیا ہے یعنی مبدہ ہونی
 آدمیوں سے مثل ایک ہمارے مقررین کے بے ہو گیا ہے ایسا نہ کہ و جنت حیات
 لینے صاحب ہدایت ابدی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو شفیع لاوے اور کافرین و
 مومنین کا سلسلہ جاری کرنا ہے پس اسوجہ سے وسط بارغ عدن یعنی کعبہ سے شرقی
 عدن میں نکال دیا تاکہ وہ کہتی کر کے کہا دین پس مند وستان شرقی عدن کے
 جزیرہ لنکا میں وہ آئے چنانچہ فرمایا ہے قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فرمایا تھے
 بھلاؤ تم سب اس جنت عدن سے اوس زمین میں جہاں سے لیگئے ہو یعنی ممالک
 لنکا میں جہاں قد آدم کا پتہ بتاتے ہیں اور شجرہ حیات کی نگاہانی کے لئے کرلی
 مقرر کئے گئے یعنی حضرات صحابہ جیسے فصل ۳۳ سفر شنی و فصل ۴۰ دایال میں لکھا ہے
 کہ ہزاروں ہزار مقدسوں کے ساتھ خداوند شریف لایا نظر بران فرمایا ہے فاما باتینکم
 مِّنْهُدًی فَمَنْ يَّبْعُ هُدًى فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 پس اگر آوے تمہارے پاس مجھے ہدایت یعنی شجرہ حیات ختم المرساں کی پیدائش
 پس جو بروی کرے پوری ہدایت کی پس نہیں ہے اور پرخون اور نہ وے رنجیدہ ہو
 اور وہ شجرہ حیات ٹھہر کر و بیونسے حفاظت کیا گیا کہ جو اوسکی مثل و عومی کر کے
 ساتویں ہزار میں ایک آیت بھی بدعوے نزول لاوے وہ مارا جاوے اور نیز مذکور
 اہل سلام کی تلوار اوپر چلے جو اکار کرین جو آتش بازی و درخمن بھیجے والی ہے
 نظر بران فرمایا ہے وَالَّذِينَ كَفَرُوا كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلَكِنَّ اللَّهَ جَمِيعًا شَهِيدٌ

اور وہ لوگ جو کفر کر رہے تھے ہماری آیات ہدایت کو اور تکذیب کر رہے تھے اصحاب آتش ہیں
 اوس میں ہمیشہ رہنے والے اور آدم کی اوس قربت اول سے قابل سید ہوا تو ان کے
 بعد ہابیل ان کے باہم دگر نزاع میں ہابیل شہید ہوئے اور اوس کے بعد قابیل کو حکم خراج
 زمین نو و شرقی شہید یعنی ہنود میں ہو جو بعد کو ہنود مشہور ہوئے اور ہابیل کے
 بعد اولاد آدم مرتی نہیں تھی آدم نے جو عبد الحارث اپنے بیٹے کا نام رکھا انکو بھی حکم
 اخراج بطرف شرقی عدن یعنی بلنکا ہوا جس ان کے سنہ دوسو تیس ہبوط اول میں
 شیش پیدا ہوئے اور دوسو پانچ شیش میں النوش ہوئے اسی حاصل ہبوط ثانی سے
 تین ہوسال بعد آدم وحواء نے عرفات میں خدا کو بیگانگت بچانا جس سے خاص خدا کی
 حسب ورس آخر فصل ہم تکوین کی عبادت کرنے لگے اور توبہ مقبول ہوئے
 پس وہ نشان اونکی اولاد کے لئے قبولیت توبہ کا مقرر ہوا اور مطابق حدیث کے اوست
 کعبہ بنایا گیا جس صاف توریہ سے اشارہ عبد الحارث نام رکھنے آدم کا اپنے بیٹے کو طاهر
 ہوا دیکھو مسیح نے کس قدر مدت مطوبہ کا استعمال جواب شکرین قیامت میں کیا
 علی بن ابیہلن غور کرنا چاہتے اور خود فصل، امتی انجیل میں ہے کہ جو دنیا میں ایک عت
 چھوڑے وہ آخرت میں سو عورتیں پاوے اباسائل کے نزدیک سچ پر یہ اعتراض
 ہو سکتا ہے کہ مسیح نے بخت کو پر تو کا اٹھاڑہ بنایا ہے یا مسلمانوں پر اور ہماری تحقیق سے
 حقیقت و مرتبہ اہبطوا کی ظاہر ہو گئی **وَاللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتِ الْبَسْمَلِ**
سَوَّالِ یَا اَدَّہُمْ لَضَلٰی قرص کب کہ قصداں عہد نو ح فصل ہم تکوین کی ساری
 جانداروں نے باندھا گیا تھا پس قدرت خدا سے ساری حیوانات مثل طائر و چوبانی و جنات
 جن سے مراد گزندہ حیوانات مثل سانپ و بچو کے ہو سکتے ہیں اونکے تابع ہون سلی بداجب کہ
 سلیمان حب ورس ۲۶ فصل دہم کتاب اول سلاطین کی دریا قلمزم کے کنارہ گیا تھا
 جینیوئی کی آواز بقیاس حیوانات الفج کو بھی ہو جیسے قرآن میں ہے اور منطق اطرا کو

معلوم ہو بلکہ نباتات کا حال لکھا ہو جس سے کتاب نباتات اور سننے لکھی تھی پر بد پیمان کے
 مقابلین سے ایک شخص تہا جس کے ذبح کرنے اور رازیکا ارادہ تہا بعد کو اس سے اتفاق ہوا
 پس وہ سفیر اور کے جانب سے مکہ سیا کا ہو گیا ہونکہ کوئی طاہر جیسے قرآن میں ہے را
 مسخر ہونا یوح کا جہاز رانی سے وہ حسب فصل نہم کتاب اول سلاطین و فضلہ تواریخ دوم کے
 مطابق سورہ سبا کے ہونا ممکن کہ چہہ ہینے بہر کی راہ برتا با و فیروز سریس صحر شام
 جاتی تھی اور انکی سلطنت ذرات سے تا مصر تھی اور انکے پاس تخت عیار جسے ہند بولن
 کہتے ہن اہل یورپ کے عیارہ کی مثل ہو اور اپنے ملک میں سیر کرنے ہون اور ملک اف کا
 انفس تہا کہ عین جو ش سلطنت میں مکتب سبا واقع ملک عرب سے خبر نہ کہتے تھے
 اور بنظر سبالوہ بادشاہ روے زمین کے کہلاتے و احرا چشمہ مس سے طلب کثرت
 خروج مادہ مس ہے براہل سلام اس طریق مذکورہ سے نہیں سمجھتی یہ کیسی اونکی غلطی ہے
 و جبکہ دریائے احمر کا انشفاق ہونا سو سے کے لئے اور سانی کا بہکا و حوالے کے لئے اور نوع کا
 عہد جاندارونکے لئے غور کیا جاتا ہے لوی کا موہوم ہو جاناد اوو کے ہاتھ میں بعد نہیں
 اور جنون کی تا بعد اریسے سلیمان کی نسبت سورہ سبا میں تا بعد اری جبروم والی صور وغیرہ
 جو موتی قیمتی اشیاء و جوبال و مندل وغیرہ لاتی تھی اور سجد وغیرہ کی تیاری میں شیر یک حسب
 توریثہ تھی اور قبل بہت عرصہ وفات سلیمان کے سارا کارخانہ بیت المقدس کا تیار ہو چکا تھا
 پس اسکی تیاری کے لئے عصا بر کھڑا رہا اور دیکھ کے کہا جائیے گر جاناعلاف
 و ونون کتابون مذکورہ کے قرآن میں ہے اور تخت بقیس کا دم کے دم میں سبا سے جرم
 آنا یہ اچنبہ کی بات ہے اور ان امور کا جواب لاصل ہے -

اجماع و بواللہ التوفیق مزبور ۵۴۸۸ حق یہ ہے کہ جبکہ سلیمان علیہ السلام کے
 نسبت نصاحت ثروت سلطنت و بادشاہونکے بیٹونکے آئینگی خبر سلیمان کے
 گہرین لکھی ہے وہ سب کامل ہے اور سلطنت کو عصا سے تشبیہ دی ہے اور جبکہ

اذکا کمال درجہ پہنچا حیروم بادشاہ صور دور آور آور دو سک بادشاہ تاملہ دار سو
 اور حیروم کو بعد بنابریت المقدس کے جلیل میں ملک کابل یعنی خراب ملا و مزار ارض مو اور
 ایک سال سلیمان علیہ السلام کے موت کے اذکا عصار سلطنت گرایئے اونکے بیٹے
 حیرام کو دابۃ الارض یاربعام بن بناط غلام زادہ سلیمان نے گرا دیا اور وقت حیروم
 وغیرہ سرکشوں جن مثال کو تاسف ہوا اگر جاننے غیب کو کہ عصار یعنی سلیمان بن ایک
 سال کے بزرگ عذابت ہندہ سلیمان میں نہتی یہ امور قرآن میں مطابق رکے بعض تفسیریں
 کے بن گواہل اسلام کے ہاں حسب حدیث الہداد کے جنوکی تین قمین ہیں ایک ہو
 ہضہ و نیمہ و باون میں جنکا ظہور ہوتا ہے و بعض بگو کہ نہر متعلق جن قوموں سے بگوئے
 اڑھتے ہیں۔ دو سکر حث ارض تیسرے جبر عذاب وغیرہ متعلق جن میں سے شیطان
 وہ رب نوع بدی کا ہے اور شیر کو شیطان جن کہتے ہیں جیسے کالی کتے کو شیطان علی
 اذکا کو شیطان فرمایا گیا ہے پس قصص حیروم سے اہل اسلام پر باد کو قرآن پر لفظ خنکے
 واقع ہونے سے حیرم واقع نہیں ہوتا و حقیقت جو معجزات موسیٰ کا تھے اس پر گرا
 نگذریگا کہ حیروم کے سوا دو سکر عقربت جن ہے سلیمان کے تابع ہے جنکی قوموں
 سو سو گز کے بہر کے شہر شہریت المقدس میں اب تک بڑے ہوئے ہیں اور جو
 طلسمات و جہر تیرم فرما کے واقف ہے جو ایک ادنیٰ شے ہے تخت کے انیسے
 استبعاد نہ کر گیا اور تخت بلقیس کا اشارہ مجملاتو ریت میں ہے تفسیر مردان محالما الایر
 یعنی لکھا ہے اور جبکہ لو ان کا اذرا کیا پس دم دم من تخت کے آہیکہ کیا استبعاد
 آیا پہلے اس عرصہ سے آلہ آواز کا دریافت تھا کہ اسکی حفاظت کیجاتی ہے
 اور جو بعض تفسیرین کی تفسیر آیتہ کالی لفظ من قول میں را سے تھی کہ بعینہ محفوظ رہی
 کب کوئی اس عرصہ سے پہلے تب نہ کر سکتا تھا اور قرآن مجید میں ایک ہینو کی راہ
 سیر صبح شام نسبت تخت سلیمان کے ہے خواہ کسی طرح سے ہو جو ان کے

طریقہ سے یا دوسرے طریقہ سے اس سائل کو اٹھا رہیں پس قرآن مجید پر اعتراض کسی کو نہیں
 ہونے چکے کہ تو یہ کیا قاصد ہونا نسبت نوح کے واضح و مسلم پس ظاہر یہ ہے کہ قاصد
 ہونے پر کون اعتراض اور یہ وہ بن بڑا ایک شخص ہے مشہور سلیمان کی مخالفین سے تھا
 براکار طائر مدہن کون سی خوبی ہے جس کو ہم مدہن مدوٹہ ہادین اور ممکن ہے کہ مدوٹہ
 مدہن قرآن میں تعبیر کیا ہو جیسے یسوع کو عیسے اہل زبان نے کر لیا پس سوا اصل
 نہیں رہا جو سائل کے خیال میں نہاسو ال (۱۲) تضادی عزیر کے نصہ کا
 جہ تو یہ میں کسی مقام پر نہیں جو سو سال کے بعد زندہ ہو گیا ہو یہ میرا کا نہ کسی کا فر کا جو
 سوم سورہ فجر کی تفسیر میں میں قول میں علیٰ ہذا زندہ کرنا جار طائر کا جو نسبت حضرت ابراہیم
 کہتے ہیں اور کا کچھ بت نہیں اور اس آں میں جو قصہ طائر کا ہے اور کے مخالف تو یہ
 میں ہے پس مصداق کے کیا معنی - **الجواب** چونکہ قرآن شریف میں لفظ
 عام ہے اور لفظ عام یعنی سال کے جیسے ہر دے روز کے واسطے ہی آتا ہے اور غرض
 یہ قصہ خوب دریافت نہیں نظر بران کہنے میرا پر اور کہنے عزیر پر اور کہنے کسی کا فر پر
 تطبیق دی ہے اور ہم ان کو تحقیق سے اطلاع دیتے ہیں جو کہ انجیل کے واقفین اور انکار
 تو یہ کو بالخصوص نسبت قیامت کے علیٰ ہذا آرام بست کے سمجھتے ہیں پس پوشیدہ نہیں
 کہ فصل ۱۳ کتاب اول سلاطین میں ہے کہ جب یاربام بنابر طغیث دس قوموں بنی
 اسرائیل پر بارہ من سے مسلط ہو کر بت پرست ہوا خدا نے بنی یہود اسے ایک بنی کو
 اس کے پاس بھیجا تاکہ اس کو اطلاع دے کہ تیرے ساری بت پرستوں کو اسٹون
 ساٹے تین سو سال بعد پشیا عادل قوم یہود کے بادشاہت کے عرصہ میں مذبح جو
 جبکہ پشہر آباد کیا جاوے گا جلاے جاوے گا پس جائے تعجب ہے کہ اس قدر عرصہ میں شیطان
 کیا پتہ اور اون میں کیا زندگی کو علاوہ اور مختار ہے کہ مسلم رکھے اور پھر جان ڈال کر مقرب
 کرے اس سے بنی موصوف کو تعجب ہوا ہے قرآن کش لفظ میں ہے پس یاربام کو

خبر کی اوسنے دست وازمی کی اوسکا ہاتھ شل ہو گیا اور نیدیم بیت السرجو یعقوب کا کعب
 سمرون میں تھا و بر دیار بعام کے پٹھا جو صدق بنی کا نشان تھا اوسوقت ایک شہر کے
 بنی کے بیٹے یہ دیکھ رہے تھے انہوں نے باپ کو خبر کی اور بنی یہودا کے پیغمبر حبکم
 خدا بغیر کہا ہے پتے دوسری راہ سے چلی گئی اور خدا کو منظور ہے ہوا کہ اذکا نجب رفیع کرے
 پس دوسرے بنی شہر اذکی تلاش میں گئے اور اذن سے کہا کہ کہانا کہاؤ و بانی بیو میں ہی
 بنی ہون پس بنی شہی یہودا نے خلاف حکم خدا کے گھر میں واپس آنکر شہر کے مکان پر
 کہانا کہا یا اور فرشتہ بنی شہر پاس آیا کہ چونکہ اسنے بغیر حکم کے کہا یا پیا وہ اپنی قوم میں
 مدفون ہو گا پس شہر کے پیغمبر نے اپنا حمار تیار کر دیا جبکہ شہر سے دور ہوئے شہر نے
 اذکو پہاڑ اور گدھے کے پاس وہ شہر کھڑا رہا اور اذکو نہ پہاڑا پس ایک عرصہ کے
 جسکی تعداد سو نام قرآن میں وارد زندہ ہوئے اور عام کا لفظ روز بر ہی اطلاق پاتا ہے
 یہ سو سے مراد یہ ہے کہ سو روز بعد شہر کے پیغمبر کو جیکہ خبر موی دہانے اوتھا
 اور قبر میں دفن کیا نہ کہ نشان اونکے معجزے کا کافی رہے و اونکی قبر پر ایک شہر گاڑ دیا
 کہ بعد ساڑھی تین سو سال کے وقت بوشیا میں جبکہ بت پرستوں کی استخوانیں
 جلائی گئیں اوس بہتر سے وہ پیغمبر صاحب نشان معلوم ہے اوسکی تفصیل قرآن مجید میں
 یون وارد ہے کہ مثل اوس بنی کے جو گدرا شہر سمرون پر اور وہ گرنے والا تھا اپنی
 جہت پر تین سو سال بعد تاکہ اوسکے بت پرست مردہ تک مغرب ہون ہی نہ کہا
 کیسے زندہ کر گا اون بت پرستوں کو اور بعد امت مساری میں سو سال کے لینے مذاک
 لئے پس مارا اوسکو خدا نے پنجہ شیر سے سو روز تک پہرا دیا یا اوسکو شہر کے پیغمبر کے
 ذریعے فرمایا خدا نے اوسکی روم سے یا زندہ کر کے کس قدر تہیارت کہا ایک روز نام
 فرمایا بلکہ تہیارتو سو روز تک پس دیکھ لینے کہا نے پینے کو جو خلاف حکم کے کہا یا تھا کہ نہیں
 پیغمبر ہوا کہ ہضم ہو جانا اور دیکھ اپنی گدھی کی طرف کہ مسلم ہے باوجود اسکے کہ شیر کے

پاس کھڑا ہے بس تعجب کر نواب استخوانوں سے بت پرستوں کے دجا ہے کہ کریں تجکو
نشان آدمیوں یہود کے لئے تازمانہ پوشیا اور غور کر کفار کے استخوانوں کی طرف کہ کیسے
اوٹھاویٹگے اوپہناوینگے ہم انکو گوشت مغذ کرنے کے لئے پس جب ظاہر ہوا کہ
کہا میں جانتا ہوں ہرستی اللہ ہر شے پر قادر ہے اور ایسے قریب قصبہ حضرت ابراہیم
علیہ السلام کا ہے کہ حسب باب ۳ کتاب اعمال کے فصل ۳۱ انکوین کی پیشین گوئی
اوس نبی صاحب کلام موعود سے متعلق ہے جو زمانہ مابین تشریف برمی و باروگر تشریف
آوری مسیح بن مہوزن ماروے یعنی اولاد اسمعیل میں چنانچہ فرماتا ہے کہ اے ابراہیم
میں تجکو بڑا قبیلہ بناؤ گا اور بڑا قبیلہ وہ اولاد اسمعیل کا ہونا حسب فصل ۳۱ انکوین کی ظاہر
الحاصل فصل ۱۲ انکوین فرماتا ہے کہ تجکو برکت دو گا اور تیرے نام کو ملت کرؤ گا اور تو
مبتکر ہو گا اور دے لوگ جو تجکو دعائے خیر کریں گے انہیں متبرک کرؤ گا اور عزت کرنے
وانون کو ملعون اور ساری زمین کے قبائل تجھ سے برکت پاویں گے یہاں تک کہ ابراہیم مسیح
ایل یعنی بیت اللہ کرنے گئے جسکے غریب میں یم یعنی سمندر ہے اور حسب فصل ۳۱ کتاب
مذکور کے وہ جنوب میں مصر سے اور شرق میں قصبہ علی کہتے ہیں مہوز موعود ہے
گودوہ اقصیٰ بیت اللہ یعقوب کے شرق میں ہی تھا جسکو یوشع نے برباد کیا اور جبکہ
مصر سے ہاجر و خضر فرعون جیسے یہود رہا یونہی کا قول ہے نذر ابراہیم میں آئین ہر اہل اسلام
کعبہ کا حج ابراہیم بجالا ہے بت حسب ورس ۶ فصل ۵ انکویر کے اور سب پر ایمان لائے اور بجا
صدافت وہ محسوب ہوئے نظر برآن اسماعیل صلی اللہ علیہ وسلم کہلائے اور حسب فصل
مذکور کے الحق کے سبب فرمایا کہ تجکو اور کلانیو سنسے یہاں لایوں تاکہ تجکو بواخت یہ
ملک دون برابر ابراہیم نے جواب دیا کہ اے خدا کیسے جانوں کہ زمین تجکو وراثت میں ملے گی
پس حسب ورس ۹ فرمایا کہ گاؤں سالہ و زیادہ سالہ و توجہ سے سالہ و کبوتر لا اور سنسے اپنے لئے
سبکو لیا اور سوائے کبوتر کے سبکو دیا دیا اور ہر پرہ کو مقابل دوسرے کے رکھا اور

جانور لائون پر آئے اور ابراہیمؑ کو ہکا بھکا رہے اور آفتاب کے غروب ہوئے ابراہیمؑ پر خواب آیا
 ہوئی اور پھر پری بڑی جہانگئے اور آتش بے دودا نکرا و نکو کہا گئے اور چار جانور فکی آزمائش کی
 نظر سے حکم ہوا کہ تیری اولاد چار سو سال تک مصر میں عذاب سبکی بالآخر منظوری قربانی سے منظور
 ہو گئے اور نسخہ تورات میں چار جانور مذکور ہے شہہ سام اور پانچویں کے نسبت کسی میں کچھ کسی میں کچھ
 قابل عتاب نہیں پس قرآن مجید و تورات کے یوں دریافت ہونا ہے کہ وعدہ حق سے چونکہ ابراہیمؑ
 علیہ السلام کو تسکے ہوئی خدا نے فرمایا کہ یہ کیا بڑی بات ہے ہم زندہ کرتے ہیں مردہ کو ابراہیمؑ نے
 عرض کیا اسی پروردگار کہ ہمارا جگہ کہ کیسے زندہ کرتا ہے مردہ کو حکم ہوا کہ کیا تو ایمان نہیں لایا جواب دیا
 لایا ہوں لیکن سوال میں از نظر اطمینان طلب ہے فرمایا لے جا جاندار طہر یعنی خفیف پس طلب
 انکو اپنی طرف بہر کہ ہر ایک بہار پر اون میں جزو بہر بلا اپنی طرف انکو آونگے تیری طرف دوڑ
 ہوئے جو اپنی کیسی دوڑ کیونکہ سو اسے کہو تر کے سب چار پائے تھے اور جان کہ اسدنا
 تیری مدعا پر ایمان اور باحکمت ہے پس ابراہیمؑ پر خواب غالب ہو گئی جبکہ وہ آئے بس فرمایا کہ چار
 سال تک تیری اولاد مصر میں مقید ہو گئی اور چار سو سال کے بعد واپس آگئی بہر او کو آتش بید و کھنی
 اس میں شادی کلا کہ پھر وہ منظور ہو گئے چنانچہ ہزاروں ایمانوں میں سے ہوئے اوسلیمان علیہ السلام
 سلطنت بیل سے منافرت بیت و فرمودہ ہوئی بہر بھا و خفین خفیل پر بخواب نہیں زیادہ
 ہدایت و بس یہ جواب بارہ دفعہ کی بلا تعصب سماعیل کے بارہ بیٹوں کے اولاد کی طرح ہوئے
 اودہ جو اپنے خیال سائل کے موافق دے ہیں اور توریٹ محاورات سمجھ بہت دشوار ہیں
 اور کتاب بڑی بڑ گئی اور نسخہ مزارا ہو گئے اور زبوری کہیں مٹی ہے سسے ان ربات
 رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ

الحمد لله والمنته رسالہ سوال و جواب موسوم بہ خفایت اسلام و سبکیت نصاریٰ مالا کلام مصنفہ حضرت
 مولوی حکیم سید محمد حسن صاحب امر دہلی مدین عربی کالج اجیرتہ بھٹ حسب فرمائش مصنف مہرچ

مطبع اضوی دہلی میں خاکسار سید میر حسن کے اہتمام سے چھپا فقط

الذین اتیناہم الکتاب لعلہم یذکرۃ

رسالہ عجیب

الموسوم بہ

فیصلہ عالیہ ثانی کوٹ سہانی

خلاصہ فیصلہ

اس سالہ سے اوضح ہے کہ ہر ایک یہ قرآنی مین عام کیا معجزہ ہے اور قرآن
اور خیاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی نبوت کی خبر موسیٰ علیہ السلام بھرت تمام
دی ہے اور سچ علیہ السلام کی نبوت کی خبر موسیٰ علیہ السلام بھرت تمام
دی ہے اور سچ علیہ السلام کی نبوت کی خبر موسیٰ علیہ السلام بھرت تمام

باعت سکرری گورنٹ الہی

جناب مہر شاہ اہل کتاب لوی مرزا محمد صاحب سلمہ اللہ نے تصنیف فرمایا

مطبع سید میر حسن ضوی ہلی میں چھپا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پوشیدہ نہ ہے کہ موسیٰ علیہ السلام بعد غرق ہونے فرعون کے تیسرے مہینہ طور پر پہر گئے اور وہاں چلے کہنچا اور رب یعنی روح اعظم طور پر تجلی شعلہ آتش اور ابرسیاہ میں ہوا تجلی ہو یہ مقصد ہے کہ جیسے کائنات کو قوت تصرف ہوتی ہے کہ باوجود اپنے مقام پر قائم رہنے کے دوسرے مقامات پر مثل ہوتے ہیں ایسے بغیر اسکے کہ تغیر اسکی ذات و صفات میں ہو خداوند مثل انبیاء کو ہوتا ہے جیسے جبریل اپنے مقام پر قائم رہ کر بصوت وحیت لکھتی مثل ہوتے تھے۔ الحاصل ہوتے نے چاہا کہ بنی اسرائیل کو بھی کلام خدا سنوایا جاوے یعنی اسی مثل روح اعظم سے پس طے رکے نیچے یعنی دہن کوہ میں اونکو اتارا کہ پہاڑ اونکے اوپر تھا یہ قاعدہ سمرہ ہے کہ جو کوئی دہن کوہ میں ہوتا ہے پہاڑ کو اونکے اوپر کہتے ہیں پس آگ شعلہ مارنے لگی اور ابرسیاہ گر جنے لگا یہ وہی ہیبت ہو کر کہنے لگے کہ اے موسیٰ ہم برداشت نہ کئے کلام خدا کی ہنہیں رکھتے تو جا اور سن اور اوکو جسے کہہ دے۔ حقائق نے مخاطب ہو کر دوازہ ہبوط حاضر شدہ سے کہا کہ سکو اپنا کلام سنوانا ضروری خواہ بالفعل خواہ بعد کو بصوت ایک نبی مثل موسیٰ کی معرفت چنانچہ ورس ۱۵ فصل ۱۸ سفر شنی سے بیان فرماتا ہے کہ تمہارے بھائیوں میں سے

موسیٰ کی مثل ایک نبی بھیجوں گا جسکے منہ میں میرا کلام ہوگا یعنی نکرے نکرے اور اس پیغمبر کا فرمودہ اس دعویٰ کے ساتھ کہ میں ہی پیغمبر موعود موسیٰ ہوں صاحب کلام خدا والا پورا ہوگا نہ دوسرے کا بلکہ دوسرا دروغ و غلو مارا جاوے گا۔

اتفاق زمانہ سے ایک مسلمان مسیحی عبد اللہ اور ایک نصاریٰ غلام مسیح میں باہم نزاع ہوئی۔ غلام مسیح نے عدالت دیوانی میں عبد اللہ پر صدر الصدور عادل خان کے روبرو دعویٰ کیا کہ فصل سفر ثنی ہمارے حق میں ہے اور مسلمان عبد اللہ نے جواب معقول دیا اور حاکم عدالت دیوانی عالم ربانی نے علی بن داہل میں بھی حکم اپیل بل عقل نے نصاریٰ کا دعویٰ دسمس کیا۔ بالآخر عدالت ہائی کوٹ آسمانی میں مقدمہ اپیل خاص میں پیش ہوا غلام مسیح نے فریاد کی کہ حسب دفعہ ۶۰ پنجم قانون یوحنا کے جناب سچ صاحب نے تے ہیں کہ اگر میں کو باور کرتے تو مجھ کو ہی باور کرتے کیونکہ اس نے میرے حق میں لکھا ہے لیکن جبکہ اس کے لکھے ہوئے کو باور نہیں کرتے تو میری باتوں کو کیونکر باور کرو گے۔ اور موسیٰ نے فصل

سفر ثنی میں ایک پیغمبر کی خبر دی ہے جو براہران اسرائیلیوں میں ہوا اور عیسیٰ بنی یہودا ہوا اور بنی یہودا براہران اسرائیلی میں پس فصل سفر ثنی ہمارے مسیح کے حق میں ہے چنانچہ نصاریٰ مذکور نے اپنی دستاویز مکر فصل سفر ثنی ورسا سے پیش ہمراہ عرضی دعویٰ کے جسکی نقل حسب جملہ غلام مسیح ذیل میں مندرج ہے ورسا فصل سفر ثنی خداوند تیرا خدا تمہارے درمیان میں سے تیرے بہائیوں میں سے ایک پیغمبر کو مثل سیر بھیجا اور اسکے سنو ۱۶۰ مطابق ہر اوس چیز کے کہ اپنے خداوند خدا سے جو رہنے طو میں جمعیت کے تو نے چاہا وقت تیرے کہنے کے کہ اپنے خدا کے قول کو نہ سنوں اور اس آتش عظیم کو نہ دیکھوں مبادا میں مر جاؤں ، اور خداوند نے مجھ کو فرمایا کہ جو کچھ اونہوں نے کہا ہے وہ اچھا ہے اور ان کے لئے ایک پیغمبر کو تیری مثل دے گا بہائیوں کے درمیان میں بھیجوں گا اور اپنے کلام کو اس کے منہ میں ڈالوں گا تا جو کچھ اس کو فرماؤں وہ کو سنیں اور

۱۹ اور یوں ہوگا کہ جو شخص میری باتوں کو جو میرے نام سے وہ کہے نہ مانے میں اس سے
تفتیش کروں گا۔ ہم لیکن وہ پیغمبر جو متکبرانہ میرے نام سے کوئی بات کہے جسکے کہنے کا
میں نے حکم نہیں دیا یا خدا کے غیر کے نام کے ساتھ تلفظ کرے وہ پیغمبر چاہیے کہ مارا جاوے
۲۰ اگر تیرے دلمین شبہ گزرتے کہ وہ کلام جو خدا نے نہیں کہا کیونکر اس کو مجھ میں
۲۱ وہ پیغمبر جو خدا کے نام سے کہے اور وہ واقع ہوا اور انجام کو نہ پہنچے یہ امر ہے کہ خدا
نے نہیں کہا بلکہ اوس پیغمبر نے اس کو غور سے کہا ہے اوس سے مت ڈرائتے۔
مسلمان حسب اطلاع عدالت مدوحہ میں حاضر ہوا اور اوس نے پہر جواب دیا کہ دفعہ ۴
باب مخم قانون خیامی بعد تسلیم اسکے کہ کلام مسیح ہے ہرگز شاہ فصل ۱ سفر شنی کی طرف
نہیں اسلئے کہ بنی یہود اولاد بنی اسرائیل حاضر شدہ ہیں نہ برادران اسرائیلی اس قدر
البتہ ضرور ہے کہ حسب باب ۱۱۔ ایکٹ رومیون پووس کے فصل ۳ سفر شنی میں غبت
ولانے یہود غیر قوم رومیون کے سبب شاہ زمانہ ولادت مسیح کی طرف سے نہ نبوت مسیح
کی طرف و صاف دفعہ ۴ باب قانون پال عبریون میں لکھا ہے کہ مسیح قوم یہود کا
نکلا اور قوم یہود کی اولاد کی نبوت کی نسبت موسیٰ نے کچھ خبر نہیں دی و اگر خبر
سفر شنی یہود کی اولاد سے متعلق ہو سکے تو پووس کا قول دفعہ ۴ نامہ عبریون میں
کیسے صحیح ہوتا اور صاف دفعہ ۴ باب قانون نامہ اعمال میں اس خبر فصل ۱ سفر شنی کو
مخصوصا دین پیغمبر سے کرتا ہے جو عرصہ ما بین تشریف بری و بارگرتشریف آوری
مسیح میں مثل موسیٰ پیدا ہوا اور ہمارے حضور علیہ السلام عرصہ ما بین مذکور میں تشریف
لائے پس اس سے یہ سند فصل ۱ سفر شنی دست آویز میری ہے نہ نصاریٰ کی
کیونکہ زمین صاف موجود ہے کہ وہ بنی اسرائیل کے ہائیون میں سے مثل موسیٰ
ہوگا اور ہمارے حضور علیہ السلام بنی اسرائیل کے ہائیون میں ہوئے مثال فصل ۱
وہ ۲ تکوین کے ہیں نہ کہ عیسے جو اولاد یہودا پسران بنی اسرائیل سے ہیں اور خود دیکھا

باب نامہ عبریوں پولوسس چر سے اس خبر کی نفی کرتا ہے اور سورہ حقائق ان میں
 آیت شہد شاہدین بنی اسرائیل علیٰ مشکہ وارو ہے اور شاہد سے مراد موسیٰ ہیں پس
 اگر مقصود برادران اسرائیل سے بنی یہودا ہوتے ہیں اباب نامہ عبریوں کا کامل
 نہوتا اور نہ ورثہ فصل اس سفر شنی کا فرمودہ جس سے ظاہر ہے کہ مقصود بنی اسرائیل کے
 بہائیوں کے غیر اسرائیل مراد ہیں اور بنی عیسویں اسحاق و بنی قنطورہ میں اتفاق یہود و
 نصاریٰ کوئی وعدہ نہیں پس ان ضروری ہما عیل مراد ہیں جبکی برادریٰ فصل ۱۷ اور ۲۵
 تکوین میں موجود ہے اور جابجا او کی نسبت وعدہ کہ حسب وعدہ کے بدعویٰ کلام خداوند
 صاحب شجاعت کا خروج بنی قیدار سے ہوا جو حسب فصل ۲۵ تکوین کے بنی اسرائیل کے
 برادر اور جیسے فصل ۲۲ شعیا میں لکھا تھا ہمارے حضور علیہ السلام سے کامل ہوا جبکہ
 زور حسب فصل ۲۲ مذکور سلع کوہ مدینہ سے ہوا جبکی نسبت فصل ۲ شعیا میں ہجرت تیمہ
 یعنی طیبہ مدینہ طیبہ میں لکھی ہے اور ویسی ہی ہوئی جو دون بن خرمیہ کی بستی یعنی ابوا کے
 قریب طیبہ واقع ہے کہ ایک سال کے بعد ہجرت کی فتح آپکی بدر میں بنی قیدار کیونچر حسب
 فصل ۲ شعیا ہوئی اسلئے فتح کو مکی بہت طلب کرتے تھے لیکن چونکہ وعدہ بعد ایک سال
 ہجرت کے مقرر تھا یہی جواب دیا گیا کہ خلاف فرمان کے مجھ کو قدرت نہیں ورنہ پہلے پیغمبر کو
 صحائف کی تکذیب لازم آوے اسی سبب سے یہ مطلب سورت مکیونین طیبہ اور مدینہ میں
 قد کان لکم آیت موجود ہے اور یہی مدینہ منورہ میں مضمون فصل ۲۲ و ۲۳ شعیا سے مطلع
 ہو کر فساد و مہوین جنم ہو گئے تھے جنکے درمیان حضور علیہ السلام قشرف لائیں ہیں
 متقین یہود حسب ہدایان کا اور بہت سے منکر حسب عید فصل ۲۲ مذکور ہو اور حسب
 فصل ۲۲ شعیا مذکور کے اول نبی بنی قیداری مدت تک ساکت مکہ میں رہے اور بعد کو
 شجاعت دشمنوچر بدر میں کی اور دم سرو ہی لیا یعنی شکست احد ہی ہوئی جو حدیث
 بخاری کے ابو سفیان سے فتح و شکست ابتدائی کو ہر قل جانتا تھا اور بعد کو حسب فصل

فتوحات عامہ یونین اور کفار مکہ بت پرست جنگ خندق کے لیے جمع ہو کر آئے اور شہزادہ
 ہو کر گئے اور پہلے ہی بعد جنگ خندق کے جنگی نسبت فصل مذکور میں لکھا ہے وہ یہودی
 اولاد رسول اسرائیل سمجھے اور وہ جلاوطن اور مقتول ہوئے اور جس نے دعویٰ کیا کہ
 وہ پیغمبر موعود موعودہ سے فصل انفرشتی ہون سو کہ حضور علیہ السلام کے وہ مارا گیا جیسے
 مافیہ وسلم سحاج نصرانیہ وغیرہ تیس شخص مارے گئے اور ہمارے قرآن کی ہر ایک آیت
 میں یہ معجزہ ہے کہ جو کوئی اس دعویٰ سے کہ میں پیغمبر موعود ہوں کلام خدا ایک
 آیت کے برابر ہی لاؤ وہ مارا جاوے۔ پس زور و شوکت پیغمبر اسلام واضح ہے
 کہ مثل موتی بلکہ باوجود تشبیہ کے اعلیٰ میں وردہ ۲۴ باب پنجم یوحنا میں بعد تسلیم کے
 کہ مسیح کا فرمودہ، اشارہ فصل انفرشتی کی طرف نہیں اگر ایسا ہوتا مگر کہتا ہوں کہ میرا
 باب نامہ عبرون کا صحیح نہیں ہوتا بلکہ خود کلام مذکور مسیح سے واضح ہوا کہ دفعہ ۴ مذکور
 کے ایسی خبر ہے جسکو یہودی تورات میں نہیں جانتے تھے اور وہ فصل ۲ انفرشتی میں
 غیر قوم کی آبادی سے گناہ اشارہ مسیح کی طرف ہے جو یہودی کی برابری کے لیے آئے تھے
 ان کے نفع کے لیے بخلاف ہمارے حضور علیہ السلام کے کہ خود زمانہ حضور علیہ السلام
 ہزاروں یہودی مسلمان ہو گئے پس نظر تعصب و غصب کے نصارے اور کچھ اور قوت
 جواب بن پڑا سو کہے کہ ہما عیلی نہ برادران اسرائیلی ہیں ورنہ ہما عیلیوں کی نسبت
 کسی نبی کا وعدہ پہل میں نہیں چار بعد بحث و گفتگو کے عدالت عالیہ تہانی سے یہودی
 متقیہ طلب ہو کر اول یہ کہ پیشین گوئی مذکور خود اسرائیلیوں میں بنی یسوا میں ہوگی یا
 اسرائیلیوں کے بھائی ہما عیلیوں میں۔ دوم آیا ہما عیلیوں کی نسبت کسی کتاب الہیہ
 و نصار میں وعدہ یا نہیں۔ سوم ہما عیلی برادران اسرائیلی ہیں یا نہیں چہاں ہم
 یہ ہے کہ اگر کوئی پیغمبر دعویٰ کلام موعود فرماتا ہے کہ میں ہی پیغمبر
 موعود ہوں اور مارا نجاوے آیا تو تیرت جھوٹی ہوگی یا نہیں۔ چہچہ ہے کہ کتب میں

اوسنہ غیر موعود کا ہونا چاہیے۔ ششم یہ ہے کہ جو پیغمبر بیڑ کی بربادی کے لیے آیا ہو وہ اس سے مراد ہے کہ غیر قومین شمالی اوس سے منتفع ہوں یا اونسے بیڑی منتفع ہوں اور غیر قومین شمالی اوس کے وقت میں بیت المقدس سے نکالے جاویں۔ ہفتم یہ ہے کہ علیہ کے حواری جو اسکی تفسیر کریں وہ معتبر مسلمان و نصاریٰ کے نزدیک ہے یا اس حد کے نصاریٰ خلاف ان کے کہیں۔ ہشتم آیا انجیل یوحنا کے باب میں اشارہ فصل ۱۸ سفر شنی کی طرف ہے یا دوسری پیشین گوئی فصل ۱۹ کتابت کو رکھ کر کی طرف جیسے عبد اللہ کا قول ہے اور چونکہ تحقیقات و طلب ستاویز میں ایک صد سال پہلے درکار ہے نظر برآں۔

حکم ہوا

کہ یہ مقدمہ بتاریخ، راجح ۴۷ شہاد کو پیش ہوا اور فریقین اپنی اپنی سند حاضر کریں۔ راجح ۴۸ آج بتاریخ، راجح مذکور مقدمہ پیش ہوا دفعہ ۴۹ باب پنجم قانون یوحنا کو نصاریٰ نے پیش کیا اوسمیں اشارہ فصل ۱۸ سفر شنی کی طرف کچھ نہ نکلا بلکہ اوسمیں صاف لکھا ہے کہ اگر موسیٰ کے فرمودہ کو باور کرتے تو مجھ کو بھی باور کرتے اور موسیٰ کے فرمودہ کو جو صاف صاف تھا بیڑی باور کرتے تھے مگر اشاروں کو نہ سمجھتے تھے البتہ دفعہ مذکور کے حق میں عبد اللہ مسلمان کا قول بہت صحیح ہے کہ قوم غیر سے غیرت دلانے بیڑی میں حسب رس ۱۹ باب نامہ رومیوں کے اشارہ مسیح کی طرف جسکو وہ نہ سمجھے تھے کیونکہ درسل ۱۹ باب ہم رومیوں میں حسب رس ۲۱ فصل ۳۲ سفر شنی پولوس فرماتا ہے کہ موسیٰ نے تو پہلے ہی (مقدمہ مسیح میں) فرمایا کہ میں اونسے جو قوم نہیں ہیں (یعنی رومیوں سے) تھکوا لے بیڑی غیرت دلاؤ لگنا اور قوم نادان سے تھکو غصہ پلاؤ لگنا اور درسل ۱۹ باب ہم مذکور میں کہتا ہے کہ جسکو بیڑی نہیں سنا یعنی مسیح کو وہ کیسے اوسے جانیں یعنی جسکو اونیوں نے نہیں سمجھا کیسے اوسپر ایمان لائیں اور دوسرے انبیاء کے اشارہ بیان کر کے موسیٰ کا اشارہ فصل ۱۸ سفر شنی کے درسل مذکور سے درسل ۱۹ باب ہم میں فرماتا ہے جس سے صاف تفسیر درسل ۱۹ باب

انجیل یوحنا کی دریافت ہو گئی جو مسیح علیہ السلام فرماتے ہیں کہ موسیٰ تمہاری فریاد کرتا ہے اور فریاد موسیٰ فصل ۳۲ سفر شنی میں موجود ہے جو پو پوس نے باب ۵۴ ہم رومیونین میں کیا البتہ اس اشارہ فصل ۳۲ مسیح سے تصریح فصل ۱۸ سفر شنی حضور علیہ السلام کی نسبت سے یہود کے علماء نے یہی سے جو بقوت الیاس تھے حساب اب ل یوحنا کے دریافت کیا کہ آیا تو الیاس ہے یا مسیح یا وہ نبی یعنی موعود فصل ۱۸ سفر شنی اوستے جوابے یا کہ میں غی و الیاس نہیں گو وہ حسب موعود مسیح کے بقوت الیاس تھے جنکا ذکر کتاب لکی کے فصل ۱۸ میں ہے پس صاف واضح ہوا کہ کمال تحقیق سے علماء یہود نے یہی سے حساب اب ل یوحنا کے سوال کیا پس نصار کا یہ خیال کہ سوال یہود باب ل انجیل یوحنا کا ایک غلط یہود ہے تاہم محض غلط ہے۔ اس تحقیق سے آئوان امر تنقیح طلب محقق ہوا کہ دفعہ ۴۶ باب ۵۴ یوحنا فصل ۱۸ سفر شنی سے متعلق نہیں بلکہ درسل فصل ۳۲ سفر شنی سے متعلق ہے جسے مسلمان کا قول ہے۔ ساتوین امر تنقیح طلب کی نسبت مسلمان نصار دونوں متفق ہوئے کہ حارین کے فرمودہ کے خلاف کسی نصار کا قول معتبر نہیں اور بعد اتفاق کے مسلمان نے دفعہ ۴۶ باب ۵۴ نامہ عبریونیکو پیش کر کیا کہ جناب مسیح نسل یہود سے ہیں اور یہود کی اولاد کی نبوت کی نسبت موسیٰ نے کچھ خبر نہیں دی مگر فصل ۱۸ سفر شنی میں براور ان دوازہ اقوام اسرائیل سے مراد نبی یہودا ہوتے تو دفعہ مذکور ہرگز صحیح ہوتی اور پہر دیکھو تفسیر دفعہ ۴۶ باب ۵۴ انجیل یوحنا کو جو پو پوس نے باب ۵۴ ہم رومیونین کی اور پہر دیکھئے تفسیر فصل ۱۸ سفر شنی کو جو پطرس لوقا دفعہ ۲ باب ۵۴ نامہ اعمال سے فرماتے ہیں کہ مسیح پہر آئینگے لیکن نہیں آسکتے جب تک کہ سارے انبیاء و انکا فرمودہ کامل نہو لے اور انہیں سے موسیٰ کا فرمودہ فصل ۱۸ سفر شنی ہے جو عرصہ ما بین تشریف بری و بارگر تشریف آوردی مسیح میں کامل ہوا و نبی موعود آ لے اور شموئیل اور جتنے پیچھے موسیٰ نے اوس پیغمبر موعود موسیٰ کی فصل ۱۸ کی خبر دی اور ابراہیم سے جو عہد برکت ہوا،

وہ ایک نسبت ہے اور پہلے عیسے کو اوسکی راہ کی درستی کے لیے بھیجا ہے اور پہلے کے لیے دوسرا لایا
 ہے اور ہمارے حضور علیہ السلام فصل ۱ سفر ثنی صاحب کلام موعود و مابین عرصہ تشریف
 مبارک و تشریف آوری مسیح میں وقت افزا اس جہان کے ہوئے اور جسے حسب فصل ۱
 سفر ثنی و باب کتاب اعمال کے مقابلہ کیا مارا گیا اور حسب فصل ۲۴ شعیا کے مکہ میں اولاد
 ماجرہ میں پہلے نسل قیدار بن اسماعیل سے جیسے فصل ۲۴ شہ یا میں صاحب شجاعت خداوند کا کلنا
 نسل قیدار لکھا ہے جو حسب فصل ۲۴ کو چند عرصہ تک صبر کرتے رہے جب تک ہجرت نہ ہوئی اور
 جبکہ ہجرت حسب فصل ۲۴ شعیا کے تمیم یعنی طیبہ مدینہ طیبہ میں ہوئی جو دن بن خرمیہ کی نسل کے
 پاس یعنی ابوا کے بتا ہے آپکی فتح اکیسال بعد مدینہ بنی قیدار پر حسب عدہ ہوئی اور
 کوہ سلع مدینہ سے فصل ۲۴ میں آپکی شجاعت و فتح مذکور ہے اور ترجمہ جہان تک میں ہنوز
 موجود ہے جسکے بعض ہنوز قائل ہیں اور جسے نانا وہ حسب فصل ۲۴ شعیا کے برباد ہوا تھا کرنے
 کہا کتاب یکھی جاو و میں حاضر ہے حسب مسلمان مطابق او میں طایس حاکم عدالت عالیہ مشو
 غلام مسیح کی طرف ہوا کہ اسکا جواب بیان کرو لیکن اسے جواب بن پڑا اور نہ اوسکے ویل
 سے ناچار شرمندہ ہوا اور اقرار کیا کہ بے شبہ اسکا جواب ہمارے پاس نہیں۔ اور چٹھے مر
 تنقیح طلب کی نسبت مسلمان دفعہ ۴۹ سے تا آخر باب ۱ لوقا پیش کی او میں صاف لکھا ہے
 کہ مسیح فرماتے ہیں کہ میں قوم یہودی کی بربادی کے لیے آیا ہوں اسی سبب نامہ عبریوں کے
 باب ورس میں لکھا ہے کہ اگر جیسس نے آرام دیا ہوتا یعنی مسیح نے تو دوسرے روز کی نسبت
 جو آجکا دن کر کے کہا جاتا، یعنی روز تازگی کا ذکر نہوتا جو سب کا آرام باقی ہے اور روز
 فصل ۱ سفر ثنی میں لکھا ہے کہ انکے یعنی یہودی کے نفع کے لیے وہ نبی مثل موسیٰ تشریف لایا
 اور یہودیوں کے لیے بعد مسیح کے اور قبل اسکے کہ یا جو جروس حسب فصل ۲۹ و ۳۰ خرقیل کے یہودی
 تسلط ہوں آرام پانا انکو ایک عرصہ تک نرم اور دوسرے تسلط ہی ممالک یہودیہ پر مقرر ہوئے
 پس صاف یہ آرام سبھی ہمارے حضور علیہ السلام سے ہوا جو حسب کتابت مترجم یونانی اور

احادیث صحیحہ کے ساتویں ہزار کے شروع میں اوسم رونق افروز اس جہان کے ہوئے
 جبر ہزار ماہی ہوئی اہل مدینہ و حوالی مدینہ ایمان لگا اور حسب فصل ۳ ملاکی بنی یہود اسے قوم
 ابویوب انصاری و قوم افریم بن یوسف عبد اللہ بن سلام کی قوم حسب فصل ۴ یرمیاہ بن
 لائے جو زمانہ مسیح میں برباد ہو گئے اور جنہوں نے نانا وہ حسب فصل ۴ شعیانہ اس کے
 ہلاک کیے گئے بخلاف مسیح علیہ السلام کے یہودیوں کے پاس پہلے بھیجے گئے اور انہوں نے نانا ماہی
 غیر قوموں کی تعلیم حسب عدہ اول سے ہوئی بخلاف ہمارے حضور علیہ السلام کے زمانہ کے کہ غیر قوموں
 ممالک سے دیہ سے نکالی گئیں پس انصار کو اس پر ہی سکوت ہوا اور غلبین جہان کے لگا اور چونکہ
 مثل کرستان ہندوستانیوں کی نا اوقف کتب مقدسہ و تاریخوں سے نتہا کہنے لگا یہ امر بھی
 ہے اور تاریخوں کے مطابق۔ لیکن پانچویں مرتبہ طلب کی نسبت کہنے لگا کہ گو مسلمان کی
 تقریر سے واضح ہے کہ فصل ۱ سفر ثانی کا فرمودہ عرصہ ما بین تشریف بری بارگرتشریف آوری
 مسیح جیسب وریل باب سوم اعمال لازم ہے اور وریل باب نامہ پووس عبریوں سے نفی نسبت
 مسیح کے ہو چکی لیکن مترجم نے فصل نہم دانیال میں اس نبی کی نسبت کامل ہونے چاہیہ
 جس سے گناہوں کا کفارہ ہوا اور وہ ہمارے مسیح سے مطابق ہے دیکھو کتب تواریخ میں یہاں تک
 کہ سید احمد خان صاحب تہ آف انڈیا نے بھی تفسیر توریہ میں دیکھو ماہی عبد اللہ جو اب
 کہ ہونہ سید احمد خان صاحب کی پیروی جو محققہ کو ہم خلاف قرآن کے کہا لیں اور نہ آپکی قیاسوں
 خلاف تاریخ متواترہ کے تقلید جو اپنی طرف سے لکھ کر ایک تاریخ گہر لیں البتہ تاریخ یونانیوں کی
 نسبت آپ سے متضاد ہے کہ فارسیوں کے بادشاہوں کی سیرس کوش سے آیا قابل اعتبار ہیں
 یا نہیں جو مدارس سرکاری و پادریں روج میں غلام مسیح نے کہا کہ کمال قابل اعتباری ہے
 پہلے امر تقیم طلب میں نے توریہ یونانیہ پر قریح نکلیا ورنہ مجھے اعتراض لازم آتا جو مقدمہ تاریخ مذکور
 اور نکالا اعتبار کرتا اور مقدمہ کتابت ریتہ میں اعتبار کرتا۔ مسلمان نے کہا شاہ باباش خدا آپ کو
 ہدایت کرے اوس سے مترجم نے فصل نہم دانیال کے ہمارے حضور ختم المرسلین سے متعلق ہیں

نہ مسیح سے اور کفار سے مطلب یہ کہ یہ جو زمانہ مسیح سے برباد ہوتے چلے آتے تھے حضور علیہ السلام
 کے زمانہ میں ان کے پاکون کی تباہی موقوف ہوئی اور غیر قومین نکالی گئیں اس بات پر سلمان
 کی نصائے حقارت کی کہ ہمنے لندن میں تعلیم پائی ہے وہاں ہمنے کبھی نہ سنا جو علم کی کا
 ہے کہ سترہ سترے مسلمانوں کے پیغمبر صاحب سے فصل نہم میں متعلق ہیں اور کفارہ اونسے ہوتا ہے
 مسلمان نے کمال وقار و فروتنی کہا کہ بے شبہ مالک یورپ محمد بن علوم عقاییہ لیکن علوم منہر
 نقلیہ میں اوسے قدر کم فہم میں آپسے دریافت کرتا ہوں کہ فصل نہم دانیال کسوف و شاہ کے
 وقت میں نازل ہوئی ہے نصائے جواب ش دیا کہ یہ بات دریافت کر نیکی لایق نہیں تھا
 خود فصل نہم کو میں لکھا ہے کہ دارا یوس بن اشوریوش کے سال اول جلوس میں نازل ہوئی مسلمان
 نے پہر فروتنی سے کہا کس سنہ میں نصائے نے بکثال کر کہا کہ اصل مر سن لیجیے کہ سنہ
 قبل مسیحی میں بخت نصر نے پہلے مرتبہ جروسلم کو اجارا اور یہود کو تباہ کیا اور حسب اس
 فصل ۲ یرمیا کے سنہ ۵۳۲ قبل مسیحی میں کورش نے ستر سال بعد بربادی کے بابل کو اجارا
 اور یہو کو اجازت بیت المقدس کی دی جو ستر ہزار کو بخت نصر قید کر لایا تھا اور سنہ ۵۱۹ قبل مسیح
 اور سنہ ۵۱۸ میں دارا یوس بن ہتاسپل ۵۱۸ میں اشوریوش کر کیسل ۵۱۷ میں تختشا
 اول اور سنہ ۵۱۶ قبل مسیحی میں تختشا دوم جنگلات مارہ کیسیس کے انگریزی میں کہتے ہیں اور سنہ ۵۱۳
 قبل مسیحی میں دارا یوس بن اشوریوش بادشاہ ہوا اور سنہ ۵۱۲ جلوس دارا یوس بن اشوریوش
 ایک حسب آخر فصل ۴ غریب کے فرمان تعمیر مرمت شہر جروسلم مقدس صا و نہوا تھا اور سنہ ۵۱۱
 اوسکے جلوس میں فرمان مذکور صادر ہوا اور اوسکے بعد چار بادشاہ اوسکے بعد سلطنت
 سکندر صاحب پار وزیر سنہ ۳۳۲ قبل مسیحی میں شروع ہوئے اور صدی تیسری میں دیونگی
 سلطنت یہودیہ میں سکندر سے ہوئے مسلمان نے پہر شاہباش کہی اور دریافت کیا کہ اس
 ایک فرمانے اور تاریخی تحقیق سے صد و فرمان دارا یوس بن اشوریوش سے ولادت مسیح تک
 کتنے سال سچو غلام مسیح جہلا کے بولا کہ سنہ ۳ قبل مسیحی میں فرمان صادر ہوا تھا ولادت مسیح

چار سو بیس سال پہلے ہوی مسلمان نے دریافت کیا چار سو بیس سال کتنے ہفتے ہوئے ابلا تم سچ
 کے ہوش باختہ ہوئے کبھی توریہ مترجم اردو محشی اور کبھی توریہ انگریزی محشی دیکھنے لگا
 حسین جو محشیوں کا جی چاہا ہے لکھ دیا ہے اسیر کی کتاب کے اوپر احشویروش کو ۵۲
 قبل مسیح میں لکھ دیا ہے کہ بادشاہ ہوا او فصل نہم دانیال پر دارا یوسل و سکے بیٹے کی
 سلطنت ۵۳ لکھ دی س حساب سے بیٹا باپ سے پہلے ہو گیا اور کمال شرم سے عوق حرق
 ہو گیا اور ساری لن ترانیاں جاتی رہیں اور جوابے نیا پڑا کہ حساب تیخ متواتر سے صدور فرمان
 دارا یوس بن احشویروش سے مسیح ساٹھ ہفتے بعد یعنی ۵۴ سال بعد پیدا ہو گیا کہ ہفتے ۵۴
 مراد سات سال میں مسلمان نے کہا کہ فرماؤ آیا علم نقلی منزل لندن میں یادہ ہے ایسا اہل اسلام
 پاسل و ساٹھ ہفتے کے ستر ہفتے کیونکر ہوئے نصارے لاچار ہوئے اور کہنے لگا کہ اچھا نصارے
 سے یہ امر بے شبہ غلط ہوا کہ ستر ہفتے مسیح سے متعلق نہیں لیکن ستر ہفتوں کی تحقیق آپ کے پیغمبر
 صاحب سے کیسے متعلق ہے مسلمان نے کہا بیشک ہمارا شانہ شاہ کی نسبت ستر ہفتے جو سلم
 کے شہر ببادی سچی سے شمار کیے جاتے ہیں کہ ستر ہفتے کے چار سو نوے اور اسی کو جمع کرو
 وہی ۵۴ ہوتے ہیں حسین ہمارے حضور علیہ السلام پیدا ہوئے نصارے نے کہا کہ ہماری غوغائیں
 شہر سچی میں ببادی بیت المقدس لکھی ہے مسلمان نے کہا کہ خود آپ کی تاریخوں میں مثل جبرل
 بٹری لکھا ہے کہ ہکواس عرصہ کا حال معلوم نہیں توریہ کی رو سے شہر میں ہوی ہے
 تفصیل یہی ہے کہ بیت المقدس کی بیچ کئی دو مرتبہ علی وجہ الکمال ہوی ایک مرتبہ ۵۴
 قبل مسیح میں جیسے خود اپنے فرمایا اور ستر سال بعد حسب ۵۳ فصل ۲۵ یرمیا کے ۵۳
 قبل مسیح میں کورش سے یہودیوں نے تسلی پائی اور دوسرے مرتبہ کی ببادی در ۲۵ فصل
 یرمیا میں لکھی ہوی جو دیو نے ہوی جسکو اکثر پیغمبر پہلے سے کہہ گئے تھے پس دانیال نے
 دارا یوس بن احشویروش کے سال اول میں یعنی ۵۴ قبل مسیح میں در ۲۵ مذکور کو کامل
 پایا اور چونکہ در ۲۳ سے پہر ببادی کا ذکر دیکھا روئے اور جبریل علیہ السلام کے اور حکم

جیسے ورثہ سے ۲۴ حکم ہے کہ ستر ہفتے یعنی چار سو نو سال شیر شہر اور قریبی قوم مقدس
 تکمیل نبوت یعنی ختم نبوت و رویا تک مقرر ہوئے ہیں کہ اس صدمین خطا کار یاں ختم ہوں
 اور بدکاری کی بابت کفارہ کیا جاوے اور ابدی راستبازی و قدس قدوسین (یعنی حضور علیہ السلام)
 مسیح کیا جاوے (یعنی پیدا ہوں) لیکن تانچ برادری بیت المقدس بار دگر ہرہ معلوم
 ہوئی ورثہ سے فرماتا ہے کہ سنہ صد و فرمان تعمیر بیت المقدس سے (جس کا قیل مسیحی
 صادر ہوا) مسیح سروت تک ساٹھ ہفتے ہونگے (چنانچہ بدستور فرمودہ مطابق تانچ متواتر
 ساٹھ ہفتے یعنی چار سو بیس سال پیچھے پیدا ہوئے) لیکن یہودیوں نے مسیح کے سنہ چھپانے
 کے لیے یہ کرتوت کیا کہ ساٹھ ہفتے کے مقام پر ساٹھ ہفتے اور سات ہفتے اور دو ہفتے
 کر دیے عظیم تبدیل و زیارت یہود سے ہوئے اور فرماتا ہے کہ صد و فرمان کے وقت سے
 بارہ ہفتے تعمیر کیے جائیں گے اور دیوانہائی جائیگی مگر تنگی کے دنوں میں چنانچہ ایسا ہی ہوا ۲۶ اور وقت ولادت
 مسیح سے انتہر روز (یعنی سال) بعد سردار اوگیا (چنانچہ با شپاشین آیا) سواو سکے کو
 شہر اور مقام مقدس کو غارت کرینگے اور اوسکا آخر اوگیا گویا طوفان کے روز سے
 اور آخر تک ارا بیان ہینگی۔ ۲۷ اور وہ اوس عہد کو بہتوں کے ساتھ ایک ہفتے (یعنی
 سات سال) میں باندھیں گے اور نصف ہفتے میں (یعنی ساڑھے تین سال سلطنت طرطوس کی
 شرکت میں) ذبیحہ و ہدیہ موقوف کریں گے اور فیصلو نیر اجاڑ نیوالے کے مکروہات دہر جائیں گے
 یہاں تک کہ اوسکے بالکل غارت ہو اور وہ بلا جو مقرر کی گئی ہے اوس اجاڑ نیوالے پر واقع ہو
 یعنی با شپاشین جب مر گیا پس ۹۸ اور ۹۹ اور ۱۰۰ سنہ اسی ہوئے اوسے حساب ستر
 ہفتے کا ولادت ختم المرسلین علیہ السلام کی نسبت ہے لیکن یہود بلکہ نصاریٰ نے دس
 کی عبارت بدل دی عربیہ ترجمہ ۱۰۰ میں یون لکھا جسکا ترجمہ یہ ہے کہ انتہر ہفتے بعد
 مسیح قتل کیا جاوے گا اور سردار اوگیا اور دوسرے ترجموں میں یون کر دیا جسکا خلاصہ
 یہ ہے کہ باٹھ ہفتے بعد مسیح قتل کیا جاوے گا پر نہ اپنے لیے اور بادشاہ اوسکے

یہ محض تبدیل ہے غلط اس حساب سے اگر مسیح کو سچا کہتے ہیں دریں جہاں ہوتا تھا اور اگر دریں
 سچا کہتے ہیں مسیح دروغ گو ہوتے ہیں وہاں سے حساباً بقی نہ ولادت پہلے میں تقریباً
 کے بعد نصاریٰ نے مین کا ٹوٹو خون نہا سو اس کے کہ خاموش ہو رہے چارہ نہ کیا اور بعد
 خاموشی کے کہنے لگا کہ اوس نبی فصل اس غرضی کے ظہور کا وقت فصل دانیال سے مسیح کا
 ظاہر ہے جیسے دریں مین بن آدم کا آنا لکھا ہے اور اکثر ابن آدم سے محاورہ مسیح کا
 ہے مسلمانانہ جواب یا معلوم ہوا کہ اہل لندن فی الواقع دینیات میں کچھ واقف نہیں
 گو ان کی بڑی کوشش کتابوں کے جمع کرین ہوئی اسکی اصل سن لیجیے کہ خود آپ کے فرنگی
 مطابق بخت نصری کیا نہ سکندری رومیہ شہ قبل مسیح سے چار بادشاہتیں ہوئیں
 اور اوائل رومیوں میں مسیح پیدا ہوا اور رومیوں میں شہ قبل مسیح سے شہ تک بنی قسطنطین
 حساباً بادشاہت اسکا شفا کے ہوئیں جنہوں نے روم کو برباد کیا اور اللہ میں گیا مریض
 شاخ ہر قتل ہوئی اوسکو مسلمانوں نے برباد کیا یا نہیں وہ آپ تاریخ متواترہ کی رو سے
 فرمائیے نصاریٰ نے جواب یا آمین کیا کلام ہے بعد امد نے کہا کہ پہر آپ کیوں غور
 نہیں فرماتے کہ فصل دانیال میں فرماتا ہے جبکہ چوتھی سلطنت کی گیا رہوین شاخ
 اوسوقت صاحب زمانے قدیم لاکھوں لاکھ مقدسوں آویگا اور اسکے مقدسوں
 اور شاخ یازو ہم سے جنگ عظیم ہوگی بالآخر گیا رہوین شاخ برباد ہوگی اور اوس صاحب
 روزمانے قدیم کے لاکھوں لاکھ مقدسوں کے بعد بے شبہ مسیح تشریف لاویگے کہ صاحب
 روزمانے قدیم کے روز یعنی مہدی علیہ السلام سے بادشاہت پاویگے اور وہ زمانہ
 قریب ہے کیونکہ جبکہ ظاہر ہوا کہ ہماری بادشاہت وقوت وہ صاحب زمانے قدیم
 لاکھوں لاکھ کی پہلی ہل اسلام کی قوت ہے اور بابا متی میں ہے کہ جب سانی قومیں
 متزلزل ہونگی انکی مدد کے لیے آویگا پس فصل دانیال میں مسلمانوں کی ہے
 بلکہ بڑی عظیم الشان پیشین گوئی نسبت تقدیر ہل اسلام ہے اور وہی فصل دانیال میں

چار بادشاہتیں تخت نصری و فارسیہ کیا نیہ و سکندر می رو میںین حسین سحر پیدا ہوئے
 مذکور ہو میں اور دوسری بادشاہوں کی طرف اشارہ دس انگشت پاسے ہے اور قطعہ قوی
 سے اشارہ ہر قلی سلطنت کی طرف اور سنگ سے جو شمال پہاڑ ہو گیا وہی بادشاہت
 اہل اسلام بادشاہت ہے اور دس انگشت پا اور قطعہ قوی میں لگا اور پہاڑ شمال ہو گیا
 معلوم کہ ایک ہی سمجھ پر کیا نقصان آگیا اور غلط بلکہ اصل یہ ہے کہ کراچوچ ماجوم بعد ہزار سال
 اہل اسلام کے جمع ہونا ضرور ہے وہ بغیر انکا ختم المرسلین علیہ السلام کے کیونکر ہو جیسے
 باب تم مکاشفات فصل ۳ و ۴ خرقیل میں اہل ہتیا و روس کی نسبت لکھا ہے میں
 نصاریٰ نے بہت کچھ حق گردانی کی لیکن خلاف تاریخ متواترہ کے کیسے کہے چل سکے
 ناجائز ہوا۔ اور چوتھے امر متقیم طلب جواب صاف ہے کہ جب خود فصل ۱۱ سفر شنی
 میں لکھا ہے کہ جو دروغ گوئی دعویٰ کرے کہ میں صاحب کلام موعود و فصل ۱۱ سفر شنی
 وہ مارا جاوے گا پس اگر دروغ گوئی مارا جاوے اس صورت میں توریہ جھوٹی ہوگی اور
 عدالت عالیہ نے نصاریٰ سے دریافت کیا کہ مسیح مارے گئے یا نہیں اسنے لطیف
 کہا کہ مارے گئے دریافت کیا گیا آیا دعویٰ کلام موعود کیا تھا جواب یا کیا تھا پس حاکم اعظم
 نے فرمایا کہ خود اپنے اقرار سے مان چکے کہ فصل ۱۱ سفر شنی کی رو سے سچ تھا اور دروغ
 نبی تھا پھر سلمان دریافت کیا کہ آیا تمہارے پیغمبر صاحب مارے گئے سلمان نے جواب
 حاشا و کلام ہمارے قرآن مجید میں ہے واللہ اعلم من الناس انما له لفظون وارادے
 یعنی اللہ نگاہ رکھنے والا ہے تجکو آدمیوں کے شر سے اور ہم بدستی واسطے پیغمبر کے ہر آئینہ
 نگاہ بان میں اور قرآن مجید میں ہے افان مات او قتل انقلبتم آیا اگر مر جاوے نبی مگر یہ کہ
 قتل کیا جاوے اے مسلمانوں پہر جاوے گے یعنی پہرنا نہیں چاہیے اور حضور علیہ السلام
 جیسے متواتر ہے مرفوع بخار و در دوسرین وفات پائی اور گو صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
 زہر کا اثر ہوا جو یہودیہ دیا تھا لیکن حضور علیہ السلام پر کچھ اثر نہ ہوا اسی جو صدیق اکبر

رضی اللہ عنہ کے اثر سے روایت احادیث میں آ رہے ہیں کہ حضور علیہ السلام کی رگ ابہر کے
 کٹنے سے وفات ہوئی حالانکہ یہ بات محض غلط ہے رگ ابہر کا کٹنا موجب رو خون ہے
 اور کبھی حضور علیہ السلام کے اور خون نہوا دوسرے مسموم اور مقتول میں فرق ہے اور ہمارے
 مسیح علیہ السلام بھی مارے نہیں گئے اور نہ مسیح نے کلام موعود کا دعویٰ کیا پس ہمارے
 مسیح علیہ السلام نبی رست گو تھے اور انجیل میں جو لکھا ہے کہ ایللی ایللی لما سبقتنی کر کے
 جان دی اور چورونکی ٹانگیں توڑیں اور ہڈیاں نکالیں اس سے بھی صاف ظاہر ہے
 کہ مسیح مصلوب معنی اتھوان شکستہ ہوئے اور بغیر اسکے کہ منور قتل کا وقت ٹانگیں توڑنے
 سے آدے خود وفات پا گئے اور شبہ مقتولوں کے ساتھ واسطے یہودیوں کے ہو گئے ہیں رست
 میں اگر انجیل حارین میں سے یوحنا کے لکھی ہوئی ہے ہمارے قرآن مجید کو مخالف نہیں
 اور ہمارے حضور علیہ السلام نے دعویٰ نزول کلام فرمایا جو ٹکڑے ٹکڑے آپ کے منہ میں
 گئے اور تکبیر ہی نکلیا جا بجا مصداقاً لما مکرم فرمایا اس سبب سے فصل ۱ سفر شنی ہمارے
 حضور علیہ السلام سے متعلق ہے۔ اور تیسرے امر تنقیح طلب کا جواب سلمان نے
 یہ دیا کہ ورسل ۱۱ اور ورسل ۲۵ تکوین نکال کے رکھ دے جس میں صاف اسما علیہم کو
 بلاد ان اسرائیلی کہا گیا ہے یہاں تک کہ عیسویں احاق کی شادی دختر ہما عیل سے ہو
 جیسے ورسل ۲۵ تکوین میں ہے پس نصار اس لا جوابی کے ساتھ چونکہ گورنٹ انگلیشیہ
 کی حکومت اپنی سمجھتا تھا غرا نے لگایا نہ جانا کہ اول تو حکومت گورنٹ میں سلمان
 نصارے برابر ہیں دوسرے او نے حکومت عدالت عالیہ سمافی میں حاضر گولاقی سرا کے
 اس جہان میں نہو کیونکہ یہ جہان چندے کافروں کے واسطے ہے لیکن جزا واقعی جو دمان مقرر
 ہوئی ہے کامل پاؤں کے کہنے لگا کہ ہما عیل کی ماکیزنک ماجرہ ہے سلمان نے کمال دعا
 جواب دیا کہ کنیزک میں اول عیب بیان کیجیے علی ہذا غلام میں اور پھر یوسف صدیق سے
 او کو رفع کیجیے علی ہذا وہ جو چار بیٹوں یعقوب کے شرکت اجداد مسیح میں اور دوسری

تو میں کب مقابلہ کر سکتی ہوں جبکہ روسیولوس و روس و غطس کے بیٹے وغیرہ کا حال درشت
 کیجیے شرمانا چاہیے اور یہ جیسے یہود اور زن و ریل کا حال آپس میں اجداد سچ علیہ السلام
 میں برسرِ بار کرتے ہیں کچھ منہ نہ دکھائیے پھر ربانیوں یہود کے کلام کو دیکھیے کہ
 ماجر کو شاہ مصر کی بیٹی لکھتے ہیں کہ سارا کی بزرگی دیکھا خدمت کے لیے دیدی تھی
 اور رسم ہے کہ چھوٹی عورت امیرون میں بجائے خادمہ کے ہوتی ہے اور سکو آپ نے
 ظلم سے کنیز کے ساتھ ترجمہ کیا ہے دیکھو باب ۱۱ تا ۱۷ ایام کو کہ اس میں قسطورہ کو
 فقط کنیز کر کے لکھا ہے اور صاف باب ۱۲ نامہ اول کلیتیوں میں دو عہد کا ذکر کرتا ہے
 ایک عہد اولاد حاجر کا جو مکان پاک مقابل جو سلم یہود میں عرب میں بستی ہے یعنی
 کوہ سیناے عرب میں جو کہ کے پہاڑ کا بھی نام ہے یعنی کوہ سنگ یزہ وہی فصل
 سفر مشنی و فصل ۳ حقیق و مریورہ ۴ میں حضور علیہ السلام کا ذکر ہے جنکی ہجرت صحرا
 فاران میں مدینہ منورہ لکھی ہے اور فصل ۵ شعیانہ مخصوص حضور علیہ السلام سے اس طو
 ہے کہ پولوس نصارے کو نصیحت کرتا ہے کہ عیسائی ہو کر دین موسوی کیوں اختیار کرتے
 ہو آیت توریہ پر عمل کو محصور کرتے ہو حالانکہ توریہ میں ہی دو عہد لکھے ہیں ایک ہما عی
 دوسرا حاتی لیکن حاتی کے ساتھ ہما عیلی جمع نہیں ہو سکتا ویسے ہی دین عیسوی
 موسوی کے ساتھ نہیں صاف اس سے دوسرے مرتبہ طلب جواب معلوم ہوا کہ جا بجا
 ہما عیلی کی نسبت وعدہ توریہ میں ہیں اگر تفصیل کریں موجب تطویل فیصلہ ہوتا ہے
 اور رسالہ آقاب عالمات تفسیر معاملات الاسرار فی مکاشفات الاخیاء میں بہت کچھ
 مفصل ہیں اور فصل ۵ شعیانہ میں تو مکہ کا لفظ تک جو ہے جس کا ترجمہ چونسے والا
 کر دیا ہے اور فصل ۶ شعیانہ میں بنی قیدار سے اسکی آبادی اور پھر ترکون بنی قسطورہ
 یعنی عیفا بن مین کی اولاد سے اور ابہریم کو وعدہ برکت اولاد اور امت عظیم بنا
 اسماعیل سے کتاب تکوین اور باب کتاب اعمال سے واضح ہے اور نسبت

امراول تنقیح طلب کے ظاہر ہے کہ کوئی وعدہ اولاد عیسواور بنی قنطوراہ میں نہیں
 سوائے اسکے کہ بنی قنطوراہ بعد اولاد قیدار کے حسب فصل ۶ شعیاء کے مکہ کو آباد
 کرین اور بنی یہودا کی نسبت خود درسل ۱۱ باب نامہ عبرانیوں سے وضع و باب
 انتخاب اعمال میں اسماعیلیوں کے عظیم الشان نبی کا وعدہ حبسے عہد جدید قائم ہو اور
 عیسے عہد عتیق و عہد جدید قرآن کے حسب کتاب نامہ عبرانیوں کے ورسل ۱۱ باب
 کے میانجی دو سرورسل ۲ و ۲۵ باب اول انجیل یوحنا کے لفظ بنی پر جو سوائے
 مسیح ویحی کے عظیم الشان ہونیوالا تھا نصارائے کے ہاتھ کے نشان لگے ہو
 ہیں کلاوس سے مقصود فصل ۱ سفر مشنی کا نبی عظیم الشان ہے اور وہی تباہی
 نصارے ہندیوں کا قول مقبر نہیں جو کہتے ہیں کہ یہود میں یہ امر غلط مشہور تھا
 جیسے امر تنقیح طلب اول میں گذر گیا پس فصل ۱ سفر مشنی کے نبی عظیم الشان خاص
 پیغمبر اہل اسلام علیہ السلام ہیں پس نظربین وجوہات برہانہ حکم موا
 کہ دعویٰ نصارے و سمس اور نقل فیصلہ طبع کراہی جاوے تاکہ اہل اسلام مطلع ہو
 مولد شریف کی محفل کرین مورخہ ۱۹ راج ۱۳۷۷ ھ عیسوی —

فقیر مرزا موصد کہتا ہے کہ سکرٹری گورنمنٹ اکہی کا حکم سنتے ہی مسلمان نے فوراً
 محفل مولد شریف اس خوشی میں منعقد کی اور سجدہ

شکر بجا لایا فقط ۴

باخیر

محمد احمد دالمنہ کہ سا کہ لاثانی مسمی فیصلہ نامی کورٹ آسمانی سن تصنیف جناب لوی

مرزا موصد صاحب لندہری ماہ جون ۱۳۷۷ ھ

مطبع رضوی دہلی میں چپ کر شایع ہوا

خاتمہ چند سوالات جو طلبہ کے بیان میں

نہ تمہیں ایسے پادریوں تھیں تاریخ مثل ماسٹر راجندر صاحب جبان نصاب میں علمیت جو
 مابعد تقلید باہمی سے نکال کر دنا تحقیق کا لباس کہتے ہیں یہ اتنا سچ کہ تقلید بے شہادہ و
 باب تحقیق ہے اہل عقل مثل ماسٹر صاحب صوفی کے نزدیک ایسے مذہب کی پابندی لازم ہے
 جس کے اصول لائق یقین سے مستحکم ہوں کیونکہ مذہب باہمی میں جبکہ نقصان پر ترک کر بیٹھے ہیں
 دوسرے مذہب کی تقلید ایسا نہ کرنا ضرور ہے اور پابندی تحقیق فرض میں ہے گورنری کہاؤں نہانی
 بہتیرے کرچہ نہ تو تقلید پادریوں کی دلیل روٹی و بسکٹ کے لئے لادہ ہے ایسے لوگوں کے
 ہنگامہ گفتگو نہیں کہ ان کو تاریخ میں دخل نہ لو گوارہ علمیت بلکہ قضیہ کی ختمین چند سوالات
 بطور مناظرہ میں حسین تحقیق حق مطلوب تھا ہے نہ مجاہدہ و مکابہ پس مناظرہ براہ انصاف
 بلا تعصب کر جواب سے مطلع فرماؤں لیکن پہلے تقریر لاسکے آسانی کے لئے حال تاریخی جو محکو
 معلوم بطور اختصار لکھا ہوتا تھا لاش تھا مات میں وقت نہوا اور وہ یہ جنرل شہری کی کہ
 بیت المقدس جو مسلم ایک مرتبہ قبل مسیح میں محبت نصر نے جاڑی و شہہ خدا و سکے کو رش
 سیر نے ۳۵۰ قبل مسیح میں بلایا اور یہود کو مطابق ورس فصل ۵۴ یرمیا کے قید بابل سے
 خلاص کیا اور ۳۳۰ قبل مسیح میں درایوش بن شورویش تخت نشین ہوا اور ۳۲۰ قبل مسیح میں
 فرمان تہمیر بیت المقدس دیا اور ۳۰۰ قبل مسیح میں تیسری سلطنت والا سکندر مرا اور اسکے
 چار وزیر ونگی سلطنت ہوئی ان کی سلطنت کے بعد قیصر ونگی سلطنت ہوئی جو رومی غیر قوم تھے
 ان کے دوسرے قیصر غسطس کے وقت میں بعد ساٹھ ہفتے یعنی چار سو بیس سال صدور فرمان تہمیر
 جو روم کے بعد عیسے پیدا ہوئے اور سنہ انتہر مسیحی میں با شپاشین رومی یہودیہ میں آیا
 و در مطابق تاریخ یہود کے سات سال تک پانڈر کرتا رہا اور ساٹھ تین سال اپنے میر
 بعد سات سال کے طوطوس اپنے بیٹے کو شریک سلطنت کیا یہود کی تاریخ مذیل ۲۰۷

فصل نہم دانیال کو مطابق ہے جیسے آئندہ آتا ہے اور نہ اسی میں بیت المقدس قربانی دہی کو
 برباد کیا اس صدمہ کا حال بقول مؤرخ تاریخ کلیسیا وغیرہ کے لھار کو ذاتی دریافت نہیں اور نہ
 اتنی سچی سے شریف تھے یعنی چار سو کو سال بعد شدہ سچی میں مسلمانوں کے پیغمبر صاحب ہوا
 اور جبکہ رومیوں کو شدہ سچی میں س پادشاہوں نے سالہ تک بادی اور کیا اور کیا رہیں شاخ
 ہر قل کی برپا شدہ سچی میں ہوئی اور وقت میں حوی خمیری کیا جکی ہست ہر قل کو برباد کیا
 اور بیت المقدس کو از سر نو آباد کیا جو پھر ویران ہوئی اس سے فصل نہم دانیال کا مطلب
 یہ ہوا کہ ۲۳۰۰ قبل مسیح میں جو سنہ اول جلوس رابیوس تھا دانیال نے ورس ۵۴
 ۵۵۰۰ میل کو نسبت آزادی پہنچو و بربادی بابل جبکہ مطابق پایا اور ورس ۱۳۰۰ فصل مذکور سے
 بار و بربادی کا یہود بیت المقدس کے ذکر پایا دانیال رو یا کہ کب تک حال و نگر
 آہوئی بربادی کا یہ گیلین جبریل آیا اور مطابق ورس ۲۲۰۰ و ۲۳۰۰ کے بیان
 کیا کہ بربادی بیت المقدس یعنی مرتبہ ثانیہ سے زمان ولادت ختم المسلمین تک شریف تھے
 یعنی چار سو نوے سال ہونگے لیکن زمانہ بربادی بار و بیت المقدس کا حال پہنچی معلوم
 ہوا پس ورس ۵۴۰۰ میں فرمایا کہ بعد صد و فرمان بیت المقدس یعنی ۲۳۰۰ سے مسیح تک
 ساٹھ ہفتے یعنی چار سو بیس سال ہون گے و ۲۳۰۰ میں سید پیدا ہوگا اسی مقام سے
 احاق ورس ۵۴۰۰ کو زمین دریافت ہوا جو ساٹھ ہفتے کے بعد سات ہفتے و دو ہفتے کر کے
 لکھا ہے جسکی خود عبارت دلیل احاق ہے اور ورس ۲۳۰۰ کا یہ حاصل مطابق تاریخ کے ہوا
 کہ انتہر روز یعنی سال بعد ولادت مسیح کے سردار باشا شین دہی آویگا اور وہ بیت المقدس
 کو آجاریگا اور اسکی تفصیل ورس ۵۴۰۰ میں کرتا ہے کہ ایک ہفتے یعنی سات سال تک نیازور
 لمر گیا اور نیم ہفتے یعنی ساڑھے تین سال میں یعنی سنہ اتنی سچی میں بیت المقدس کو ڈھا لیا
 و قربانی کو اڈھا لیا اور اسی سال میں وہ مرجا و گیا پس ورس ۵۴۰۰ کے ترجمہ بیہیچ
 غلطی ہے کہ انتہر روز کے مقام پر انتہر ہفتے مصحف ہو گئے اور ولادت مسیح کے مقام پر

قل سچ اور دوسرے ترجموں میں نہتر روز کے مقام پر بائیس ہفتے اور ولادت سچ کے مقام پر قتل
سوال اول اگر مجموعہ تورات میں تصحیف تبدیل معنوی نہیں تو عیسیٰ مشہور جو سچا پیغمبر
 سال یعنی ساٹھ ہفتے پیچھے صد و فرمان ارا یوس کے پیدا ہوئے بنی موعود نہوئے پہ
 عیسیٰ رست گو موعود کا پتا بتائے اگر عیسیٰ مشہور بنی موعود تھے تو منکرین تصحیف معنوی
 ورس ۱ فصل مذکور کو صحیح کریں وہ غلط ہوا جاتا ہے علیٰ مذاہب مشہور ۲۴ میں دیکھا
 گئے اگر یہ امر صحیح ہے تو درس ۱ کے معنی غلط ہوتے ہیں اگر ورس مذکور کو صحیح کہتے ہیں
 وہ عیسیٰ موعود تھے جسکو انہتر ہفتے یا بائیس ہفتے بعد اوٹھنا چاہیے اور پھر شروع انہتر
 یا بائیس ہفتے کا بیان کریں کہ کیسے ہے۔

سوال دوم اہل اسلام زمانہ بربادی بیت المقدس میں یوں نہ اسی مذکور سے تشریف
 بعد ولادت اپنے نبی ختم المرسلین علیہ السلام کو بیان کرتے ہیں کہ مطابق تحریر گذشتہ کے
 سراسر مطابق ہے و قنین تربیت یافتہ بیان کریں کسے سوامی اہل اسلام کے پیغمبر صلی
 کے مطابق ورس ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل دانیال کہاتے ہیں۔

سوال سوم فصل ہفتم دانیال میں بادشاہ متون بخت نصری فارسی سکندر کی بعد
 رومی سلطنت کا ذکر ہے جس میں سچ پیدا ہوئے اور انکی سلطنت کا زوال دس سال و شاہوں سے
 لکھا ہے جو سب سے پہلے اور پہلے گیارہویں شاخ ہر قلی کا بیان ہے جسکو مسلمانوں کے
 پیغمبر صاحب کی امت نے برباد کیا جسکو دعویٰ ہے کہ لاکھوں لاکھ مقدسوں کے ساتھ ہمارے
 پیغمبر صاحب حب زمانے قدیم یعنی ازل سے آپکا نور پیدا تھا اُسے یہاں تک کہ آدم علیہ
 اپنی مٹی میں تھے اور ابن آدم سچ کو نور محمدی بصورت مہدی نکر خلافت عظیمہ اب قنین
 نصارے سے دریافت کیا جاتا ہے کہ آپ صاحب زمانے قدیم سے کیا مراد فصل ہفتم
 دانیال میں لیتے ہیں عیسیٰ تو وہ ہو نہیں سکتے کیونکہ وہ زمانہ رومن جو تہی سلطنت میں پیدا
 ہوئے تھے بلکہ صاحب زمانے قدیم وہی ہے جو زمانہ گیارہویں شاخ ہر قلی میں مذکور ہے

شاخ مذکور کو بر باد کرے علیٰ ہذا فصل و دانیال میں چار پادشاہتوں و روسی پادشاہوں کا
دس انگشت پاسے ذکر ہے جن میں پادشاہوں کے زمانہ سلطنت خداوند قائم ہو کر رونمائی
کو گہیرے وہ سو اہل سلام کے دوسری کوشی سلطنت ہوئی بیان کیجیے۔

سوال چارم باب ۴ وہ ۶ مکاشفات میں جو ذکر خداوند چار یار و چوبیس بنی رگ
کی سلطنت کا ہے اہل سلام کہتے ہیں کہ خداوند سے مراد حضور علیہ السلام ہمارے ہیں اول
مظہر خداوند قدیم بالزمان زندہ باعتبار حقیقت ہیں کہ تمام عالم اپنی حقیقت و نور سے
پیدا ہوا اور چار یاروں کے نام بھی اویس کے موافق کہ اسد سے اسد علی اور بکر کے چہرہ سے
ابو بکر و انسان سے پیلی ذوالنورین عثمان و عقیل سے فاروق عمر اور زمانہ مروانیہ سے
عمرہ ہزار سال میں تیموریہ تک جس میں سلطنتوں کے بانی ہوئے اور اکیہ ہزار سال بعد
مطابق باب ستم مکاشفات کے جنکی ہمت مسیح کا اقرار کہتی ہے یا جو جروس ماجوج
انگریزوں میں آزادگی پیدا ہوئی انصارے سے دریافت کیا جاتا ہے کہ اگر مقصود
ہنیں جو مذکور ہو تو وہ کون چار جاندار ہو جنکی سلطنت مطابق باب کتاب کو رکھنے میں
ہوئی اور یا جو جروس ماجوج باتفاق باب ستم مکاشفات و اہل سلام کے دوزخی ہیں اور یا جو
تو مطابق فصل ۳ و ۴ خرقل کے دوزخی روسی والی روش و شک تو بل ہے
اور وہ بھی انصارے اور ماجوج کی اصل مقام فصل دہم تکوین کے تفسیر انگریزی میں تہا
شمال بخارا لکھا ہے وہی تفسیر بیضاوی میں شمال آرمینہ و آذربائیجان ممالک تہا کو ممالک
ماجو لکھا ہے اور سیل صاحب نے سوڈن مارویہ کو دنیا کی شمال جو من کو جبرائیل
وغیرہ میں ماجوج اور شمال جرمن سے وہ لوگ مارشڈی فرانس کو گئے اور وہاں سے
انگریز کہلائے اگر یہ نہیں تو اے و قضین تربیت یافتہ کے مدین وہ جو ریک کے برابر
میں بکثرت مطابق باب ستم مکاشفات کے ہیں آپ قہف جغرافیہ زمین سے ہو بیان
کر وہ کون ہیں اور ہزار سال بعد خداوند مسیح کی مقررین کے وہ کون ہی اور اگر حکیم

اور دوسرے ترکون کو کہیے لیل ول تو وہ اولاد عیفا بن مدین کے جکی نسبت فصل ۶۰
 شعیا میں لکھا ہے کہ بنت یعنی بنت بن حمل بن قیدار و قیدار کی اولاد بیت المقدس کو
 آباد کر لگی وہی عمر فاروق قیداری نے آباد کی پہر اولاد عیفا بن مدین یعنی بن ابراہیم
 آباد ہوگی وہی ترکون کو پہلے شوکت ترکون سے کتبہ حادث اہل اسلام میں موجود
 ہے کہ اولاد منظورہ آوے گی اور منظورہ زوجہ ابراہیم بن مامور مدین پہر دوسری فصل
 ۴۳ و ۴۴ خرقیل کا کیا جوج صاف والی روش و شک تو بل کر کے لکھا ہے جکی فتو
 اولاد کو شن بخارا و فوط خیو اپر ہوئی اور انکے ساتھی اہل فارس جرمین ہیں۔

سوال بن نجم فصل ۴۵ شعیا کو مخصوص اولاد ماجرہ فصل ۴۶ مامور اول گلتیوں میں کرتا،
 اور اپنے دعوی غلط پر نوشتہ سابق معتبر سے سدا تا ہے کہ وہ یہود و عہد مقرر ہوئے ہیں اہل اولاد
 سارا کا دواجر خاص اولاد ماجرہ کا جو عرب میں ایسے مکان پاک میں جو مقابل جبر و سلم سار کو
 ہے قائم ہو لیکن سارا کہتی ہے کہ عہد اسحاق کے سات عہد ماجرہ جمع نہونے پاوے
 پس انصاری لکھا ہو کر تم کیون عہد عتیق کو مانتے ہو اور جبر و سلم عرب کو کوہ سینا پر بتلاتا ہے
 اور سینا کہتے ہیں کوہ منگریزہ دار کو وہ خاص کہ ہے مسلمان کہتے ہیں وہ عہد خاص جاوے
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے کامل ہوا جکی امت کو خاص نے تعلیم حب عدہ فصل ۴۷
 شعیا کیا اور وہی بنی قیدار تھے جکی ہجرت مطابق فصل ۴۸ شعیا کے تیما یعنی طیبہ مدینہ طیبہ
 ہوئی کہ ایک سال ہجرت کے بعد بنی قیدار کے لوگوں پر فتح موعود فصل ۴۹ شعیا مدینہ میں ہوئی
 اب انصار سے دریافت کیا جاتا ہے کہ ایسی تصریحات کو کس پر محمول کرتے ہو عیسیٰ سے
 کچھ علامہ بنی قیدار سے نہیں جو ایک سال کے بعد جکی تیما میں فتح ہوئی ہوا بن کرین
 کہ صاحب شجاعت خداوند بنی قیدار پر جبکا صاف ذکر فصل ۴۹ شعیا میں نظر شجاعت سے
 کیون اعتراض کرتے ہو۔

سوال ششم درسا اب نامہ عربانیوں میں لکھا ہے کہ مسیح کی نبوت کا خبر موسیٰ نے نہیں دی اور

۲۴ نمبر ۱۰۱ جو ہر جہت سے بہترین ہے

کھارے کہ عیسیٰ بنی یہود تھا پس اور ان اسرائیلی سے ہوا اور فصل ۱۰ سفر مشنی میں ایک کبیر
 عظیم نشان کی جو برادران اسرائیل میں ہونہ اسرائیل میں خبر ہے اور فصل ۵ تمکو میں میں
 اسامی کیوں کو برادران اسرائیل کر کے لکھا ہے اور ورسل سے تا آخر باب ۱۰ عمل
 میں کہتا ہے کہ جب تک عیسیٰ کی فصل ۱۰ سفر مشنی کی خبر کامل ہوئے عیسیٰ کا مکرا ناہنیر
 ہو سکتا پس سلمان کا قول ہے کہ مراد اس نبی صاحب کلام سے ہمار حضرت علیہ السلام
 ہیں پس عیسیٰ اسکا کیا جواب تے ہیں اگر کہیں کہ خود عیسیٰ نے کہا ہے کہ میری خبر
 موسیٰ نے دی ہے لیکن تم اوکو نہیں سمجھتے اس سے وضہ ہے کہ پال کا کہنا غلط ہے
 علی ہذا باب تین اعمال میں لہر دل تو کتاب اعمال و پال کا اعتبار زما دوسرے مطلب سے
 کے قول کا یہ ہے کہ فصل ۳۲ سفر مشنی میں جو غیرت دلائل ہود کو غیر قوم یعنی رومی سے
 لکھا ہے اور میں اشارہ سیح کیطرت ہے جسکو ہود وقت کی نظر سے نہیں سمجھتے تے
 لیکن نبوت عیسیٰ کی نسبت تصریح نہیں جسکو پال کہتا ہے اگر بنی اخوان اسرائیل سے
 مراد ہوا ہوتا تو قول پال ہرگز صحیح ہوتا فقط

اشہار کتب مناظرہ مذہبی

نایقان علم مناظرہ مذہبی کو مژدہ ہو کہ مطبع ہذا میں اس فن کی کتابیں اکثر طبع
 ہوتی رہتی ہیں چنانچہ بالفصل ہی چند کتابیں جو قابل دید ہیں اور جمیع اہل اسلام
 کو اپنے پاس کہنا ضروری ہے طبع ہوتی ہیں جسکو خریدنا منظور ہو قیمت سید ہر
 صاحب ضروری لک اخبار خیر خواہ عالم دہلی کے نام بیچکر سنگالے کتابیں یہ ہیں
 عجائب صیوی یہ کتاب جواب لوی حمہ اصحاب کراچی کی تصنیفات سے ہے
 کتب عہد عشق و جدید کتر لیک کا ثبوت و متعلق اسکے دیگر امور کا بیان نہایت شرح و بسط سے
 کیا گیا ہے۔ سبب شادی نام کے یہ کتاب لکل مفقود ہو گئی تھی اب بارہ زندہ ہوئی ہے

البطل التلیث

تصنیف مولوی حمہ اصحاب کراچی

تصنیفات کراچی میں بطلان میں یہ تصنیف صالحہ ہے قیمت و محصول رسالہ البطلان کفارہ جو یہ شکر کفارہ جو یہ یاریاں بنانے حافظ ولی و صاحب بوری
 میں جو اب میں لکھا تھا اور اسکا جواب لکھو یہ راز امور صاحب باندہ سری نے اس سال میں نہایت ترجمہ و بسط کے ساتھ دیا ہے عرض کا اسم کفارہ کا اچھی طرح
 بطلان ہے فقط

۱۰۱ جو ہر جہت سے بہترین ہے

بِمَنْشَاءِ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مَطْبَعُ زِيَادِ هَذَا طَبْعُ نَشْرٍ
دَرِیْنِ رُصُودِیْنِ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و شاکراً للہ العلی الاعلی و مصلیاً و مسلماً علی ولیہ النبی المصطفی و علی کل آلہ المجتبی و کل اصحابہ المرتضی بعد ازین پوشیدہ مباد کہ در ابتدا از زمانہ خود بوجہ مخالفت حدیث از نقل کتب سابقہ نظرم مقصود بر تفاسیر متداولہ بود و از علوم عقلیہ بہرہ داشتم و آن ترتیبی کہ در کتب اہل عقل و نقل یافتہ میشود مطابق تفاسیر مذکورہ در مابین آیات قرآن نیافتم و گو در نجم نجم بے شبہ آن فصاحت و بلاغت کہ از بیان بیرون است لکن یکبارہ جملہ واحدہ نیز منقول پس وہمی گذشت کہ کلام خدا و بان بے ترتیبی کہ مفسران مینویسند و تسکین از تاویلات شان حاصل نمیشد و ازینجا در نسبت حروف مقطعات کہ بر یک سورت حرفی و دو حرفی علی ہذا در نسبت قسمہائے قرآن کہ خصوصیت قسمی بجائے دون جائے گمان ترحیمی بلاہرجم بود و روزے اتفاق مطالعہ ترجمہ فصل اول کتاب علم شکوۃ از محدث دہلوی شیخ عبدالحق مرحوم او فتاد در آن مینویسند خلاصہ اش آنکہ در ابتدا از اسلام بنظر آنکہ در کار وین اہل اسلام از ناواقفیت متحیر نشوند اجازت نقل از کتب سابقہ از حضور صلی اللہ علیہ وسلم شد و چون دلائل عجائبات و غرائبات موجود اند اجازت نقل بعدہ از اہل کتاب شد بلکہ حکم شد کہ بلغواعنی وحد ثوا عن نبی اسرائیل کہ رسانید از من و نقل کنید از نبی اسرائیل پس بمعائنہ حکم مذکور شوق مطالعہ کتب سابقہ

او فتا و الحمد للہ در آن عجائبات و غرائب بالخصوص در تفسیر قرآن موجود یافتیم کہ ہرگز
 در تفاسیر منذ اولہ نیافتہ بودم و ترتیب آیات قرآن بطورے دریافت شد کہ از و تسکینے
 کامل گشت پس ہر سیکہ از تعصب بنیزار باشد معلوم کند کہ در نسبت مقطعات صورت ہر
 استمال ہر سورت مصدرہ حسب ارشاد مرفعی است کرم اللہ وجہہ کہ بعض از اشارات
 حدیث مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعض از بزرگان دین ظاہر پس خصوصیت
 حزنے ہر سورت دون سورت بدین وجہ براعت است چنانکہ مفصل در تفسیر معالماۃ الاسرار
 فارسی و تفسیر حسنی اردو نمودہ ام و در ہنگام تحریر تفسیر معالماۃ الاسرار در نسبت
 قسمہائے قرآن غورے برین طرف نرفتہ بود بیاس خاطر نور چشم ناظر الحق ہمیشہ زادہ
 بندہ خواستم کہ انجہ برو مطلع شدہ ام بقید تحریر در آرم تا شتمہ تفسیر مذکور شود و نور چشم
 مستفید گرد و توفیقہ الا باللہ العلی العظیم و لا حول و لا قوۃ الا باللہ القوی الکریم متعز
 بدانکہ عادت عرب و غیرہ آنست کہ با اعلیٰ یا بعزیز یا بمقصود در مقام تاکید کلام قسم میخورند
 و چون بندگان را اعلیٰ و عزیز و مقصود بہتر از خدا تعالیٰ دیگر نیست و در کتاب زکریا
 بن عبدنی کہ قبل پنجصد سال تقریباً از زکریا بن سیر کیا البوہی علیہم السلام بودہ اند نسبت
 این امت مخصوص نشان است کہ بخدائے یگانہ قسم خوانند خورد و راہل اسلام برائے
 قسم خدا تعالیٰ متعین گشت و ظاہر است کہ خدا تعالیٰ را اعلیٰ و برابر منتقے پس در
 مقام تاکید قسم او بذاتہ یا بعزیز خواہد شد یا بان اشباہیکے متعلق بعزیز خواہند بود
 و عزیز ترین حضور صلی اللہ علیہ وسلم اند پس چون نیک تامل کردہ شد قسمہائے قرآن
 یا بذات خود است یا بحضور صلی اللہ علیہ وسلم انجہ متعلق باحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم است و در جائیکہ خورہ است در انجا قسم با مناسبت مفہم علیہ
 ہر اسر مطابق و در اکثر مقام تحقیق مناسبت موقوف بر دریافت کتب سابقہ
 است و قسم در نسبت و پنج سورہ دریافت شدہ است پس مطابق کتب سابقہ

در بست و پنج فصول نوشته میشود **فصل اول** در سوره حجر و عمر انهم فی سکره
 الیهون واقع یعنی قسم عمر است که قوم لوط هر آینه در سکر استند سرگردان در معالم این
 عباس است که نه پیداکرد والد تعالی نفسی اکرم بر خود از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
 و قسم بخود الله تعالی بجایات کسی مگر بجایات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است به و چون
 حضور صلی الله علیه وسلم بر امت خود زیاده خوف خورده بدانچه بر امت قوم لوط
 غالب بود که خلاف قطرت تخم انسان که در احسن تقویم مخلوقست ضائع در غیر موقع
 زراعت گردند و بدین نظر فعل مذکور بدتر از زناست زیرا که در صورت فساد و نزاع
 و عدم وراثت و غیره است و درین سوائے فساد و نزاع تلافی تخم احسن تقویم است
 بدین وجه در ذکر قوم لوط این قسم مخصوص گشت و درین سورت قسم دیگر است فوریکن لسانهم
 یعنی قسم بروردگار است که هر آینه سوال کنیم از ایشان قسم در اینجا هم صفتی خود است لطف اضافت
 بطرف ضمیمه خطاف غیر مخفی و وجه خصوصیت مقام ظاهر است که سوال در آن روز مخصوص

بحق تعالی است **فصل دوم** در تفسیر قسم سوره یس یس و القرآن الحکیم انک
 لمن المرسلین علی صراط مستقیم ای انسان چنانکه قول ابن عباس است و حسن بصری
 و سعید جیری و جماعت پسند کردند و در فصل اول خرقیل بدان اشارت قسم قرآن با حکمت
 است که بدرستی تو براه درست هستی و چون درین سورت حسب آیت مکتب اقامه موا انا هم اشارت
 از کتاب اعمال حواریین است که در احوال متقدمین حواریین و متاخرین است که پیشین گو
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرجه کمال بوده اند تا آنکه در فصل سوم کتاب مذکور فرمود که کسی
 نبی نیست که پیشین گوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده باشد پس انسان کامل
 در حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند پس وجه تخصیص در براعت لیس ظاهر که سینه نشناخود
 از سین انسانست و در فصل مذکور تخصیص بیاره پاره نزول قرآن است چنانکه از فصل
 ۱۸ سفر ثانی نقل فرماید پس وجه قسم قرآن مجید بدان وجه است

زیراگو مطلق نبوت موقوف بر نزول کلام الہیست و ازین رو فرق در تدریج و انجیل و
 قرآن نیست لیکن خصوصیت اعجاز قرآن بنظر ختم نبوت است بدین وجه در فصل پنجم
 سفر ششم فرموده شده است کہ در دین نیکو در برادران دوازده قوم اسرائیل نہ
 در اولادشان خواهد بود یعنی در اسماعیلیان کہ بعد از دورہ نبوت اسحاق بنا مقرر شدہ بود
 کلام خود انداختہ بفرسبم یعنی پارہ پارہ و بعد از دعوی نبوت آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہر کہ
 دیگر دعوی نبوت تشریعی کند ضرور است کہ برائے تصدیقش کلام منزل آرد و او نامائے
 او یک آیت است و ہر کہ سوائے موعود خاتم دعوی کلام منزل دیگر کند کشتہ شود و نبوت
 پیشین گوی اور است نیاید بنا بر آن در او اہل سورہ بقرآتم نہ فرمودہ شد و تفسیرش
 در حدیث آمد کہ او اہل سورہ از الواح موسی عطا شدہ است کہ از او ایل و ال الواح و
 تم موسی ماخوذ فرمودہ شد و نیز در مجموعہ توریہ متداولہ و نہ کتابند و کتاب مثال از
 فصل سبت و پنجم کتاب دوم است پس ازین رو چہل شد و این مجموعہ بر سنی و یک انبیا
 منزل کہ در ہر یک ذکر قرآن مجید و نبی صلی اللہ علیہ وسلم ہنوز موجود است چنانکہ
 در تفسیر حسینے مفصل نمودہ ام پس آں اشارت بسی و یک انبیا و تم بچہل کتب کوہ
 درین سورت است و از ذلک اشارت بد النظر فرمودہ تطبیق پیشین گوی نمودہ بعد
 فرمود کہ اگر شما اے اہل کتاب مجموعہ چہل کتب از سنی و یک انبیا منزل در شک ہستند
 پس بیارید برائے تصدیق کتب خود ہا یک سورت نشان پیغمبر یعنی یک آیت منزل زیرا کہ
 زمانہ نبی موعود ختم المرسلین در فصل نہم دانیال از بر بادوی بیت المقدس طرطویسہ ہفتاد و ہفتہ
 مقرر شدہ است و بر بادوی بیت مقدس حسب تاریخ نبود و حسب فصل نہم مذکور در سنہ ہشتاد و نہم در
 ہفتاد و نہم مسیحی شد پس مجموعہ چہار صد و نو و ہشتاد و چہصد و ہفتاد و ہشتند کہ در سنہ مذکور ولادت
 حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام شدہ است پس اے اہل کتاب بخوانید اندرین حال حاضرین زمانہ
 اگر صادق و کتاب خود ہستید و گرنہ یاد و با حسب سنی پیغمبر سنی قبلی کی موعود میفرمایم کہ نخواہید آورد پس

بدانند که این منزل موعود و در صورت خلافتش تبرید از آتش و فرخ پس بر سر آفت
 معجزه شد که در و دعواست که این منزل موعود است و هر که دیگر بدین دعوی بعد
 ختم المرسلین علیه السلام منزل گفته اند گذشته شود و پیشین گوی او راست نیاید پس این وجه بصحت
 اعجاز قرآن منزل بر حضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص شد و بدستور و عده گذشته گشتند
 والله يعصمك من الناس وانا له لحافظون بدین وجه فرمود و لو نقول علينا بعض قائل
 لقطعنا منه الوتين فما من من مبارك خولت جاری گشت تا قطع ابرو دلیل بود
 بر موعود بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته بر صدیق اکبر رضی الله عنه این
 کیفیت گذشت پس از صدیقه انچه به نسبت پدر خود منسوب کرده بود بحضور صلی الله
 علیه وسلم راویان منسوب نموده باشند پس نه وارد شود و انچه بعض گویند که با وجود
 وحدت حقیقت کلام تورات و انجیل و قرآن خصوص قرآن چرا البصاحت مخصوص گشت که بفریغ
 باشد بدرجه اعجاز و دیگر نباشد زیرا دعوی بنظر نزول کلام بر ختم المرسلین علیه الصلوٰه و السلام
 موعود است که دیگر دعوی درست نتواند کرد و اگر دعوی گذشته شود و پیشین گوی او راست
 نیاید و نیز وارد نشود که در باب چهار کتاب صلوٰه بخاری وارد که انا سمعنا قرآنا یعنی تا ۱۹ آیات
 کلام جنان بود و جزین نیست که وحی کرده شد بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول جن
 و اگر کسی خلاف شهادت گوید که شاید بالمعنی منقول شده باشد پس اول خلاف متبادر دوم
 تصدیق نشد که لفظاً بعینه نباشد پس وارد شود که آیا دعوی اعجاز با استقرار ناقص
 است پس سند نشد یا با استقرار تام و آن بقول شما ممنوع که یقیناً معلوم نیست که
 این کلام بعینه از جنان نه بود و وجه عدم ورود آنکه اگر نیز عبارت مثل قرآن مجید یافته شود
 چون بر عوان نزول نباشد مساوی نتواند شد و از دلایل ثبوت قرآن در سوره رحمن فرموده شد
 و دعوی کرده شد که رحمن نازل کرده است و تعلیم کرده است حضرت محمد علیه الصلوٰه و السلام
 قرآن نه دیگر بدلیل آنکه پدید آمدن دعا آدم را تعلیم کرد و آدم را بیا محمد صلی الله علیه وسلم که در هر انقطاع از وجود و توحید حقیقت

نواہد آورد که بدان نظر تعظیم سبب که بمعنی هفت است میگردند و گر کسے را شک باشد
در وجود حضور صلی اللہ علیہ وسلم در ہزار ہفتم میفرماید کہ آفتاب و مہتاب بحساب اند
بنشینند حساب کنید و ہر گاہیکے از زانچہ آدم و تہورتہ معنہ یونانیہ حساب نمایند بدستور
وعدہ در ہزار ہفتم یابند و قاعدہ ایست کہ سخنان جد پدر ہر کس تسلیم میکنند بالخصوص پیشین
گویی جد امجد آدم علیہ السلام و دلیل دیگر میفرماید کہ گیاه و درخت برین پیغمبر رجوع مے آرند
چنانچہ در احادیث است پس ہم قرآن در سورۃ النہل از ضروریات برآمد ہر اسے
منکرین والد اعلم بالصواب فصل سوم در تفسیر قسمہائے سورہ صافات بدانکہ در
عالم وجود دو صورت استحقاقیکے قریب باطلاق و علو دوم بعید بسفل و سجن و قید و تعین و
جزویت پس ہر کہ رجوعش باطلاق باشد جمع او بعالم علین است کہ کتاب مرقوم از
ارواح مقدسہ است و اولین علین مسمی بروحت کہ ذکرش در فصل پنجم بیاید و آخر او
جبرائیل باللائکہ است و ہر کہ رجوعش بقید و جزئیت است او سجن و ملک بمعنی فرشتہ
ماخوذ از لاک بمعنی ارسال است پس ازین وجہ موجودات در عالم کثرت ملک است
کہ از اطلاق بقید فرستادہ شدہ و ازینجا بعض ملائک حسب حدیث و قرآن مجید
آفتاب و مہتاب و رعد است و انچہ متعلق بآب بارانے است مسمی بمیکائیل و انچہ
متعلق بزور و وحی است مسمی بجبرائیل پس ازینجا معلوم شد کہ ملائک عالیہ انان ارباب
النواع مخلوقات اند جزئہ و گو در موجودات ہوائی اوزار حکماء سابق غیر قار میگفتہ
و بر آئہ قرآنے یا یلقط من قول اللہ یہ رقیب عتید خندہ میگردند چنانکہ شیخ محی الملتہ والدین
ترجمہ کردہ لیکن درین عرصہ از آن حفاظت و از خیالات شان قابل خندہ شد پس
بر منکرین وجود اجنبہ چنانکہ احادیث بران ناظر است سوائے جہالت چہ گفتہ شود
و در احادیث وجود اجنبہ بہ گونه مفصل یکے صاحب اجنبہ کہ طیران کنند و ازین قسم
آن حیوانات زہر وارند کہ در موسم ہوائے و بائے براہ قصبہ ریہ باندرون دہبار وند

و آتش در مزاج النساء زنده و وجود اینچنین اقسام درین زمانه تحقیق جدید بخوب وجه ثابت حکما و یورپ نموده اند پس منکران که خنده میگردند درین وقت قابل خنده اند قسم دوم حیات و کلابند و در حیات خزندگان آمدند که بحسب اسم خود جن که بمعنی پوشیده است در زمین مخفی مانند و در کلاب درندگان و شریر داخل ازینجا در احادیث بیشتر را شیطان فرموده است که از قسم جن است قسم سوم آنانکه محل ترا عند ایشان آنست که بجای فرود آیند و کوچ نمایند و آنان مثل موجودات هوایی همچو آوازند مخلوق از آتش که بنسریب آیند ازینان ابلیس است مبد و فساد و رب الزاوع ضرر و نقصان پس گو عوام را دریافت بجهش نشود نزد انبیاء اولیا چنانکه ارواح دیگر متمثل باشند او هم متمثل باشند و نیز نزد عالمان و خیشان هم صورت گیر و چنانکه درین زمانه در بسیاری مقامات در یورپ حاضری ارواح حبشه دریافت کرده اند و انسان جامع عوالم است پس چنانکه در روحش لمه هر ملک است لمه شیطان نیز است و او قوتی باشد در نفس نه نفس منطبعه حیوانی نه قوت و ابهمه و ابهمه و شیخ محب الدف فرماید که ورائے انسان در خارج شیطان موجود نیست مطلق بشر است که ورائے انسان در انسان شیطانی اثر ندارد و بلکه اثر او در لمه باشد که در انسان موجود است چنانکه اثر دیگر ملائکه ارباب الزاوع است اغوار او بدین لمه باشد پس در هر انسان بدین طریق باشد مولانا فرماید **اشعار**

یک سگست و در نهران میرود	هر که دردی رفت او آن میشود	هر که سروت کرد میدان کو دروست
و یونهبان گشته اند زیر پوست	چون نیاید صورت آید در خیال	تا کشاند آن خیالت در وبال
از خیالات تو می آید بلا	چون خیالت فاسد آمد جا بجا	که خیال فرج گاهه و گاه
که خیال علم و گاهه خان مان	که خیال مکسب و سوداگری	که خیال تاجری و داوری

تا آخر پس در سیکه صورت نه بند و اثر لمه اش در خیال باشد پس با وجود یک رب نوع بهمت خود در نهران اثر و در پس دران عالم ارواح حسب باب کسب مکاشفات

یوحنا تا بنابر سال خداوند چهار خلفا مفید شده بود که ذکر آنحضرت نام بنام در فصل چهارم
و پنجم و ششم کتاب مذکور است که هر یک را شش سیه سال از آن بودند و چهار شش است و چهار
باشند و بعد بنابر سال خداوند موصوف که عبارت از بنابر مفتح از وجود آدم بود و بدین نظر
حسب نامه عبریان تعظیم سبت مقرر بود که سبت هفت را گویند و بحسب قرآن و نامه بطرس
بعضی روز نزد خدا بنابر سال باشد و بحسب توریته یونانی و حدیث وجود حضور صلی الله
علیه وسلم در بنابر مفتح از وجود آدم شد کشاده شد و قیامت او را بر پا کرد پس متنی
آن احادیث که بعد بنابر سال ورود عید قیامت است راست آمد که از نشان قیامت
کبریا است که پنجم خود معانیه کنیم که بر اطراف ممالک اهل اسلام تسلط
یا جوج و ماجوج آمد زیرا که یا جوج حسب فصل ۳۸ و ۳۹ خرقیل والی ریشیا و توبل
و متسک است که بحسب وعده همایش فارس و جرمن و مسلط بر ممالک گوش و گومراز
بخارا و خیوا و مرو شده است و آنچه در نسبت او موعود حسب فصول مذکوره کامل خواهد شد
و ماجوج آن اهل یورپ که بعد بنابر سال اهل اسلام بر ممالک اهل اسلام از اطراف
مسلط شده اند چنانکه در زمان پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام حسب حدیث متفق علیه و ابن ابی
وترندی از سد کشاده شده بودند اگر حسب حدیث بخاری حلقه ایهام با سبابه از دست
چپ باشند اشارت بنابر سال فصل پنجم مکاشفات بود و اگر از دست راست بود چنانکه
ابن ماجه گفت از عقده اشارت بده صد سال بود و سد مذکور حسب تفسیر بیضاوی
در مابین آرمینه و اذربایجان و القرنین یعنی کورش بسته بود چنانکه در فصل هشتم و نینال
است و حسب تحقیق ابن عباس و داثق بالهد در کوه ازل متصل دو شبه بفاصله سیل شانشتر
موجود و خروج ثالث بر ممالک مقدس بعد سی و چهار سال ازین سال سیزده صد
هجری بعد تشریف آوری مسیح و مهدی چهارم امید کرده شده و مفصل حالات این دو قوم
که در تشبیهات در احادیث مذکور اند مع ذکر مهدی چهارم و مسیح علیه السلام در رساله

حقیقت اسلام و تبکیت نصاریٰ بالاکلام کرده ایم ہر کرا تحقیق قد شان و گوش
 ایشان وغیرہ باشد بدان رجوع آرد و از آن شکینے نسبت مسیح و مہدی فی غایہ
 کہ بر بسیار اعتراضات رکیکہ وجوہات شافیہ مشتمل است الحاصل جو نہ ختم نبوت
 نشری منظور بود خواست کہ خبر ہائے اجنبہ ہم مفقود سازد پس گو وجود شہاب
 از سابق بود لیکن کثرت او در زمان حضور صلی اللہ علیہ وسلم شد و سیاہی آسمان
 حسب کتاب انسان کامل بنظر عدم انتہائے بصر است و حقیقت آسمان حسب آئینہ
 و السماء فان الحبک آن وسعتیت کہ بنظر ستارہا جالہا است کہ شدت محکم است
 و ثوابت رانش درجہ اہل یورپ گویند اہل اسلام ہفت درجہ فرمایند کہ بدرجہ پائینش
 ستارہائے ثوابت روشن نمایند و از ورجہم روح شیطانی کردہ شود گو علت فاعل
 چیزے دیگر باشد چنانکہ از مثل منافق حسب حدیث خوانیم بیان کرد مگر غای علت این است
 کہ چون آفتاب و ماہتاب حسب حدیث ملک اند و دیگر ثوابت نیز ملک پس وجود شہاب
 ناقب از ملک بلاتر و دثابت و پیروی بونان و فارس ہر ماہر وجود ہفت افلاک لازم
 نیست زیرا کہ بر ثبوت حرکت زمین دلیل موجود و حرکت عطار گرد آفتاب ثابت و صریح
 آیت قرآن دلیل بر آنکہ آسمان پائین بجائیکت کہ در انجا کثرت ستارہا است
 الحاصل ازین شہاب بر روح شیطانی صدمہ رسید و از خبر دادن نزد کہنہ
 باز ماند پس ملائکہ صف بستند و شیاطین را بشہاب زجر کردند و تلاوت قرآن نمودند
 پس شیاطین کہ صورتے نزد کہنہ از لمہ شان یا مثل خود میثہ نہ گفتند کہ نزول
 قرآن باعث ہلاکت و ممانعت ما از ترقیت بدان وجہ از خبر دادن عاجز ایم و تا ہزار
 سال حال شان بدستور بود اکنون کہ سردار شان ظہور خواہد کرد یعنی دجال کہ
 بر وجودش خرا و کہ عبارت از ریل است دلیل کہ در دانش و آب موجود در یک روز
 مسافت یکماہ قطع کند ظہور ارواح خبیثہ ظاہر از سمیریم وغیرہ است اینقدر در نگاہ است

که سلطان روم تباہ بالکلیہ شود و تسلط نبی اصغر نصاری که سوا سے یا چون والی شیا
و ماجو جیکہ با طرف ممالک اہل اسلام مسلط شدہ اند گرد و مہدی تشریف آرد کہ فتوحات
انتخاب تمام ملک قسطنطنیہ موعود دریل از اصفہان تا دمشق جاری شود بدین نظر فرماید

و اعصافات صفا فالزاجرات زجرات التالیات ذکر آن الہکم لواحد رب السموات الارض ما بینہما
و رب المشارق قسم ہفتشتگان صف بستہ مانعین شیاطین پس قسم فرشتگان زجر
کنندگان شیطان از شہاب پس قسم فرشتگان تلاوت کنندگان قرآن متزل کہ بد رستی
معبود شہار آئینہ یکیت پروردگار آسمان و زمین و اسفنجہ ما بین ہر دوست از سیارہ
و ہوا و غیرہ و پروردگار مشارق پس شیاطین کہ از نزول قرآن بازماندند و آفتاب
قابل پرستش ننید پس پرستش آفتاب بوقت طلوع بے سود است و ہم برین
قیاس بوقت غروب بدلیل آنکہ اناربتنا السماء لانیہ نریۃ الکوکب حفظاً من کل شیطان

لا یسمعون الی الملار الاعلی و یقذفون من کل جانب و حور اوہم غداپ و اصیب الاسن
خطف الخطفہ فاتبہ شہاب ثاقب بد رستی ما فرین کردیم بلند می پائین را خواہ نزو ما عبات
از محیط ستار ہائے روشن ثوابت باشد خواہ سیدان جالدار از ثوابت محکم تہر تب
کو اکب و حفاظت کردیم محکم بلا کہ از ہر شیطان سرکش در رفتار بلند می کہ نشوند
بطرف ملائکہ داند اختہ شوند از ہر جانب شہاب و بہ بعد بعید کردہ شوند و بر اسے
شان غدا بیت و ایم بالخصوص تا ہزار سال مگر کسیکہ بر باید رہوئے پس در پے آید
او ما شہاب ثاقب باید دانست کہ از تطبیق پیشین گوئی ہا حضرت انبیا و افعات
جنان ایمان داریم کہ فرمودہ اسخضرت راست است و درست گو در شبیہ و
اشارہ و کنایہ باشد چنانکہ حالات یا جوج ماجوج در احادیث بطور شبیہ
و غیرہ مذکور بودند و درین عالم بصورت روس و غیرہ دریافت شدہ اند کہ از اشار
قیامت خروج شان اولاً از سد و بعد ہزار سال بر اطراف ممالک اہل اسلام

و بوقت تشریف آوری مسیح در ممالک مقدس بود و در اول با پچشم خود معائنہ کردیم
 و آثار سوم ظاهر و بسیاری امور درینچرخ طبیعت درین وقت ظاهر شده اند
 که حکما سابقین را در یافت نبود و بسیاری در خزانه موجود که باینده ظاهر شوند
 پس انکار از آن امور یکہ اہل کمال دریافت باشند و بدرک عامی نرسد
 خلاف اینچرخ توان گفت مثلا سبب ظاہری زلزله مثلا آتش فشانہ در زیر
 زمین باشد و بنظر غایت بابت زلزله ارشاد رفت کہ درین وقت منافعی در
 مدینہ مرده است کہ روحش را با سفل سافلین می برند و در سفر این واقعہ ارشاد
 رفتہ بود چون بدینہ رسیدند مطابق یافتند پس سبب فاعلی حکیم را سبب علانی نبی
 منافی نیست پس برین قیاس حال جسم شیاطین است و بر مالا زہم نیست
 کہ تقلید کسان اختیار کنیم کہ گاہ چنین گاہ چنان باشد مثلا در سابق
 حرکت عطار و زہرہ گرد آفتاب ثابت نبود و پوچہ و آسمان زہرہ و
 عطار و آفتاب و مہتاب و غیرہ قایل بودند و اہل اسلام آسمان پائین را
 از قرآن مجید بجاسے می گفت کہ درین جا تا وقتہ مقلدین فارس و یونان
 ہم بدستور ایشان میگفتند درین زمانہ ہمہ بند و بست شان تباہ گشت و معتقد
 حرکت زمین بودند درین زمانہ بطرف شرق افتادن سنگ کہ اندہ بالا اندازند
 حرکت زمین قرار واقعی ثابت شد پس خیالات یونانیان و فارس غلط شدند
 ہم برین طریق آنچه درین زمانہ مخالف متر است مخالف است مگر بہ تشبیہ و استعارہ
 و عالم مثال کہ حضرات انبیاء از ان بگویند مطلع بایستد و معنی سقف
 مرفوع و شدید نسبت آسمان سے آید و اللہ یحق الحق و یوہدی السبیل
 فصل چهارم در تفسیر قسم سورہ ص ص القرآن ذی الذکر بل الذین کفرو
 فی عرۃ و سفاق قسم قرآن صاحب ذکر است کہ کافران را بہ وصا د است

که تبارک و تعالی از دلیلی بلکه کافران در حقیقت جاہلیت و شقاقند نہ بنی صالہ علیہ وسلم و لفظ ص دال بر براعت جواب قسم است بدین وجه مقدم کردہ شد **فصل پنجم** در تفسیر سورہ قی و القرآن بل مجبوا ان جاءہم منذر منہم فقال الکفرون ہذا شیء عجیب قسم قرآن بزرگ است کہ قرآن دلالت دارد بر قیامت و دانند کفار حسب وعدہ اسماعیل و ابراہیم و بہ نشانات خاصہ مطابقہ و بشنیدن شان از یہود پس انکار شان از عدم تطبیق نیست بلکہ تعجب کردند کہ آمد او شان را منذری از ایشان کہ مساوی را مساوی و رفوم جایز ندارد بنظر طبیعت جزویہ پس گفتند کافران این شیء عجیب است دال بر قیامت کہ چون میریم و خاک شویم پس بار و گزشت بعید است و تقدیم قی بنظر براعت است تا دلالت کند بر آنکہ در سورت اثبات نیست کہ در آن قی یکثرت است بالخصوص ذکر قیامت کہ درین سورت زیادہ است چنانکہ در سورہ ص اموری مذکور اند کہ بران صا د است ہر عاقل را **فصل ششم** در تفسیر سورہ زاریات بدانکہ ہمیدہ خصوصیات قسمہائے این سورت موقوف بہ دانستن معنی فصل دوم و ہفتم دانیال و خلاصہ فصل دوم آنکہ نجات نصر در خواب دید تصویرے کہ سر و گردنش از طلا و سینہ اش از سیم و شکم در آتش از برج و ساقش از آہن و در دہ انگشت پاش خاک آمیختہ کہ ناگہان سنگی از آسمان آمد و بر پائے او زدہ مثل کوه شد ہ تمامی زمین را بر کرد پس در تعبیرش دانیال علیہ السلام فرمود کہ آن سر طلا توئی و سینہ سیمین سلطنت دیگر است یعنی کیانیہ و شکم در آہن برنجین سلطنت سوم است یعنی سکندری صاحب چہار وزیر و ساقہائے آہنین سلطنت چہارم است یعنی رومیہ و دہ انگشت پا سلطنت دہ شاخست

که بعد قطعه قوی و قطعه ضعیف خواهد شد که از سلسله مسیحی از الارک کاتهی تاسلسه
 بر الوین لمباری تمام شدند و سنگ آسمانی که مثل کوه شد او سلطنت
 خداست یعنی زمانه اسلام که بر زمانه قوی هر قله بر پا زد خلاصه فصل هفتم آنست
 که دانیال در خواب چهار باد دید که بر سمندر بنرور وزیدند یعنی از سمندر چهار
 حیوان خارج شدند که عبارت از چهار سلطنت مذکوره است و بعد ذکر
 وه شاخ مذکوره است که از سلسله تاسلسه مسیحی ماندند بعد ذکر شاخ یازدهم
 قوی هر قلی است و بعد سکندر سلطنتش چهار حصه شده بود و بر یک حصه رومیه
 غالب شده بودند و هر قلی بر کل ممالک سکندر قابض شد و سلطنت بخت نصری
 یهودیان را تباہ کرد و از کیانیہ باز رونق گرفتند و سلطنت سکندری با وجود
 عظمت برائے یهود نیک و بد نبود و از رومیان تباہ و بر باد گشتند بالاخر زمانه
 فتوحات اسلام موعود شد و بعد از زمانه فتوحات اسلام شریف آوری مهدی
 صاحب روزهای قدیم کرده مذکور اند که مسیح مرید شوند از ان مقتضای درین
 سورت بلسان اشاره اشارت فرماید گو بمعنی آیت و مطلب گیریم داشته باشد چنانکه مفسران

نقل کنند والذاریات ذروا فالجملات و قرا فالجاریات یسرافا لمفسمات لمرانما توعدون لصا دق
 وان الذین لواقع یعنی قسم بواسطه زمانه بخت نصری بر گشته کنندگان یهود است
 پس قسم رباح حامله سحاب زمانه کیانیہ فارسیه برائے یهود است پس قسم رباح
 جاریات سکندری است بمجرائے طبعی برائے یهود پس قسم بر رباح بر گشته
 کنندگان رومیه است برائے یهود که به تحقیق آنچه وعده کرده شده اید از فتوحات
 باد شامت خدا هر آینه صادق است تا زمان بارگرت مسیح و مطابق قران مجید روز
 دین بعد مسیح هر آینه آمد نیست والسماء ذات الحجب انکم لفی قول مختلف و قسم باسمان
 جالدار است بنظر ستارها که سنگ از آسمان تباہ کننده هر قله که مثل کوه گرد و لا بد است

که بدستی شمار قولیت مختلف در مقدمه قرآن و نبوت که کسی سحر گوید کسی شعر
 کسی جن بر وی گیر باز داشته شود از حسب فصل ۱۴ شعب از نبی قید از آنکه باز داشته
 شود که در گذشته شود یا اگر قماذیل گردد معنی آیت فوریب السماء والارض ظاهر است
فصل پنجم در تفسیر قسم سوره طور باید دانست که در قسمهای این صورت اشارت بخند
 فضولست از کتاب سابقه و در فصل دوم از سنگی که مثل کوه شد مراد حضور علیه الصلوٰه
 والسلام صاحب باد شایست خداست و طور کوه را گویند پس در و الطور قسم
 طو را از اینجا و در فصل ۱۸ سفر شنی و غیره ترول پاره پاره کلام ایشان بر نبی سماعی
 از اینجا است و کتاب مسطور فی رقی منشور و قسم کتاب قرآن است مسطور و قهاست
 بر آئنده و در فصل ۲۵ شعیا تعمیر کعبه در دولت اسلامی موعود از اینجا است و البیت
 المعمور و قسم کعبه است آباد شونده تا قیامت و در فصل چهارم مکاشفات یوحنا
 نسبت صلی الله علیه وسلم میفرماید که دیدم در آسمان سخته و عرشه که برو
 خداوند چهار خلفا نشسته است حتی که نام آنحضرات رضی الله عنهم سراسر
 مطابق که مراد از آیه الله علی مرتضی و از شخصیکه نامش بیکر باشد
 ابو بکر صدیق و از انسان و مرد مک عثمان و می النورین و از عقاب عمر فاروق
 رضی الله عنهم پس از اینجا است و السقف المرفوح و قسم سقف بلند محمد است که یوحنا
 آزادی و نوح علیه السلام حق تعالی مطابق توریته تکوین فرموده بود که تا وقتی که
 کمان نیاید بر طوفانی نخواهند آمد و در فصل چهارم مکاشفات یوحنا تفسیر کرده
 که مراد از کمان موعود کمان خداوند چهار خلفاست که صاحب جهاد است
 پس ازین جاست و البحر المسجور و قسم است بدریای می جو شدار و قیامت حساب
 بر باد می عالم ان عذاب ربک لواقع که عذاب پروردگارت برای کفره در روز
 قیامت هر آینه شد نیست عوز در امور سابق نمایند که چگونه مطابق فرموده

آندند و خواهند آمد **فصل ششم** در بیان قسم سوره نجم بدانکه در درس ۱۹ فصل پنجم نامه
دوم پطرس مسیح را پیرا غی تشبیه بد و حضور صلی الله علیه و سلم را بستمارة صبح و هم
و در درس بستم فصل دوم مکاشفات یوحنا از مسیح نقل کند که حضور صلی الله
علیه و سلم را ستاره صبح فرماید چنانکه بد زنت حیات در وسط فرس و دوس
و بتاج حیات و پوشیده من و بنگ سفید و بعصار آهن و بسفید پوشاک
و بهکل خداوند کرده در باب دوم و سوم مکاشفات اشارت بنحضور
صلی الله علیه و سلم نماید پس بدان نظر قسم جسم بنحورد و انجم اذاهوی ما
فصل صاحبکم و ما غوس و ما یخلق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علیه شدید القوی
و ذمرة فاستوی و هو بالا فوق الاسطی ثم و نل فندل فی کان قاب قوسین او ادنی
یعنی قسم است بستمارة محمد صلی الله علیه و سلم چون از اسطی علیتین بصورت جسمانی
در شب معراج آمد که نه گمراه شد صاحب شاد و نه کج رفت در بیان معراج از
هوانیت آن قولش گردی که وحی کرده شده است تسلیم کرد و او را رب
یعنی روح اعظم صاحب سخت قوت و متطر خوب که بصورت امر و تجلی
کرده بود پس مستوی شد محمد و روح بافق اسطی بود باز محمد قریب شد پس ب
قریب شد یعنی ندل نمود به محمد بس شد روح اعظم تجلیات صوری و بی
و کسان یا کم پس وحی کرد بطرف عیب خود آنچه و س کرد تا آخر
و روح اعظم ملکیت که برتر از و در عالم کثرت چیزی نیست چنانچه در سوره
نما فرماید یوم یقوم الروح و الملائکة صفاء و تفسیرش در سوره فجر فرماید و جابر
بک و الملك صفاء و در آیت ما خلقت السموات و الارض الا بالحق یهون حق می
یعنی است چنانکه مولانا جامی فرماید و مقام این روح در صف اول
مقر بین هشت و آخرین با ملائکه خود جبرائیل و با زکریا در فصل چهارم

در تفسیر قسم سورہ کوڑت بیاہد و لفظ اعلى و بعقل اول و نور محمدی این روح معبر
 است بدین نظر در کتاب حقوق از کتب سابقہ نوشتہ شدہ است
 کہ روح در مکہ تشریف آرد و بر خود پرده افکند این وجه سوال کفرہ از روح
 موعود بود کہ بر خود پرده افکند چنانکہ در قرآن مجید است و یسلونک عن الروح
 پس جوابش حسب وعدہ در پرده آمد قل الروح من امر ربی کہ از نام روح
 اعظم امرب نیز نیست واللہ اعلم بالصواب **فصل نہم** در تفسیر قسم سورہ واقعہ
 باید دانست کہ مواقع نجوم عبارت از آیات نجم نجم پاره پاره است کہ در فصل
 بیجہم سفر ثانی موعود است و منور نقولش محفوظ کہ در فصل ہ کتاب اعمال حواری
 مستد اخذ انجیل آنرا تسلیم بحق حضور صلی اللہ علیہ وسلم کردہ میگوید کہ کسے
 بنی نگذشت کہ تصدیق نکردہ باشد بدان نظر میفرماید فلا اقسم بمواقع النجوم
 و انہ لقسیم لو تعلمون عظیم انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یبہ الا المطہرون نیست
 انچہ کفار در نسبت قرآن تراشند قسم است بمواقع آیات پاره پاره و بدستی
 این قسم است اگر دانید بزرگ کہ گدای بنی نیست کہ خبر بد و ندادہ باشد کہ بدستی
 او منزل قرآن قدر بزرگست در کتاب نوریتہ نگاہ داشتہ شدہ کہ نرسند
 بمطلبش مگر مقدسین اہل اسلام پاک چنانچہ اہل اسلام مقدسین را در او اہل نوریتہ
 تکوین بکر و بین تفسیر نمودہ و در کتاب ملاکی ایشان را متقین گفتہ و تقوی
 موجب عہارت ظاہری و باطنیت و از کتب نوریتہ و انجیل بالا استیعاب ازہم
 کتاب ذکر خیر حضور صلی اللہ علیہ وسلم حسب اشارتیکہ در دیگر جابفصل اندر
 کتاب تفسیر قرآن مسمی تفسیر حینی مفصل نمودہ ام **فصل دہم** در تفسیر قسم سورہ
 ان بدانکہ ن ہر اعت است از ذمی النون کہ صاحب حوت است کہ در سورت ذکر
 آنجناب عمدہ تراست برائے تسلی حضور علیہ السلام و انکہ گویند کہ ن ماہیت آن

در عالم مثال است نہ درین عالم محسوس و قلم عبارت از ملکیت سی بر روح کہ اورا عقل اول و روح اعظم و امرالدورب و جوہر اول و نور محمدی خوانند چنانکہ در فصل ہشتم گذشت و روح حضور صلی اللہ علیہ وسلم بروز و جہ ذاتی آن روح اعظم است بدان نظر فرماید و اوصینا الیک روحامن امرنا یعنی نازل کردیم بطرف تو روحی از امر خود بدین وجہ در اکثر کتب سابقہ مذکور کہ روح تشریف خواہد آورد و بر خود پیرہ خواہد انداخت چنانکہ در سابق گذشت بدان نظر میفرماید ان والقلم و الیسطرون ما انت بنعمته ربک بمجنون براعت بذی النون است قسم قلم اعلیٰ است و آنچه نویسد نویسندگان در تعریف تو کہ منظر قلم اعلیٰ ہستی کہ نیستی بنعمت نبوت پروردگار و دیوانہ شاعر محمد کش قلم چون نامور ساختہ و ہمیشہ حلقہ طوق و کمر ساختہ یعنی قلم اعلیٰ منظر اول ذات حق کہ حضرت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام را بطہور خود در صورت نامور نمود و اسم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم الیمیم قلم خود حلقہ طوق و کمر نمود و این قلم را چہ یار کہ نامور بہچو حضور صلی اللہ علیہ وسلم را سازد **فصل یازدہم** در تفسیر قسماۃ سورۃ قیامت بدانکہ وجود قیامت بدولت قد بالای حضور صلی اللہ علیہ وسلم خواہد بود شعر لوگ کہتی ہیں قیامت ہوگی یا دیکھتی کسی قیامت کی بدولت ہوگی

قیامت کو قدر اونکی کہلجائیگی بہ خدائی تمام اونپہ دلیجائیگی یا پس بدین نظر فرمود لا قسم بیوم القیمۃ سبب آنچہ کفرہ خیال بر بند کہ جمع عظام نخواہد شد قسم بروز قیامت و ظاہر است کہ نفس ملامت کنندہ کفرہ مثل حضور صلی اللہ علیہ وسلم دیگر نباشد چنانکہ قول امام حسن بصری نسبت نفس لواۃ است بدان نظر فرماید **قلم النفس اللوامة** ایحب الانسان ان یجمع عظامه و قسم نفس نجی است ملامت کنندہ کفرہ کہ عظام با جمع کنیم ایا گمان برود انسان کافر کہ نہ جمع کنیم استخوانش را بلکہ قادریم بر آنکہ برابر کنیم بانس را پس در جمع کردن استخوان چہ جائے بعد است **فصل دوازدهم** در تفسیر قسماۃ

سورهٔ مرسلات بدانکه درین سورت نیز چهار قسم بنظر فصل دوم و مفتحم و انبیا مطابق ذریاست
و پنجمی مطابق فصول مذکوره قسم بنظر فتوحات دولت اسلامی چنانکه میفرماید

و المرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرافا لفارقات فمراقا فالملقیات ذکر اعذرا
او نذرا انما تو عدون لواقع قسم رباح زمانه سخت نصری است که بشهرت بر یهودیان
وزیده تباہ کرد و قسم بر یاج چند کنا یہ سختی که سخت نصریان را تباہ کرد و قسم است بر اکنندگان سکندر
که کیانیہ را تباہ کرد پس قسم است بر یاج بر اکنندگان رومیہ که یهود را تباہ کرد و قسم بر یاج سکندی
که بر یاج ملقیات ذکر قرائے اسلامے بر اعذر کفار تا در قیامت گویند که ما را چرا ایات نفرو دوبرا
تخویف کفره که تحقیق انچه وعده کرده شده اند نسبت فتوحات عامه بر آئینه واقع نیست **فصل سیزدهم**
و تفسیر قسمها نارعات مطلب سہاگین سورت بطور اشارہ مطابق فصل دوازدهم است و انما نارعات غرقا و الناضجات غرقا و الساکات

سبحا فالساقات سبحا فالملبرات امرایوم ترجف الراجف تتبعها الرادف قسم ہوا ہای کشندگان
ارواح یهود بدخول سخت نصریان حسب آیه فجا سوا خلل الدیار در اندرون ممالک شان
و قسم ہوا ہائے خوش کنندگان یعنی کیانیہ برائے یهود و قسم است ہوا ہائے سکندی
روندہ بمجرای طبعی پس قسم است ہوا ہائے رومیہ سبقت برندگان بسبقت
عظیم بقتل و غارت یهود پس قسم است ہوا ہائے اسلامیہ مدبرات امر کہ روز یک حرکت
کنند حرکت کنندہ یعنی نفخہ صور اولی پس آید رون کنندہ نفخہ ثانیہ دلہا در آن روز خوش
باشند **فصل چہارم و ہم** و تفسیر قسم سورہ کورت مخفی مباد کہ در درس و فصل اول
نامہ دوم پطرس ربیوت کہ انچہ ما گفتیم مطابق کلام انبیا است و زیادہ پانہ اروثما
خوب میکنید کہ ہمیدہ نگاہارید کہ مسیح آن چہ اغمیت کہ در تاریک جاور و شنی بخشند
تا آنکہ صبح دم و ستارہ صبح در دلہائے شما ظاہر شود یعنی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
تشریف آرد چنانکہ در فصل دوم مکاشفات وعدہ شدہ است پس حضرات انبیا
ہمچو ستارہ ہا فرماید کہ نفس جو ارنس گویند کہ انہا راست رو و بر عکس روندہ و مقیم

معلوم میشوند یعنی خمسه متجبره خواه این صورت بحکمت تدویر باشد یا بحکمت خاص نشان
که بحکمت زمین با هم صورت بند و دلد از شبیکه تمام شود سبب چراغش مسیح است و از صبح
اشارت بصبی است که ستاره صبح حضور علیه السلام جلوه گر گردد پس میفرماید فلا اقسام

بالخمس الجوارکنس واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس انه لقول رسول کریم عند ذی العرش
کمین مطاع ثم امین یعنی پس نیست آنچه کفره در نسبت قرآن بگویند قسم است یا نبیا پیشین
گوینان اصحاب نور مثل کواکب و قسم شب مسیحیکه دوره اش تمام شد که مسیح اورا مثل
چراغ بود و قسم بصبحکه چون طلوع کند و ستاره صبح محمدی جلوه گر گردد هر آینه قرآن
قول جبرائیل رسول بزرگست نرد روح صاحب عرش صاحب مکان مطاعت رسول و صفت
باز امانت دار که آنچه از صاحب عرش بشنود خلاف نگوید ازینجا معلوم شد که تعلیم جبرائیل بنظر
تعلیم یافتن او از نور حضرت صلی الله علیه وسلم بود که عبارت از روح اعظم است
وصفت عرش در شرح قصص الحکم مفصل نموده ایم **فصل پانزدهم** در تفسیر قسمهای
سوره انشقت ظاهر است که در اوایل این سوره بیان قیامت است و تخطی نیست که بعد
وجود امت مرحومه و تکمیل دین و تجدیدش بزمان مسیح که آثار انجناب علیه السلام با چشم
خود معاینه میکنم وجود قیامت از ضروریات چنانکه ظهور شفق در شبهای سیاه و شب
محاق قمر و بعد از محاق وجود لیل از ضروریات عادیست تا درجه بدر شود همچنین بعد
زمانه حضرات انبیاء سابق که مثل شفق بودند در شب تاریک وجود شب مسیح لازم بود که مثل
چراغ مقرر شده بود و بعد از وجود مسیح قمر حضور علیه السلام بدریت رسیدن لازم
شد و نیز قومی از بنی قبیله که در زمان نبوت حسب فصل ۲۱ شیعیان کافر مانند و در بدر
بعد یکسال هجرت کشته شوند و گرفتار و ذلیل گردند و قومی مشرف باسلام شود پس
وجود شب هلاکت قوم و هم وجود روشنی احمدی از ضروریات بود بدان نظر فرمود فلا اقسام
بالشفق واللیل و ما وسق والقمر اذا تسق لتکرین طبقا عن طیق پس نیست قرآن آنچه نسبت

او کفره گویند قسم خورم لبشقی انبیاء سابق و قسم است بشب زمانه مسیح چون
 تاریک شد که مسیح برائے او چراغی بود و قمر زمانه اسلام چون روشن شود
 هر آینه روید درجه بدرجه حب فرموده حضرات انبیا و بلسان اشاره ازین اشارت
 که درین است نیز طرق بطوریه و خواص فصل شانزدهم در تفسیر قسمها
 سورۃ بروج بدانکه در تفسیر سورۃ رحمن مطابق آنچه در کتب سابقه نوشته شده است
 زمان دولت اسلامی مطابق برج میزان واقع شده زیرا که در هر شصت قدرت
 حق ظاهر است از آفتاب حرارت و غیره ظاهر از مانتاب وجود در طوبی علی هذا
 از هر یک برجی تاثیرات ظاهر شوند بدان وجه قسم آسمان صاحب بروج است
 و السموات البروج قسم آسمان صاحب بروج است مشتمل بر برج میزان زمانه
 دولت احمدی صاحب میزان و عدالت و از زمان آدم علیه السلام مطابق توره در آدم
 سمیت اشارت بحضور صلی الله علیه وسلم در نهار هفتم بود چنانکه در نامه عریان
 در نهار هفتم بود چنانکه در نامه عریان پولوس مقدس تفصیل بلیغ نمود و مطابق او حضرت
 صلی الله علیه وسلم حسب توریه یونانی و حدیث در نهار هفتم از وجود آدم رونق
 افروز گشتند بدان وجه روز موعود عبارت از زمانه حضرت صلی الله علیه وسلم است
 و در زیور بر روز اشارت بدین سود زمانه عیران میفرماید که بعد از مسیح آید بدان نظر فرماید
 و الیوم الموعود و قسم است بر روز موعود حضرت نبی علیه الصلوٰه و السلام و شاید جمله انبیا
 برائے این دولت اسلامی شده بالخصوص موسی و مشهور حضور علیه الصلوٰه و السلام
 اند چنانکه فرماید و شاید مشهور و قسم شاید مثل موسی و قسم مشهور حضور نبی علیه الصلوٰه
 و السلام است قتل اصحاب اخذ و النار که این قرآن همون موعود است که صاحبش کشته
 نخواهد شد بلکه شامش اصحاب خندق کشته شود که مقتول شدند اصحاب خندق در
 آتش علی هذا فرعون و ثمود و قبا بلین انبیا گذشته بر باد شدند و تکذیب شما نسبت قرآن

بے سود بلکہ او در لوح پنجم موسیٰ بنور محفوظ الودع است کہ علم بدان مقابلین را ممکن
 بخلاف لوح محفوظ کہ در وجہ نوشتہ شدہ است خصوصیت قرآن چیست **فصل ششم**
 و تفسیر قسمہائے سورہ طارق بدانکہ کفرہ را در اعادہ بعد و م بوجہ عدم تمیز بطور قول
 حکماء یونان انکار بود حالانکہ حاش مثل آسمان و ستارہ صبح است کہ باختر شب طلوع
 کند باز غائب شود پس فناء کلی نباشد زیرا کہ ازین عالم میرود در عالم مثال و روح
 قائم ماند پس تمیز چگونه رود گو بمقابل وجود حق وجود خلق در ہر وقت ہا لک و نیست است
 کہ بجلہ اسمیہ والہ بر ثبوت کل شی ہا لک الاوجہ فرمودہ شدہ است لیکن مطلق فناء وجود
 مخلوق را نباشد در قیامت بلکہ ہفت اشیا از فنا مستثنیٰ حسب آئینہ دیگر علمائے نمایند
 و بر ہر شے بنظر روح و مثال حافظ است و حضور صلی اللہ علیہ وسلم حسب فضل اول
 نامہ دوم پطرس و فصل دوم مکاشفات نجم ثاقب اند سر کوب شیطان چنانکہ در فصل ۱۵ و ۱۶
 یوحنا انجیل سردار انجمنان کہ در انجام را و شیطان است محکوم فارقت دوم شدہ است
 و العود احمد مشہور است و فاقلیت دوم عبارت از نسلی عائدہ است بدان نظر فرماید و اسماء
 و الطارق و ما اور لک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیہا حافظ قسم آسمان و قسم
 ستارہ صبح است کہ ام تعلیم کرد و ترا چیت طارق آن نجم ثاقب محمد سیت علیہ الصلوٰۃ
 و السلام نیست ہر نفسی گمیر و نگاہبان است از زوال پس چیرا انکار از اعادہ نمایند
 نہ بیند کہ انسان از چہ چیز پیداکردہ شدہ است ہر کہ برین قادر بر آن قادر تر باز واضح باد
 کہ از وجود حضور صلی اللہ علیہ وسلم سر سبزی اہل حق بالخصوص عرب و در فصل چہم
 شعیان موعود است پس نزل قرآن مجید و وجود حضور صلی اللہ علیہ وسلم مثل
 آسمان صاحب باران راجعہ شد بدین نظر اسم مبارک احمد یعنی عود تسبی است
 و ہم زمین صاحب سبزہ و اشجار و نبات شد و کفار کہ قرآن را نازل میگفتند و ہم
 ورپے قتل حضور صلی اللہ علیہ وسلم بودند حالانکہ حفاظت نبی موعود در فصل ۱۸ سفر

نفعی و قرآن مجید متواتر موجود و معنی آیه افان مات او قتل القلبتتم انکه ایا اگر میرد
 ختم المسلمین علیه السلام مگر آنکه قتل کرده شود منقلب شود اے اهل بیت هرگز نبایست
 و شکست اهل که بالخصوص در بدر و فصل اشعیا موجود پس بدان وجه میفرماید و السماء
 ذات المرجع والارض ذات الصدع انه لقول فصل و ما هو بالهزل قسم بآسمان صاحب رت
 یعنی حضور صلی الله علیه وسلم و قسم زمین صاحب الشفاق یعنی قرآن بدرستی قرآن
 قول فصل است ما بین حق و باطل نیست او نهی بدرستی آنان مگر کند در قتل تو مگر
 عظیم که از هر یک قبیل پنج پنج جمع کنند بر قتل تو و من جزا و مکر و هم که بعد از هجرت یکسال
 در بدر و لیل گردانیم **فصل سیم** در تفسیر قسمهای سورۃ فجر بدانکه کفار که در پی
 قتل حضور علیه الصلوٰۃ والسلام بودند و خرابی ظاهر مثل ارم صاحب عمادی نمودند بمقابل
 یهود و یزید و زمانه نوح علیه السلام وعده شده بود که تا وقتی که کمان بیاید ابر طوفان
 قیامت نخواهد آمد یعنی کمان خداوند چهار خلفا چنانکه در فصل چهارم کتاب مکاشفات
 یوحنا است پس چون یهود او نشان را ترسانیدند خواستند که از طوفان یوحنا محفوظ
 مانند عمادیرجی بنامیکردند که بگرو سه میل و به بلند می سه میل رسد پس عا
 یهود علیه السلام منکران قوم ارم تباه شدند و باقی بباد تند در زمین پراگنده
 گشتند چنانکه درین وقت که ممالک کلان در زمین آباد اند هنوز بنام اولاد
 و احقاد نوح علیه السلام آباد اند چنانچه مفصل در تاریخ مفرح و لکشا و شرح
 فصوص الحکم و تفسیر حسنی نموده ایم حتی که امریکه نیز از الیگابن یونان آباد
 بود که هنوز نشان های شهرش موجود اند و بقیه قوم یهود در ممالک جا بقا افتاد
 که عبارت از بلقان است و هنوز شهر بلقیا در مملکت بلقان موجود است
 و اولاد یهود از بلک و قحطان شدند و نیز کفار که در تخریب اهل اسلام
 مثل یهود بودند صاحب صنعت که مکانهادر کوه های مقام حجر عرب مبسا خستند

و نراشیدند چون صالح علیه السلام او شانرا برباد کرد قوم خود در جابلسا آباد کرد
 که عبارت از مملکت اسپین است در این دو مملکت حسب پیشین گوئی حضور
 صلی الله علیه وسلم از ممالک یورپ سلطنت اسلامیہ ماند بخلاف ممالک بنی اصف
 از جرمن و فرانس و حوالی قسطنطنیہ و روم اٹلی و سلطنت یاجوج والی ریشیا
 و یاجوج انگریز که در ایشان حسب وعده سلطنت اسلام نشد چنانکہ از ممالک ^{عیش} مملکت
 تمسک کہ تسین یعنی چین از و آباد گشته و ہم مملکت تارہ یعنی تاتار و ہم مملکت تو بل کہ قشقا
 آرز و آباد گودر ابتدا این ہر سہ در سیبری ای روس آباد شدہ بودند و نیز اہل مکہ
 در تخریب دین مثل فرعون ذی الاوتاد یعنی صاحب ہرمان بودند کہ در مصر بنا
 محکم و عظیم ساخته بود و ہر ہر یک عذابی سخت آمد حالانکہ وجود یا جود حضور علیہ الصلوٰۃ
 والسلام ہر اے شان مثل فجر بود تا ہزار سال و زمانہ شب بعد ہزار سال معانیہ
 میکنم کہ غالباً تا قیامت دہ صد سال ماند و در ایشان مہدی و مسیح علیہما السلام تشریف
 آرنہ و نیز قرآن مجید در جود لیاے اخیرہ رمضان شریف نازل شدہ است پس دہ شب
 بدان وجہ مکرم بلکہ وجود شفع کہ عبارت از عالم است از حقیقت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 صورت گرفت و کفار با وجود انکار قبل از ہجرت در عیش و عشرت بودند حالانکہ
 حق تعالی ہر اے شان در کین بود بدان نظر فرماید و الفجر و یال عشرت تا آخر قسم وجود
 فجر محمد سیت کہ ہزار سال باشد و قسم وہ شبہائے کہ جملہ واحدہ قرآن در آنہا
 نازل شد مثل بر شب قدر و قسم شفع عالم است کہ از حقیقت محمدی
 بظہور آمد و قسم و تر ذات الہ است و قسم شبیت بعد ہزار سال کہ مہدی
 و مسیح ظہور کنند آیا درین مذکور قسمیت ہر اے صاحب عقل ہر آئینہ پروردگار و گالات البتہ
 در کین کفار کہ است تا حسب وعده کامل کنند انچہ در سابق فرمودہ شدہ است
 کہ حسب فصل ۲۱ شیعا در بدگشتہ شوند آیا نہ بنی چہ کرد پروردگار ت بعاد آیم ^{چہ}

عمادیکہ نہ پیدا کرد مثل او در شہر ہا کہ بفاصلہ سیل بلند می بردند و نمودیکہ
 می کند یدند ضمیر البحر و فرعون صاحب ہرمان پس زیادہ کردند در زمین فساد
 پس ریختہ شد ہر ایشان تازبانہ عذاب برین منط نسبت اہل مکہ در کین است
 سرداران ایشان حسب فصل ۱۲ شعبار در بد کشنہ شوند و اسیر و ذلیل گردند چنانچہ
 بفضلہ لغائے حسب فرمودہ جملہ بوقوع آمد **فصل نو و ہم** در تفسیر اسمائے سورہ
 بلد واضح باد کہ اسید بن کلدہ جمعی کافر می بود پہلوان او ہرادی می نشست و پہلوانان ادیم
 کشیدند و پارہ پارہ کردند مگر ہر جا یکہ نشیتے کشیدہ شد و بدروح گفتے
 کہ ما ہم بسیار صرف نمودہ ام و برابر خود کسی را ندانستے و ایمان نیاوردی و این
 صفات بمقابل صفات حضور صلی اللہ علیہ وسلم بچند کہ ولادت حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم درین شہر کہ مثل فصل ۱۲ و ۱۳ شعبا و غیرہ موعود است بدان نظر فرماید
 لا اقسام ہذا البلد وانت حل ہذا البلد نسبت مقام فخر انچہ بن کلدہ گوید قسم است
 باین شہر کہ مولد تو کہ از زمان آدم ہر اے عزت تو حرام کہ وہ شدہ و ہر اہ
 پیشین گوئی گفتہ شود کہ تو حلال شد نسبت باین شہر ہر اے یک ساعت کہ قتل جائز
 گردد و از زمان آدم خبر ختم المسلمین علیہ السلام ہزار ہفتم موعود بود و بدستور شد
 بدان نظر فرماید و والد قسم والد بزرگ یعنی آدم است یا قسم عبد اللہ است
 والد نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ در فصل ہمہ شعبا بعید او و نا کردہ مینویسند کہ بمعنی
 عبد اللہ است چنانکہ عبد المطلب کہ شبیبہ است بترجمہ نوشتہ شدہ و
 مبارک آبادی بقیہ ارین اسماعیل ساکن مکہ دادہ شدہ کہ حضور صلی اللہ
 علیہ وسلم از نسل قید ارموصوفند و ما ولد قسم است بآن نبی عظیم الشان
 کہ والد تولید نمود در کہ لقد خلقنا الانسان فی کبد بد رستی پیدا کردیم انسان بن
 کلدہ را بالخصوص کہ کلام درواست آیا گمان کند اسید تا آخر

فالمہمسا فجور ما وتقوم اقلح من زکب اوقہ خاب من دہمسا پس الہام کرد
اور اللہ تہا ہے فجور او تفری اوفلاح یافتہ است انکہ پاک کرد اور او زبان کرد
انکہ خراب کرد اور **فصل سبت و یکم** در تفسیر مہمہائے سورہ بیل واضح باد
کہ صدیق رضی اللہ عنہ بلال را از امیہ بن خلف بہرہ و دہ او قیہ خریدہ آزاد کرد حقتقا

نازل فرمود والدیل اذا لیثی والنہار اذا تجلی وما خلق الذکر والانثی ان سعیم شستہ
قسم شبیت چون پوشہ روز دولت اسلامیہ را بر کفار و قسم روز سبت
چون تجلی کند ہر اہل اسلام و قسم نمر یعنی آدم و انشی یعنی حواست کہ از زمانہ آنحضرت
ذکر امانت درخت حیات حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام ہے آید کہ کافران و منافقانرا
روز بتابیت داہل حق را زبانہ رجوع است کہ ستمے شہر آئینہ متفرق است تا آخر
فصل سبت و دوم واضح باد کہ چون کفار مکہ از یہودیان مدینہ صفت بنی آخر النبی

علیہ الصلوٰۃ والسلام برسیدند آنان بنظر آنکہ در ایشان خبر افضل منہوز موجود است
سہ امور گفتہ یکے آنکہ چون بنی اعظم اند از ما سبق ہم خبر دار باشند و قصہ
اصحاب کہف در گدالی کتاب نیست دوم چون بنی اعظم اند برائے امت خود از ہر واقعہ
کلان نبوت یعنی پیشین گوی خواہند کرد و بر امتی بنی موعود یکے آفتی عظیم از یا جوج
والی رشیا و توہیل و نمسک و از ما جوج انگریز آمد نیست کہ ذہ القریقین یعنی کورش کہ
ذکرش در فضل ام شعیا وہ و انبیال است سدی ہر ایشان بستہ است سوم انکہ
اور وح عظیم الشان موعود است و با وجود این حسب فضل سوم کتاب حیفوق بخود
برہنہ خواہد افکند پس از بن امور دریافت کنند اگر از سہ جواب نہ بدہن موعود
انستہ کہ عظیم الشان موعود است و اگر از و قیل جواب داد و سوم را در پردہ کرد
بدانستہ کہ او ہمون بنی موعود است پس از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برسیدند
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فردا جواب خواہم داد و نبوت تشریفی انگریز

بلکه و بهی مجلات نبوت که از آینه جبرید در بعض صورت کسب را در و هم دخل است
پس چند روز و حی بن ابده کفار مکہ گفتند که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
را خدائے او ترک نموده پس جواب داد امر اول مفصل در قرآن آمده و در نسبت روح
ام مجمل گذاشت و برای تسلی حضور صلی الله علیه وسلم این سورت نازل شد
والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی قسم روز هزار هفتمی اسلامی است و قسم
شب بعد هزار سال چون تیرگی آرد که اهل اسلام ضعیف شوند و مددی از مهدی
و مسیح فرماید نه رخصت کرد ترا بر و ردگارت و نگذاشت ترا نیز نسبت زمانه اهل
اسلام از درس اول فصل دوم بویلی میفرماید که روز خداوند می آید بلکه نزدیک است
روز نبره و تار و روز ابر و حیم دار مانند انتشار طلوع فجر بر کوکب امت عظیم و قوی که
مانند ان از ازل نشده بود پس قسم آن روز اسلامی برای بنگو کاران و شب
برائے بدکاران است که برایشان تاریکی ملاکت آید باقی تفسیر این سورت مطابق
فصل ۴۴ شعبا نموده نیم که ازان ظاهر شود که خطاب به بنی و مراد امت است
تفسیر معالمت الاسرار مطالعه باید کرد **فصل است و سوم در**
تفسیر قسمهای سوره تین باید دانست که تین و زینون دو کوه متصل بیت المقدس
اند که مسیح علیه السلام حسب فصل پنجم متی در اینجا پیشین گوی اسلام از زمانه هجرت
که دران وقت اهل اسلام ضعیف بودند فرموده و بعد ذکر زمانه هجرت که
در آنجا یافتند و بعد ذکر صدیق و فاروق و ذی النورین و مرتضی و حضرات خنین
میفرماید و معنی مشکلم فی الانجیل ازان فصل پنجم باید جست و نیز بر کوه زینون حسب
فصل ۲۱ منی و ۲۴ ذکر دولت اسلامیه و هم در فصل اول و دوم و سوم اعمال حواریین
کرده اند و بر طور سینا بر موسی علیه السلام پیشین گوی این زمانه ظاهر فرموده شد
و در فصل ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ شعبا و غیره در بلد امین که پیشین گوی آن امانت و رخت

حیات است بدان نظر فرماید و التین و الزیتون و طور سینیا و ذوالبلد الامین لقا
 خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددنا اسفل سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 فلهم اجر غیر ممنون قسم کوه تین و زیتون مسیح جوارین و طور سینیا ے موسی و این
 شهر که است که بلد امانت دار است که بدستور و عده امانت موعود در اینجا وضع کرد
 که هر آئینه انداز کردیم انسان را در نیک صورت باز رو کردیم و را بطرف اسفل
 سافلین طبیعت که ترا با اینچنین و عده نشناسند مگر گمانیکه ایمان آورده اند
 تا آخر **فصل بستم و چهارم در تفسیر قسمهای سورہ عاد**
 به آنکه در فصل دوم یوسیل است که در پیشاپیش امت عظیم آتش میسوزد
 و در عقبش شعله ملتهب خود در پیشاپیش زمین مثل باغ عدن و در عقبش
 بیابان ویران است و از آن رها شوند و نخواهد بود نمایشش مثل نمایش
 اسپانست و چنانکه فارسان چنین دوند مانند صدائے عراده بر سر کوه با جت
 و خیز نمایند و مثل زبانه آتش که گاه بن را میسوزد و شبیه

بقوم عظیم مهیا شده بجنگ صد میکنند تا آخر فصل سوائے درس ۲۸ و ۲۹ که
 در آن قبل ازین واقعات اسلامیہ ذکر نزول روح القدس بر حواریین است
 و حاصل بر که درین زمانہ تعظیم نبی اعظم علیہ الصلوٰۃ والسلام بجا آرد زهی نصیب
 ورنہ تباہ و برباد شوند چنانکه میفرماید و العاديات ضحيا فالمریات قد حافا لمغیر اصبحا
 فاشرن به نقعا فوسطن نه جمعا ان الانسان لربه لکنود قسم اسپان دوندگان اهل
 اسلام است که آواز دهند بنفسها از زیارت دودگی و قسم اسپان آتش
 بر آید و گان بخواهر خود با قدح کنندگان پس قسم با سپان سرعت کنندگان
 اهل اسلام بوقت صبح پس برا نگینخته کنند بدان عباری پس داخل شوند
 بدان عبار و در وسط جماعت دشمنان بد رستی انسان منکر بر اے پروردگار

خود ہر آئینہ قلیل الخیر است کہ در دنیا تباہ و در آخرت بدوزخ رود این پیشین گوئی در مکہ شدہ بود **فصل ہست و چہم** در تفسیر سورہ عصر بدانکہ مسیح علیہ السلام در فصل نوزدہم با بستم متی نسبت زمانہ بادشاہت خذلہ مثلے فرمودہ کہ مالکی را باغی بود کہ بوقت اشراق بیرون آمد و مردمان را بیکار نشستہ و پس ایشانرا تا شام یک انتقال مقرر کرد تا مزدوری نمایند باز بوقت چاشت بدین دستور کرد و بوقت دو پاس و سہ پاس بدین دستور رفت پس بوقت عصر بیرون آمدہ باز دید کہ بسیاری مردمان بیکار نشستہ اند پس او شانرا نیز تا شام یک انتقال مقرر کرد پس چون شام شد ہر یکے را منتقلے بداد پس اولین ہر مالک خفا شدہ گفتند کہ چرا ما را با عصر بان برابر کردی مالک فرمود کہ انچہ فرمودی ہر یک مقرر کردہ بودم ادا کردم آیا مرا اختیار ہر کار خود نباشد ازین رو آخرت اولین خواہند شد و ہمہ برین طریق قریب این در حدیث است کہ اہل امت عصری اند ازینجا متخلف عصر منافق باشد چنانکہ متخلف جمعہ نیز منافق باشد زیرا کہ اصل سبت روز جمعہ بود تا زمان نوح میر انجیل چنانکہ مینویسند کہ قبل یک روز سبت روز صلیب بود و تحقیق این امر در تفسیر معالماست و شب سبت و شب دوم و شب یکشنبہ مسیح در قبر ماند و در آخر شب یکشنبہ مذکور برست ازین صاف دریافت شد کہ روز سبت روز جمعہ است و از آدم تا حضور علیہ السلام پنج فرقہ شدہ اند یکے اشراق و آنان قبل از ابراہیم علیہ السلام از آدم علیہ السلام ہر یک شریعت بودہ اند و دریشان سہ دورہ متفرق گذشت از آدم تا نوح و از نوح تا ہود و عیبر و از ہود تا حضرت ابراہیم دوم چاشتے از زمان ابراہیم علیہ السلام تا موسی علیہ السلام و دریشان چہار انبیاء عظیم شدہ اند حضرت ابراہیم حضرت اسحاق حضرت یعقوب حضرت یوسف علیہ السلام

و حضرت اسماعیل علیہ السلام جدا بن امت مخصوص اند سوم پیمروزی یہود و دریشان
 ہر چند بسیاری انبیاء اند لیکن ہر طریق موسیٰ و ہارون علیہما السلام رفته اند
 چہارم زوالی نصارے و درین دورہ زکریا و یحییٰ مریم و مسیح چہار مقدسین عجیب
 آند و ہر ما مناسب کہ چنانکہ مناخرین متقدمین مقرر شدہ اند از عبادت ہر نبی بہرہ
 شویم و شب مقدم است از روز زیرا کہ عدم ما مقدم بود بر وجود واپس بجائے نماز
 اشراق بعد طلوع آفتاب نماز مغرب بعد غروب مقرر شد و سہ عدد رکعت بنظر
 سہ دورہ ایشان گشت و بجائے چاشت نماز عشا مقدم کردہ شد و بنظر عباد
 چہار انبیاء چہار رکعت مقرر شد و بنظر حضرت اسماعیل نماز و تراست و بجائے
 نماز دو واپس یہود نماز فجر مقرر شد و دو رکعت بنظر موسیٰ و ہارون کہ
 دریشان پیشوارفتہ اند و نماز اشراق و چاشت اصلے شان مستون کردہ شد
 و بجائے سہ پاس نماز دورہ مسیح چہار رکعت ظہر مقرر کردہ شد و بنظر چہار
 اشخاص چہار رکعت و نماز عصر خاص نماز ابن امت است باید کہ اکمل باشد
 جامع شفع و وتر و آن چہار رکعت شد بدین وجہ فرماید والعصر ان الانسان لغی ضمر
 الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر قسم عصر است کہ انسان
 با وجود این زمانہ مقدس و زریان کاریست مگر انا کہ ایمان آوردند و کار کردند نیک
 و وصیت کردند بحق و وصیت کردند بصبر و الصبر الحق و صبر ہی السبیل فقہ

الحمد للہ والمنت کہ رسالہ عجیب و غریب در بارہ تفسیر قسمہاے قرآن مجید الموسوم
 بہ رسالہ قسمیہ من تصنیف لطیف جناب حکیم سید محمد حسن صاحب امروہی اول مدرس عربیہ کالج
 اجیر دام فیوضہ مطبع رضوی دہلی من اہتمام سے خاکسار سید میر حسن کے چھپکر مطبوعہ طبالیع اہل و کار ہوا

